

به خیابان باز می گردیم با شروعی بی

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال چهاردهم شماره ۱۶۵ شهریور ۱۴۰۵



استقرار حاکمیت ملی هدف جبهه ملی ایران است

نمایه

نگارنده	نهشته	برگ
جبهه ملی ایران	بیانیه سازمان پزشکان و پیراپزشکان جبهه ملی ایران به مناسبت روز پزشک	۳
مای ساتو	مقاومتی که مرگ ژینا به آن دامن زد، خاموش نشده است	۴
عفو بین الملل	سرکوب اعتراضات ۱۴۰۱ در ایران مصداق «جنایت علیه	۵
	هیأت حقیقت یاب سازمان ملل آمریکا را به اعمال «جنایت	۷
	نامه‌ای در همبستگی با زندانیان سیاسی ایران: جنگ امپریالیستی و اعدام‌های حکومتی را پایان دهید	۱۰
برگردان: علی مختاری	ارزیابی پروفیسور پرواند آبراهامیان درباره جنگ، تنگه هرمز، فشار اقتصادی و آینده جمهوری اسلامی	۱۴
ناخدا محمد فارسی	ارزیابی وضعیت میدانی «نه جنگ، نه صلح» میان ایران و	۲۰
	زندگی‌نامه زکریای رازی	۲۳
صمد بهرنگی	آقای چوخ بختیار	۲۶
	دانشمندان ماده‌ای کشف کردند که خودش را می‌بافد؛ آیا آینده	۲۷
دکتر امیر هوشمند ممتاز	خاطرات دانشجویی قسمت ۱۰	۳۰
	همدلی و سیاست	۳۲

www.jebhemelli.org

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

www.jebhemelli.org

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

بیانیه سازمان پزشکان و پیراپزشکان جبهه ملی ایران به مناسبت روز پزشک



اول شهریور، روز پزشک، فرصتی است برای پاسداشت پزشکیانی که در همه شرایط، جان و سلامت انسان را بر هر تعلق سیاسی، جناحی و گروهی مقدم می‌دانند. سازمان پزشکان جبهه ملی ایران بر این باور است که درمان، حق همه انسان‌هاست و پزشک باید بتواند بدون تبعیض و بدون توجه به گرایش سیاسی، عقیدتی یا اجتماعی بیمار، مجروح و نیازمند را درمان کند. آزادی پزشک در انجام وظیفه حرفه‌ای و اخلاقی خود، بخشی از استقلال و کرامت جامعه پزشکی است. ما فداکاری پزشکان و کادر درمان ایران را، در تمام موقعیت‌هایی که هموطنان، نیاز به اقدامات درمانی داشته‌اند، به‌ویژه در دوران جنگ و در سخت‌ترین شرایط در کنار مجروحان و بیماران ایستادند، ارج می‌نهم و یاد جان‌باختگان این راه را گرامی می‌داریم. پزشک باید مستقل، متعهد به سوگند و اخلاق پزشکی و وفادار به وظیفه حفظ جان انسانها باشد؛ نه وابسته به هیچ طیف، جناح یا گروه خاص. با گرامیداشت مقام همه پزشکان ایران، بر آرمان جامعه‌ای تأکید می‌کنیم که در آن آزادی، استقلال، عدالت و کرامت انسانی در درمان و سلامت همگان پاس داشته شود. روز پزشک بر پزشکان آزاده و فداکار ایران فرخنده باد.

سازمان پزشکان و پیراپزشکان جبهه ملی ایران

تهران - اول شهریور ماه 1405

اصول عقاید و هدف‌های جبهه ملی ایران : اصل سوم

جبهه ملی ایران برای حفظ احترام دین مبین اسلام و همچنین فراهم شدن امکان بهره‌گیری از تمامی توان ملی و مردمی جامعه ایران بر اصل جدایی دین از حکومت تأکید می‌کند.

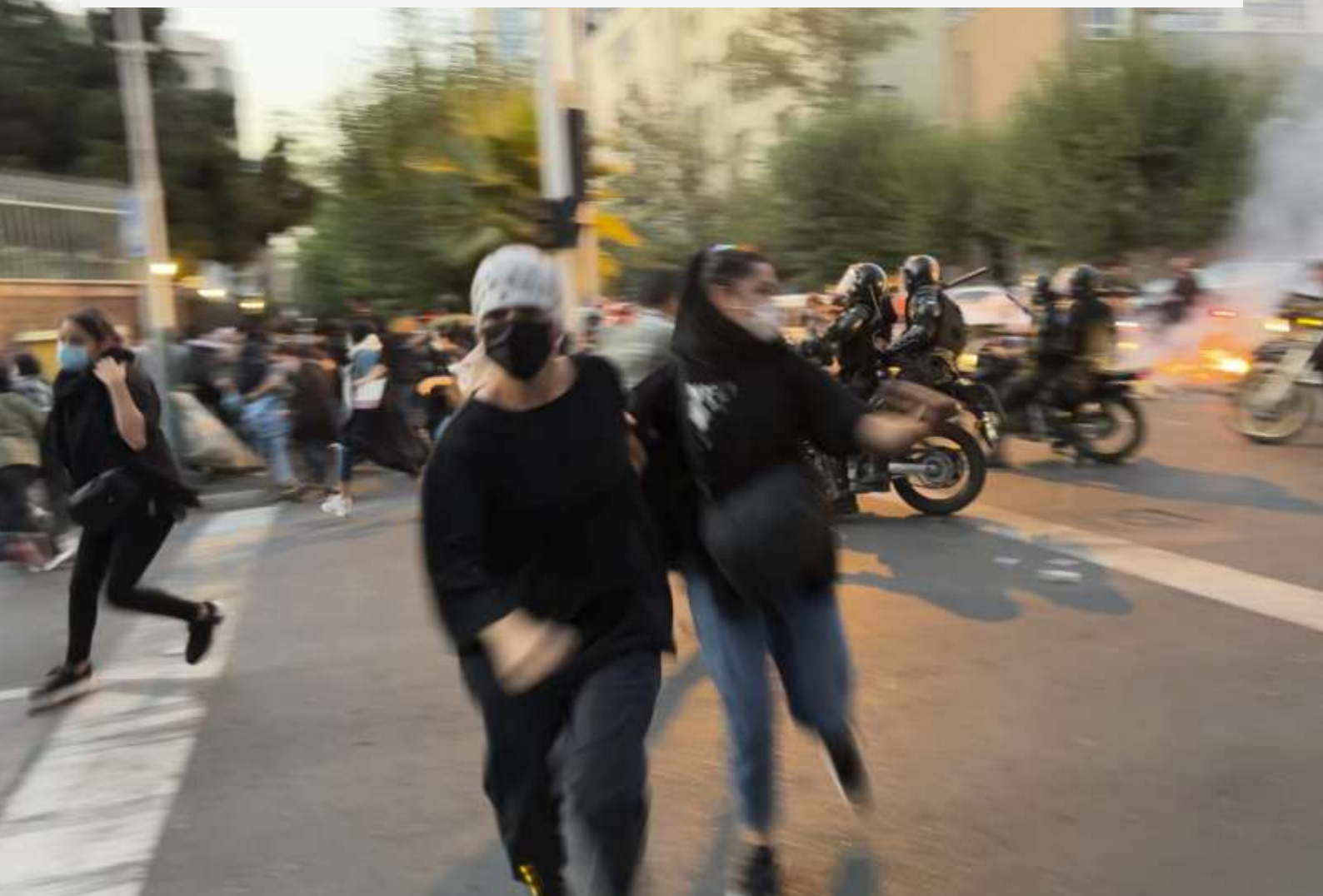
مای ساتو: مقاومتی که مرگ ژینا به آن دامن زد، خاموش نشده است



مای ساتو، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران، با اشاره به چهارمین سالگرد قتل حکومتی مهسا ژینا امینی در بازداشت گشت ارشاد در ایکس نوشت با گذشت چهار سال، مقاومتی که مرگ ژینا به آن دامن زد، خاموش نشده است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران افزود: «پاسخ مقامات به این اعتراضات، توسل به خشونت مرگبار بود؛ شیوه‌ای که در جریان اعتراضات سراسری دی ۱۴۰۴ نیز بار دیگر به کار گرفتند.»

مای ساتو نوشت: «زنان و دخترانی که به نام او به خیابان آمدند، همچنان بر حق خود برای تصمیم‌گیری درباره پوشش، محل کار و شیوه زندگی‌شان پافشاری می‌کنند.»



عفو بین الملل: سرکوب اعتراضات ۱۴۰۱ در ایران

مصادق «جنایت علیه بشریت» است

عفو بین الملل روز چهارشنبه و همزمان با چهارمین سالگرد جنبش «زن، زندگی، آزادی»، گزارشی بیش از هزار صفحه‌ای درباره سرکوب اعتراضات سال ۱۴۰۱ در ایران منتشر و اعلام کرد که شواهد گردآوری‌شده نشان می‌دهد مقام‌های جمهوری اسلامی برای فرونشاندن این اعتراضات مرتکب «جنایت علیه بشریت» شده‌اند. این نهاد حقوق بشری در گزارش خود خواستار تحقیق کیفری درباره ۸۷ مقام و فرمانده نظامی جمهوری اسلامی شده است.

سازمان عفو بین الملل در گزارشی بیش از هزار صفحه‌ای درباره سرکوب اعتراضات سال ۱۴۰۱ در ایران، مقام‌های جمهوری اسلامی را به ارتکاب «جنایت علیه بشریت» متهم کرد.

این گزارش که «**معماران**

جنایت» نام دارد، بر پایه مصاحبه با ۲۷۰ نفر تهیه شده است. ۲۲۱ نفر از آن‌ها هنگام

اعتراضات در ایران و ۴۹ نفر در خارج از کشور بوده‌اند. عفو بین الملل همچنین بیش از دو هزار ویدئو را بررسی کرده و ۴۵۶ ویدئو را برای تحلیل تفصیلی راستی‌آزمایی کرده است. این سازمان علاوه بر آن، ۱۰ سند رسمی افشاشده، صدها اظهارنظر مقام‌های حکومتی، مدارک پزشکی و قضایی و گواهی‌های فوت و دفن را بررسی کرده است.

اعتراضات سراسری در ایران از شهریور ۱۴۰۱ و پس از جان باختن مهسا امینی در بازداشت گشت ارشاد آغاز شد. مرگ او موجی از اعتراضات گسترده را در سراسر ایران به دنبال داشت که با شعار «زن، زندگی، آزادی» شناخته شد.

عفو بین الملل در تحقیق خود اطلاعات مربوط به مرگ ۲۷۷ معترض و رهگذر در ۲۶ استان را گردآوری کرده است. این ۲۷۷ مورد شامل چند گروه است؛ افرادی که هنگام متفرق کردن اعتراضات یا در مناطق با حضور نظامی

نیروهای امنیتی کشته شدند، کسانی که در بازداشت جان باختند، افرادی که پس از آزادی و در ارتباط با شکنجه یا بدرفتاری درگذشتند و موارد مرگ مشکوکی که به گفته عفو بین الملل، شواهد قابل توجهی از دخالت مأموران حکومتی در آن‌ها وجود دارد.

از این میان، عفو بین الملل نام و مشخصات دست‌کم ۳۲۶ معترض و رهگذر را ثبت کرده که به گفته این سازمان هنگام سرکوب اعتراضات یا در مناطق نزدیک به اعتراضات با حضور گسترده نیروهای امنیتی کشته



شدند. ۳۰۲ نفر از این افراد بر اثر شلیک جان باختند؛ دست‌کم در ۴۵ مورد، گلوله‌های ساچمه‌ای فلزی از فاصله نزدیک شلیک شده بود. ۴۹ نفر از این ۳۲۶ قربانی کودک بودند.

عفو بین الملل می‌گوید درباره ۲۳۳ مورد از این ۳۲۶ کشته، شواهد کافی برای نتیجه‌گیری حقوقی مبنی بر «غیرقانونی بودن کشتار به دست آورده است. به این معنی که استفاده از نیروی مرگبار برای مقابله با خطر قریب‌الوقوع مرگ یا جراحت شدید ضروری نبوده است. درباره ۹۳ مورد دیگر نیز این سازمان می‌گوید با توجه به الگوی مستند استفاده غیرقانونی از سلاح، بسیار محتمل است که تحقیقات بیشتر غیرقانونی بودن این کشتارها را نیز تأیید کند.

یکی از خونین‌ترین روزهای اعتراضات که در این گزارش به آن اشاره شده، هشتم مهر ۱۴۰۱ بود که به «جمعه

خونین زاهدان» معروف شد. عفو بین الملل می‌گوید از میان ۱۰۶ قربانی بلوچ ثبت‌شده در سیستان و بلوچستان، ۸۷ نفر، از جمله ۱۵ کودک، در همان روز در زاهدان کشته شدند. این سازمان همچنین کشته شدن ۹۵ معترض و رهگذر کرد در استان‌های کردستان، کرمانشاه و آذربایجان غربی را ثبت کرده و می‌گوید شدت استفاده از نیروی مرگبار علیه جوامع بلوچ و کرد به شکلی نامتناسب بیشتر بوده است.

روایت رسمی جمهوری اسلامی

کمیته‌ای که در سال ۱۴۰۲ به دستور ابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور وقت ایران تشکیل شد، مرگ ۲۰۲ نفر را در جریان اعتراضات تأیید کرد.

بر اساس گزارشی که عفو بین الملل از یافته‌های این کمیته نقل می‌کند، مقام‌های ایرانی گفته‌اند ۱۱۲ نفر از این افراد به دست «اغتشاشگران» و «تروریست‌های مسلح» کشته

شده‌اند و ۹۰ نفر دیگر هنگام «حمل یا استفاده از سلاح» و در جریان درگیری یا حمله به مقرهای نظامی و انتظامی، زیرساخت‌های حیاتی یا نیروهای انتظامی جان باخته‌اند.

با این حال، عفو بین الملل می‌گوید این کمیته برای ادعای مسلح بودن قربانیان مدرکی ارائه نکرده و حتی مدعی نشده است که افراد کشته‌شده در لحظه استفاده از نیروی مرگبار، خطری قریب‌الوقوع برای جان دیگران ایجاد کرده بودند. این سازمان کمیته یادشده را فاقد استقلال و بی‌طرفی می‌داند. کمیته دولتی همچنین از کشته شدن ۵۴ نفر از نیروهای امنیتی خبر داده است. عفو بین الملل می‌گوید مرگ نیروهای حکومتی نیز، مانند هر مورد مرگ دیگری، باید موضوع تحقیقات کیفری مستقل و بی‌طرفانه قرار گیرد.

اسناد درباره زنجیره فرماندهی

بخشی از گزارش تازه عفو بین‌الملل به اسنادی اختصاص دارد که به گفته این سازمان، نحوه انتقال دستورها در ساختار امنیتی جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد. در یکی از این اسناد، عفو بین‌الملل می‌گوید دستوری منتسب به ستاد کل نیروهای مسلح در ۳۰ شهریور ۱۴۰۱ بر «پاسخ قاطع و شدید» به تجمعات، متفرق کردن معترضان و بازداشت آن‌ها تأکید داشته است. این سازمان می‌گوید در همان روز دست‌کم ۶۰ معترض و رهگذر در ۳۰ شهرستان، در ۱۲ استان کشور کشته شدند.

دو سند دیگر مربوط به جلسات شورای امنیت کشور است. بنا بر روایت عفو بین‌الملل، در یکی از آن‌ها جلوگیری از شکل‌گیری «هسته‌های اولیه اعتراض» به عنوان اولویت نهادهای اطلاعاتی و امنیتی تعیین شده و در دیگری فراجا، سپاه و وزارت اطلاعات مامور شده‌اند با روش‌های اطلاعاتی و عملیاتی برای پایان دادن به تجمع‌ها اقدام کنند.

عفو بین‌الملل پس از بررسی ساختار فرماندهی و مستندسازی رویدادها، خواستار تحقیق کیفری درباره ۸۷ مقام و فرمانده شده است.

از این تعداد، ۶۲ نفر فرمانده نظامی و انتظامی و ۲۵ نفر از مقام‌های وزارت کشور بوده‌اند. این سازمان تأکید می‌کند که درج نام این افراد به معنای اثبات مسئولیت کیفری آنها نیست و مسئولیت هر فرد تنها باید از طریق تحقیقات مستقل، بی‌طرفانه و عادلانه و در صورت وجود شواهد کافی، در یک محاکمه منطبق با حق دادرسی عادلانه اثبات شود.

از این ۸۷ نفر دست‌کم شش نفر از جمله علی خامنه‌ای، رهبر پیشین جمهوری اسلامی و دو فرمانده پیشین سپاه پاسداران دیگر زنده نیستند. عفو بین‌الملل خواستار آغاز تحقیقات کیفری درباره افرادی شده که همچنان زنده‌اند و می‌گوید بررسی نقش افراد کشته شده نیز برای روشن شدن حقیقت، ثبت تاریخی وقایع و مشخص شدن زنجیره فرماندهی اهمیت دارد.

عفو بین‌الملل همچنین می‌گوید در اوت ۲۰۲۶ با ارسال نامه‌هایی به مقام‌های جمهوری اسلامی، از جمله مجتبی خامنه‌ای، احمدرضا رادان، احمد وحیدی و اسکندر مومنی، یافته‌های خود را مطرح و خواستار پاسخ آن‌ها شده، اما تا زمان انتشار

گزارش پاسخی دریافت نکرده است.

سرکوبی فراتر از تیراندازی

عفو بین‌الملل می‌گوید سرکوب اعتراضات تنها به استفاده از سلاح گرم محدود نبوده و شامل بازداشت خودسرانه، ناپدیدسازی قهری، شکنجه، تجاوز و دیگر اشکال خشونت جنسی و فشار بر خانواده‌های قربانیان نیز بوده است.

این سازمان از بازداشت خودسرانه ده‌ها هزار نفر، از جمله کودکان خبر داده و می‌گوید بسیاری به دلیل اقداماتی چون شرکت مسالمت‌آمیز در اعتراضات، شعار دادن، برداشتن روسری یا ابراز همبستگی با اعتراضات در فضای مجازی بازداشت شده‌اند.

عفو بین‌الملل پرونده ۱۶ نفر را با جزئیات مستند کرده که به گفته این سازمان در بازداشت مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. این سازمان همچنین ۲۹ مورد دیگر از اشکال مختلف خشونت جنسی را ثبت کرده است.

از مجموع این ۴۵ نفر، تنها سه نفر شکایت رسمی کردند. عفو بین‌الملل می‌گوید هر سه پس از تهدیدهای مکرر نیروهای امنیتی یا ماه‌ها بی‌عملی مقام‌های قضایی، مجبور شدند شکایت خود را پس بگیرند یا پیگیری آن را متوقف کنند.

چرا عنوان «جنایت علیه بشریت»؟

عفو بین‌الملل می‌گوید گستردگی جغرافیایی و شمار افراد هدف قرار گرفته و همچنین تکرار الگوهای هماهنگ سرکوب در سراسر ایران طی چند ماه، نشان می‌دهد که این اقدامات پراکنده و موردی نبوده‌اند. به گفته این سازمان، اسناد افشاشده و اظهارات رسمی از برنامه‌ریزی و هدایت عملیات، انتقال دستورها، استفاده از منابع عمومی برای تجهیز و تأمین نیروهای امنیتی و تلاش برای پنهان کردن شواهد و جلوگیری از پاسخگویی حکایت دارند. عفو بین‌الملل بر این اساس نتیجه گرفته است که قتل، شکنجه، حبس، تجاوز و دیگر اشکال خشونت جنسی، ناپدیدسازی قهری و آزار و تعقیب، بخشی از یک «حمله گسترده و نظام‌مند علیه جمعیت غیرنظامی» و در راستای سیاست حکومت برای سرکوب اعتراضات بوده و مصداق «جنایت علیه بشریت» است.

ایران عضو اساسنامه رم، سند تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی، نیست و این دادگاه به طور خودکار

صلاحیت رسیدگی به جرایم ادعایی در خاک ایران را ندارد. عفو بین‌الملل از مقام‌های ایران خواسته اساسنامه رم را تصویب و صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی را برای رسیدگی به این جرایم بپذیرد.

این سازمان همچنین از شورای امنیت خواسته وضعیت ایران را به دادستان دیوان کیفری بین‌المللی ارجاع دهد و از مجمع عمومی سازمان ملل نیز خواسته سازوکاری بین‌المللی برای تعقیب کیفری افرادی که بیشترین نقش را در جنایت‌ها علیه بشریت داشته‌اند ایجاد کند. عفو بین‌الملل همچنین خواستار تحقیقات در کشورهای دیگر بر مبنای صلاحیت جهانی و دیگر اشکال صلاحیت برون‌مرزی شده است.

اعتراضات دی ماه ۱۴۰۲ و جنگ علیه ایران

عفو بین‌الملل می‌گوید سرکوب اعتراضات دی ماه ۱۴۰۲ ویژگی‌هایی مشابه جنایت‌های علیه بشریت مستندشده در سال ۱۴۰۱ داشته، اما در ابعاد «مرگبارتر و تکان‌دهنده‌تر». بر اساس این گزارش، این سازمان از کشته شدن «هزاران» معترض و رهگذر تنها در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه سخن می‌گوید.

عفو بین‌الملل در عین حال حملاتی را که آمریکا و اسرائیل از ۹ اسفند سال گذشته علیه ایران آغاز کردند «غیرقانونی» و ناقض منشور ملل متحد می‌داند. این سازمان می‌گوید این حملات آسیب قابل توجهی به غیرنظامیان وارد کرده و خواستار آتش‌بس پایدار و پاسخگویی درباره همه موارد نقض حقوق بشردوستانه بین‌المللی و جرایم جنگی احتمالی در جریان جنگ شده است.

عفو بین‌الملل در پایان تأکید می‌کند که جنایت‌های علیه بشریت منتسب به مقام‌های جمهوری اسلامی در سرکوب معترضان نباید در بحبوحه تغییر توجه جهانی «به حاشیه رانده، فراموش یا تحت‌الشعاع «جنگ قرار گیرد. این سازمان در عین حال می‌گوید اقدامات غیرقانونی و آسیب به غیرنظامیان از سوی آمریکا و اسرائیل نیز نباید موجب نادیده گرفته شدن این جنایت‌ها شود.

این سازمان همچنین تأکید می‌کند که درد و رنج قربانیان سرکوب در ایران نباید برای توجیه حملات غیرقانونی به ایران، نقض حقوق بشردوستانه بین‌المللی یا آسیب به غیرنظامیان مورد استفاده ابزاری قرار گیرد.

هیأت حقیقت‌یاب سازمان ملل آمریکا را به اعمال «جنایت جنگی» و جمهوری اسلامی را به «جنایت علیه بشریت» متهم کرد



جست‌وجو در ویرانه‌های مدرسه شجره طیبه میناب پس از حمله ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ / عکس: عباس ذاکری، خبرگزاری مهر /

۳۰ Wikimedia Commons / CC BY

پنجشنبه ۲۶ شهریور

هیأت مستقل حقیقت‌یاب سازمان ملل درباره ایران اعلام کرد «دلایل معقولی» در اختیار دارد که نشان می‌دهد نیروهای ایالات متحده مسئول دو حمله مرگبار در ۲۸ فوریه به مدرسه ابتدایی شجره طیبه در میناب و یک مجموعه ورزشی در لامرد بوده‌اند. این هیأت هر دو حمله را «نامتمایز» ارزیابی کرده و گفته است بر اساس حقوق بین‌الملل، این اقدامات می‌تواند مصداق جنایت جنگی باشد. در همان گزارش، سرکوب اعتراضات سراسری از سوی جمهوری اسلامی نیز «حمله گسترده و سازمان‌یافته علیه غیرنظامیان» و دربرگیرنده جرایم علیه بشریت توصیف شده است.

جدی‌ترین بخش گزارش به حمله روز ۲۸ فوریه به مدرسه ابتدایی شجره طیبه در میناب، استان هرمزگان، مربوط است. بنا بر یافته‌های هیأت حقیقت‌یاب، این مدرسه یک هدف غیرنظامی «به‌وضوح قابل شناسایی» بود و شواهدی به دست نیامده که نشان دهد در زمان حمله برای مقاصد نظامی استفاده می‌شده است. در این حمله بیش از ۱۵۰ غیرنظامی، از جمله حدود ۱۲۰ کودک، کشته شدند. به گفته هیأت، در این حمله از موشک تاماهاوک آمریکایی استفاده شده است. تحقیقات سازمان ملل نشان می‌دهد نیروهای آمریکایی بر اطلاعاتی تکیه کرده بودند که از حضور یک فرمانده ارشد نظامی ایران در محل حکایت داشت، اما پیش از حمله این اطلاعات را به اندازه کافی راستی‌آزمایی نکردند. هیأت تأکید کرده است قصور در به‌روزرسانی اطلاعات هدف و اطمینان از نظامی بودن ساختمان، «بیش از یک سهل‌انگاری صرف» بوده است. در گزارش آمده است نیروهای

آمریکایی در حالی ساختمان مدرسه را هدف گرفتند که از «خطر قابل توجه» اصابت به یک هدف غیرنظامی آگاه بودند و نسبت به وقوع چنین نتیجه‌ای بی‌مبالاتی نشان دادند. بر همین اساس، هیأت حمله میناب را حمله‌ای نامتمایز دانسته که به مرگ غیرنظامیان و تخریب زیرساخت غیرنظامی انجامیده و از نظر آن، عناصر یک جنایت جنگی را داراست. پنتاگون پیش‌تر تحقیق داخلی درباره فاجعه میناب را آغاز کرده بود. گزارش‌هایی که طی ماه‌های گذشته منتشر شده نشان می‌داد ارزیابی اولیه ارتش آمریکا نیز احتمال مسئولیت نیروهای آمریکایی را مطرح کرده است، هرچند واشنگتن تاکنون نتیجه رسمی این تحقیق را منتشر نکرده است. دونالد ترامپ در ماه ژوئن گفته بود کسی «عمداً» مدرسه دخترانه‌ای را هدف قرار نداده است. دومین مورد بررسی‌شده، حمله همان روز به مجموعه‌ای ورزشی و منطقه‌ای مسکونی در شهر لامرد در استان فارس است. بنا بر گزارش هیأت، مهماتی که در این حمله به کار رفت قطعات تنگستن را در محوطه ورزشی

و مناطق اطراف پراکنده کرد. ساختمان‌های مسکونی و یک مدرسه نیز آسیب دیدند و ۲۲ غیرنظامی کشته یا زخمی شدند. هیأت این حمله را نیز نامتمایز و در نتیجه مصداق جنایت جنگی دانسته است. فرماندهی مرکزی آمریکا پیش‌تر اعلام کرده بود نیروهای این کشور در آن روز هیچ حمله‌ای به لامرد انجام نداده‌اند.

این یافته‌ها بخشی از گزارش تازه «هیأت مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب درباره جمهوری اسلامی ایران» است که قرار است به شورای حقوق بشر سازمان ملل در ژنو ارائه شود. این هیأت را شورای حقوق بشر در سال ۲۰۲۲ تشکیل داد و اعضای آن کارشناسان مستقل هستند. نتیجه‌گیری «دلایل معقول برای باور» یک یافته تحقیقی حقوق بشری است و به‌خودی‌خود حکم یک دادگاه کیفری محسوب نمی‌شود، اما می‌تواند در روندهای بعدی پاسخ‌گویی و تحقیقات قضایی مورد استفاده قرار گیرد.

همزمان: اتهام «جنایت علیه

بشریت» علیه جمهوری اسلامی

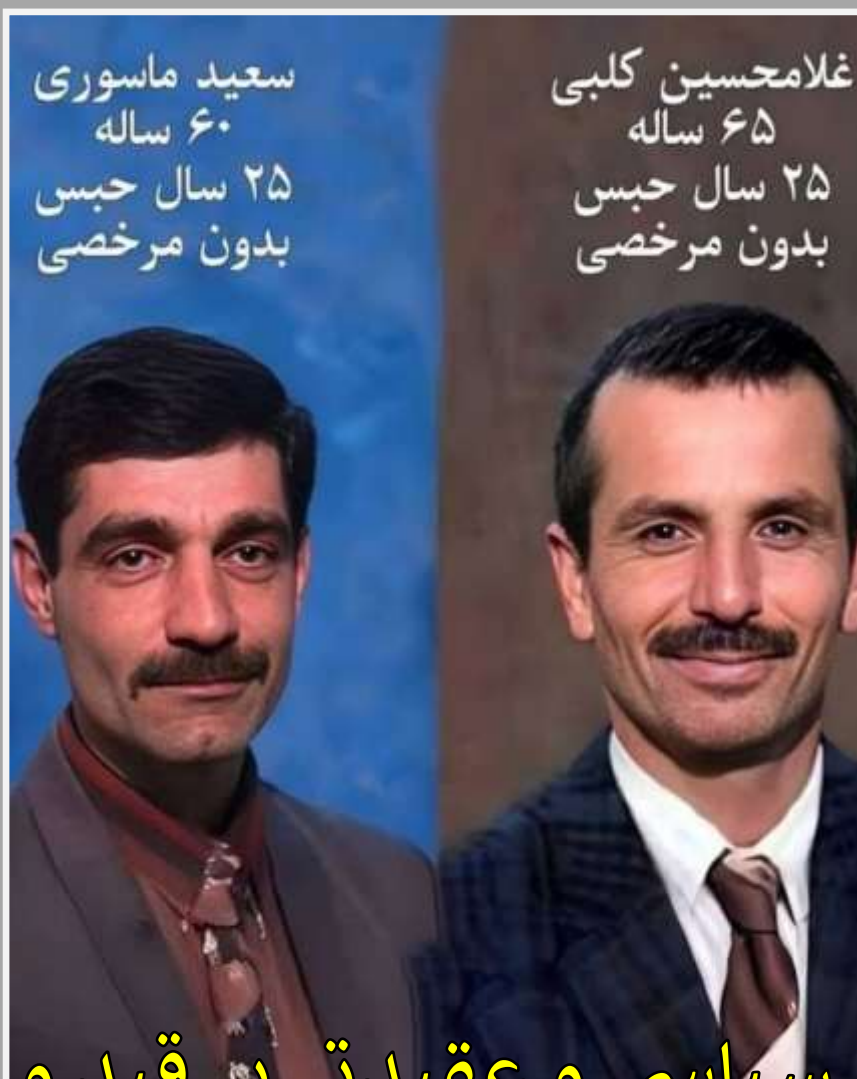
گزارش سازمان ملل در عین حال به بررسی سرکوب اعتراضاتی پرداخته که از اواخر دسامبر ۲۰۲۵ در ایران آغاز شد. هیأت حقیقت‌یاب اعلام کرده است «دلایل معقولی» وجود دارد که نشان می‌دهد مقام‌های جمهوری اسلامی در جریان برخورد با معترضان، حمله‌ای گسترده و سازمان‌یافته علیه غیرنظامیان انجام داده‌اند که قتل‌های غیرقانونی، شکنجه، بازداشت‌های خودسرانه، ناپدیدسازی اجباری و محدودیت‌های شدید آزادی بیان را شامل می‌شود و برخی از این اقدامات در حد جنایت علیه بشریت

بوده است.

هیأت می‌گوید قادر نبوده شمار کشته‌شدگان و مجروحان اعتراضات را به‌طور مستقل تأیید کند، اما برآورد کرده است تعداد واقعی احتمالاً بسیار بالاتر از آمار رسمی است. مقام‌های ایران رقم ۳ هزار و ۳۸ کشته و حدود ۲۵ هزار مجروح را اعلام کرده‌اند. جمهوری اسلامی معترضان مسلح و آنچه «تروریست‌ها و آشوبگران مورد حمایت آمریکا، اسرائیل و مخالفان خارج از کشور» خوانده، مسئول بخشی از خشونت‌ها دانسته و اتهام نقض سازمان‌یافته حقوق بشر را رد کرده است.

هیأت حقیقت‌یاب در جمع‌بندی خود وضعیت غیرنظامیان ایران را قرار گرفتن

میان دو سطح از خشونت توصیف کرده است: از یک سو نقض‌های گسترده حقوق بشر و جرایم علیه بشریت از سوی حکومت خودشان و از سوی دیگر جنگ و حملاتی که به کشته شدن شمار زیادی از غیرنظامیان انجامیده است. ایالات متحده پیش‌تر گفته عملیات نظامی‌اش مطابق حقوق مخاصمات مسلحانه انجام می‌شود؛ با این حال، گزارش تازه سازمان ملل نخستین ارزیابی مستقل بین‌المللی است که دو حمله مشخص آمریکا در میناب و لامرد را در چارچوب «جنایت جنگی» بررسی و این نتیجه حقوقی را مطرح می‌کند.



زندانی سیاسی و عقیدتی بی قید و شرط
آزاد باید گردد. زندان، شکنجه، اعدام
ملغی باید گردد.

همه کوره راه‌ها به پاهای او فرسوده است
و قلبِ نیرومندش دریای همیشه‌تپنده را به توفان
می‌کشد
تاجِ خارش یکی شده با همه خارها
و هر درختی صلیبِ اوست.

ژوزف ماری پلانکت
ترجمه: آزاد عندلیبی

خون‌اش را بر گلِ سُرخ می‌بینم
و در ستارگان شکوه چشمان‌اش را
تن‌اش در میان برف‌های ابدی می‌تراود
و اشک‌هایش از آسمان‌ها چگه می‌کند
چهره‌اش را در هر گلی می‌بینم
صدای او تندر و آواز پرنده‌هاست.
و تراشیده به نیروی او بر صخره‌ها
کلماتِ نوشته‌ی او.



نامه‌ای در همبستگی با زندانیان سیاسی ایران: جنگ امپریالیستی و اعدام‌های حکومتی را پایان دهید



ده‌ها چهره شناخته‌شده دانشگاهی، هنری و چپ‌گرا از جمله آنجلا دیویس، جودیت باتلر، مایکل لووی و مومیا ابوجمال، با انتشار نامه‌ای در حمایت از زندانیان سیاسی ایران، خواستار پایان اعدام‌ها و سرکوب جمهوری اسلامی و توقف جنگ و تحریم‌های آمریکا و اسرائیل شدند. امضاکندگان این نامه، که شماری از برجسته‌ترین متفکران و فعالان چپ و ضداستبدادی جهان در میان آنان هستند، جمهوری اسلامی و نیروهای امپریالیستی و صهیونیستی را دو نیروی سرکوبگری دانسته‌اند که مردم ایران را «میان دو تیغه یک قیچی» گرفتار کرده‌اند.

هم‌نوعان ما! کنشگران مدنی، دانشجویان، اندیشمندان، کارگران، زندانیان عقیدتی و هنرمندانی که پشت دیوار زندان‌ها و بازداشتگاه‌های سراسر ایران در بند هستید:

این نامه را از سر همبستگی عمیق‌مان با شما می‌نویسیم، با قلبی فشرده از درک ستمی که در زندان بر شما می‌رود: شکنجه، بی‌توجهی نظام‌مند، خفقان و واقعیت هولناک محاکمه‌های نمایشی و اعدام‌ها. ما، زندانیان سیاسی سابق و کنونی، کنشگران و پژوهشگران ضد اقتدارگرایی و ضد امپریالیسم، و حامیان جنبش برجیدن زندان‌ها، به شما از پس فاصله‌های جغرافیایی و سکوت سانسور و قطع اینترنت می‌نگریم. و همبسته و همپیمان در کنار شما می‌ایستیم، در کنار شما که در تلاقی گاه دو نیروی سرکوبگر گرفتار آمده‌اید.

شما از یک سو، با جمهوری اسلامی مقابله، نظامی که از آغاز برپایی، بر پایه ایدئولوژی‌ای انحصارطلب در کار سلطه‌ی مطلق اجتماعی و سیاسی بوده است. حکومتی که مدعی مقابله با قدرت‌های امپریالیستی است ولی همان منطق سلطه و همان سازوکارهای زندان، شکنجه و اعدام را به کار می‌گیرد. از سوی دیگر، شما با تهاجم و خشونت همان نیروهای امپریالیستی و صهیونیستی روبرو هستید که جمهوری اسلامی مدعی ایستادگی در برابر آنهاست.

آمریکا و اسرائیل جنگ‌های وحشیانه راه می‌اندازند، زیرساخت‌های غیرنظامی را ویران می‌کنند، دختران معصوم دبستانی را می‌کشند و شما را صرفاً تلفات جانبی در راه دستیابی به سلطه‌ی منطقه‌ای به شمار می‌آورند. ما فاجعه‌ی ۲ تیر ۱۴۰۴ (۲۳ ژوئن ۲۰۲۵) را از یاد نبرده‌ایم؛ روزی که اسرائیل به مجتمع زندان اوین حمله کرد و درمانگاه، بند زندانیان تراجنسیتی و مرکز ملاقات آن را با خاک یکسان کرد. شما خود این سرکوب دوسویه را به گویاترین بیان آشکار کردید، وقتی گفتید: «احساس می‌کنیم میان دو تیغه‌ی یک قیچی گیر افتاده‌ایم: رژیم پلیدی که ما را زندانی و شکنجه می‌کند، و نیرویی خارجی که به نام آزادی بر سرمان بمب می‌ریزد.»

در سال گذشته، شاهد تیزتر شدن هر دو تیغه‌ی این قیچی بوده‌ایم. بازداشت‌های خودسرانه و موج هولناک اعدام‌های حکومتی را می‌بینیم. می‌بینیم که چگونه جرم‌انگاری طبقه‌ی کارگر و بیکاران شدت می‌گیرد، کردها، عرب‌ها و بلوچ‌ها هدف قرار می‌گیرند و مهاجران افغانستانی مقصر جلوه داده می‌شوند. همه‌ی این‌ها تقلای مذبوحانه است برای درهم شکستن روح و اراده‌ی مردمی که نمی‌توانند مهارشان کنند. این همان منطق حکومت‌های زندان‌مدار در سراسر

جهان است: هرگاه از حل بحران‌هایی که خود برای مردم ایجاد می‌کنند ناتوان می‌شوند، مردم را مجرم جلوه می‌دهند یا می‌کوشند آنان را از صحنه حذف کنند.

همین منطق سلطه را در جایی می‌بینیم که اسرائیل به نام «بازداشت موقت»، زندانیان سیاسی فلسطینی را سال‌ها بدون تفهیم اتهام در حبس نگه می‌دارد؛ زمانی که مقامات اسرائیلی تصویب قانون تازه‌ای را جشن می‌گیرند که به آنان اجازه می‌دهد زندانیان سیاسی فلسطینی‌ای را اعدام کنند که نتوانسته‌اند به انقیاد خود درآورند. آن را در بازداشتگاه‌ها و زندان‌های اداره‌ی مهاجرت و گمرک ایالات متحده می‌بینیم؛ جایی که دولت آمریکا برای پیشبرد اهداف سیاسی نژادپرستانه‌ی خود، مردم ما را زندانی می‌کند، و کنشگران سیاسی‌مان را بازداشت می‌کند، چرا که شهادت سخن گفتن علیه نسل‌کشی‌ای را دارند که اسرائیل با پشتیبانی ایالات متحده انجام می‌دهد.

همین منطق را در تاریخ ایالات متحده می‌بینیم، در هدف قرار دادن مبارزان راه آزادی، به‌ویژه کنشگران سیاه‌پوست، بومی، پورتوریکویی و دیگر کنشگران ضد استعماری؛ در به زندان افکندن آنان برای دهه‌ها، برای درهم‌شکستن جنبش‌های رهایی‌بخش و هرگونه تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت. ما پیوندهای محکم میان این نظام‌های زندان‌مدار را می‌بینیم؛ نظام‌هایی که اطلاعات، تجربیات و شیوه‌های حکمرانی را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند. نمونه‌ای از این پیوندها، زندان ماریون در ایالت ایلینوی است که در دهه‌های ۱۹۶۰ به الگویی برای ساخت زندان‌ها پی در ایران و اسرائیل بدل شد. چه دیوار مرزی باشد و چه دروازه‌ی زندان، هدف یکسان است: خاموش کردن انسان‌ها از طریق ارعاب، سلطه و انزوا.

مبارزه‌ی شما، به همان اندازه جهانی است که آرزوی جمعی ما برای آزادی و کرامت انسانی. ما در کنار شما می‌ایستیم و دوگانه‌ی دروغین امپریالیسم و ضدامپریالیسم توخالی را رد می‌کنیم. از جامعه‌ی مدنی جهانی، کنشگران و سازمان‌های ضدامپریالیستی دعوت می‌کنیم تا حمایت و همبستگی بی‌قیدوشرط خود را با همه‌ی یارانِ دربندی که برای رهایی جمعی ما مبارزه می‌کنند، گسترش دهند. از آنها می‌خواهیم با زندانیان سیاسی ایران پیوندهایی پایدار برقرار کنند و صدای آنان را رساتر سازند. می‌خواهیم تا با به چالش کشیدن روایت رسمی جمهوری اسلامی، بر این حکومت فشار آورند تا بی‌درنگ به همه‌ی اعدام‌ها پایان دهد و زندانیان سیاسی را آزاد کند.

مقام‌های مسئول جمهوری اسلامی باید اکنون سیاست غیرانسانی اعدام و زندان را متوقف کنند. و آمریکا و اسرائیل باید به جنگ‌های وحشیانه و تحریم‌های ظالمانه‌ی خود که آگاهانه جوامع ما را ویران می‌کند، پایان دهند. با همبستگی و مهر

آنجلا دیویس ((Angela Davis)، زندانی سیاسی سابق، استاد ممتاز بازنشسته، *دانشگاه کالیفرنیا، سانتا کروز

آلبرتو توسکانو (Alberto Toscano)، استاد ممتاز بازنشسته نظریه انتقادی، گلداسمیتز، *دانشگاه

لندن

برناردین دورن (Bernardine Dohrn)، استاد بازنشسته حقوق، *دانشگاه نورث‌وسترن

بیل ایرز ((Bill Ayers)، استاد، *کالج آنابند ((College Unbound)

شری ال. موراگا (Cherrie L. Moraga)، استاد ممتاز بازنشسته، دانشگاه کالیفرنیا، سانتا باربارا، نویسنده فمینیست چیکانا و فعال مدنی

دن برگر ((Dan Berger)، استاد مطالعات قومی تطبیقی، *دانشگاه واشنگتن باتل

حسام الحمالوی (Hossam el-Hamalawy)، سوسیالیست مصری، پژوهشگر و زندانی سیاسی سابق **جایروس بانجی ((Jairus Banaji)**، تاریخ‌پژوه و استاد در مدرسه مطالعات مشرق‌زمین و آفریقا ((SOAS)، دانشگاه لندن

جیسون استنلی (Jason Stanley)، استاد فلسفه، *دانشگاه تورنتو

جودیت باتلر ((Judith Butler)، استاد ممتاز در مدرسه تحصیلات تکمیلی، *دانشگاه کالیفرنیا، برکلی

کیانگا-یاماتا تیلور (Keeanga-Yamata Taylor)، نویسنده کتاب «از #BlackLivesMatter تا آزادی سیاه‌پوستان»، استاد مطالعات آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، *دانشگاه پرینستون

مایکل لوی ((Michael Löwy)، مدیر پژوهشی بازنشسته جامعه‌شناسی در *مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه، پاریس

مایکل منسفیلد (Michael Mansfield)، وکیل حقوق بشر و آزادی‌های مدنی

مومیا ابوجمال (Mumia Abu-Jamal)، زندانی سیاسی فعلی، معلم، روزنامه‌نگار و فعال مدنی

نادیا ابو الحاج (Nadia Abu El-Haj)، استاد مردم‌شناسی، کالج بارنارد، *دانشگاه کلمبیا

نسرين الامین ((Nisrin Elamin)، استادیار مطالعات آفریقا و مردم‌شناسی، *دانشگاه تورنتو، از اعضای مؤسس گروه همبستگی سودان

رشید خالیدی ((Rashid Khalidi)، استاد ممتاز بازنشسته مطالعات مدرن عربی (کرسی ادوارد سعید)، گروه تاریخ، *دانشگاه کلمبیا. رئیس مؤسسه مطالعات فلسطین

ریکاردو خیمنز (Ricardo Jiménez)، فعال اجتماعی، زندانی سیاسی سابق پورتوریکویی

رابین دی. جی. کلی (Robin D. G. Kelley)، استاد ممتاز تاریخ، *دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس (UCLA)

روها بنجامین ((Ruha Benjamin)، استاد مطالعات آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، *دانشگاه پرینستون

روث ویلسون گیل‌مور (Ruth Wilson Gilmore)، مرکز تحصیلات تکمیلی، *دانشگاه شهری نیویورک (CUNY)

سنان آنطون ((Sinan Antoon)، دانشیار ادبیات عرب، دانشگاه نیویورک، رمان‌نویس و شاعر. از بنیان‌گذاران و سردبیران مجله جدلیه (Jadaliyya)

والدن اف. بلو ((Walden F. Bello)، استاد وابسته بین‌المللی جامعه‌شناسی، *دانشگاه ایالتی نیویورک در بینگامتون

یاسین الحاج صالح (Yasin al-Haj Saleh)، نویسنده سوری، دگراندیش سیاسی و زندانی سیاسی سابق در سوریه

• نام سازمان‌ها و دانشگاه‌ها صرفاً برای شناسایی افراد ذکر شده است.

درباره‌ی امضاء کنندگان:

آنجلا دیویس:

پژوهشگر فمینیست، فیلسوف، فعال سیاسی و استاد دانشگاه در آمریکا است. او از نمادهای جهانی مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی است. از اوایل دهه ۱۹۷۰ فعالیت در زمینه حمایت از زندانیان سیاسی آغاز کرد و در همان سال ۱۹۷۰ سال به اتهام مشارکت در آدمربایی و قتل بازداشت شد، اما در سال ۱۹۷۲ از تمامی اتهامات تبرئه گردید. او از بنیان‌گذاران سازمان «مقاومت انتقادی (Critical Resistance)» است که برای برچیدن ساختار زندان‌ها فعالیت می‌کند. دیویس استدلال می‌کند که سیستم زندان در آمریکا بیش از آنکه نظام عدالت قضایی باشد، تداوم برده‌داری است و خواهان برچیده شدن کامل آن است.

تألیفات: «زنان، نژاد و طبقه» (۱۹۸۳)، «لغو دموکراسی: فراتر از زندان‌ها، شکنجه و امپراطوری» (۲۰۰۵)، «معنای آزادی» (۲۰۱۲).

آلبرتو توسکانو

فیلسوف، منتقد فرهنگی و نظریه‌پرداز اجتماعی ایتالیایی-بریتانیایی است که به خاطر پژوهش‌هایش در زمینه نقد سرمایه‌داری، اشکال نوین فاشیسم و ترجمه آثار آلن بدیو شناخته می‌شود. او سال‌ها به عنوان استاد نظریه انتقادی در دانشگاه گلداسمیتس لندن تدریس کرده است. تألیفات: «تعصب: درباره کاربردهای یک ایده» (۲۰۱۰)، «نقشه‌برداری‌های امر مطلق» (۲۰۱۵)، «فاشیسم متأخر: نژاد، سرمایه‌داری و سیاست بحران» (۲۰۲۳).

برناردین دورن:

استاد بازنشسته حقوق که در سال ۱۹۶۷ از دانشکده حقوق دانشگاه شیکاگو فارغ‌التحصیل شد. او هم‌زمان با تحصیل، در کنار مارتین لوتر کینگ فعالیت خود را آغاز کرد و از نخستین سازمان‌دهندگان دانشجویان حقوق در انجمن ملی وکلای دادگستری بود. او از رهبران پیشین سازمان رادیکال «ودر آندرگراند (Weather Underground)» جنگ ویتنام و ماشین جنگی ایالات متحده مبارزه می‌کرد. او به دلیل مقاومت و اقدامات اعتراضی‌اش علیه سیاست‌های جنگ‌طلبانه و هژمونی

آمریکا، سال‌ها تحت تعقیب نهادهای امنیتی بود.

بیل آیزر:

بیل آیزر در کنار دورن از بنیان‌گذاران گروه «ودر آندرگراند» بود و نقش مهمی در سازماندهی اعتراضات رادیکال علیه جنگ ویتنام ایفا کرد. مقاومت او در برابر ماشین نظامی آمریکا و سیاست‌های مداخله‌جویانه این کشور، او را به چهره‌ای شناخته‌شده در مبارزه با سیستم سلطه تبدیل کرد. وی در دهه‌های اخیر تمرکز خود را بر آموزش انتقادی برای توانمندسازی جوامع به‌حاشیه‌رانده‌شده و مقابله با نابرابری‌های ساختاری قرار داده است.

شری ال. موراک:

شاعر، نویسنده، نمایشنامه‌نویس و فعال برجسته فمینیست چیکانا (آمریکایی مکزیکی‌تبار) است. او در دانشگاه‌های معتبری چون استنفورد و کالیفرنیا در سانتا باربارا تدریس کرده و در زمینه فمینیسم چیکانا، حقوق بومیان و مطالعات کوئیر فعالیت دارد. او با ترکیب تجربه‌های زیسته اقلیت‌ها، به نقد سیستم‌های سرمایه‌داری و سرکوب متقاطع در ایالات متحده پرداخته است.

دن برگر:

نویسنده، مورخ و استاد دانشگاه واشنگتن در بوتل است. حوزه اصلی پژوهش‌های او مطالعات زندان و جنبش‌های اجتماعی معاصر در ایالات متحده است. تألیفات: «ملت اسیر: سازمان‌دهی زندان سیاه‌پوستان در دوران حقوق مدنی» (۲۰۱۴)، «بازاندیشی جنبش زندان‌های آمریکا» (۲۰۱۷).

حسام الحملای:

روزنامه نگار، بلاگر، عکاس و فعال سیاسی و کارگری مصری است که بخاطر فعالیت‌هایش علیه خشونت پلیس و نقش آفرینی در انقلاب ۲۰۱۱ مصر شناخته می‌شود. او دارای دکترای علوم سیاسی از دانشگاه آزاد برلین است و در زمینه بررسی نهادهای امنیتی مصر فعالیت می‌کند. او عضو سازمان «سوسیالیست‌های انقلابی» در مصر است و نقش مهمی در مستندسازی و افشای خشونت‌ها و شکنجه در زندان‌های دولت حسنی

مبارک داشت.

جایروس باناجی:

تاریخ‌نگار، نظریه‌پرداز مارکسیست و فعال برجسته است که به عنوان استاد در دانشکده مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS) دانشگاه لندن فعالیت دارد. پژوهش‌های او بر اقتصاد سیاسی، سرمایه‌داری جهانی، نقد فاشیسم و حمایت از حقوق طبقه کارگر در جنوب جهانی متمرکز است.

جیسون استنلی:

فیلسوف آمریکایی و استاد فلسفه در دانشگاه تورنتو (پیش‌تر در دانشگاه ییل) است. او بیشتر به خاطر پژوهش‌هایش در فلسفه زبان، معرفت‌شناسی و نقد ساختارهای اقتدارگرا شناخته می‌شود. تألیفات: «دانش و علایق عملی» (برنده جایزه انجمن فلسفی آمریکا در سال ۲۰۰۷)، «چگونه پروپاگاندا کار می‌کند» (۲۰۱۵)، «چگونه فاشیسم کار می‌کند» (۲۰۱۸).

جودیت باتلر:

فیلسوف پسامختارگرا، منتقد و فمینیست آمریکایی است که در زمینه‌های فلسفه سیاسی، نظریه کوئیر و اخلاق صاحب‌نظر است. اثر شاخص او «آشفته‌گی جنسیتی» (۱۹۹۰) به زبان‌های متعدد ترجمه شده است. او صاحب کرسی هانا آرنت در مدرسه تحصیلات تکمیلی اروپا در سوئیس بوده و هم‌اکنون استاد ممتاز دانشگاه کالیفرنیا، برکلی است.

کیانگا-یامانا تیلور:

استاد گروه مطالعات آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در دانشگاه پرینستون است. پژوهش‌های او بر نابرابری نژادی در سیاست‌گذاری‌های عمومی و شیوه‌های مقاومت جوامع سیاه‌پوستان تمرکز دارد. تألیفات: «از #جان_سیاه‌پوستان_مهم_است تا رهایی سیاه‌پوستان» (برنده جایزه آزادی فرهنگی لانان در سال ۲۰۱۶)، «نژاد برای سود: چگونه صنعت املاک و مستغلات سیاه‌پوستان را استثمار کرد» (۲۰۱۹).

مایکل لوی:

فیلسوف و جامعه‌شناس مارکسیست فرانسوی-برزیلی است. او مدیر تحقیقات جامعه‌شناسی در مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه (CNRS) بوده و در دانشگاه پاریس تدریس کرده است. اثر معروف او کتاب «مارکسیسم در آمریکای لاتین از ۱۹۰۹ تا کنون» است.

مایکل منسفیلد:

وکیل برجسته بریتانیایی، مدافع آزادی‌های مدنی و فعال سوسیالیست است. او وکالت پرونده‌های سیاسی جنجالی در بریتانیا، از جمله دفاع از فعالان ارتش جمهوری‌خواه ایرلند شمالی (IRA) بر عهده داشته است. منسفیلد رئیس انجمن وکلای سوسیالیست است، در دادگاه راسل تریبونال برای فلسطین حضور داشته و ریاست هیات قضات دادگاه «ایران تریبونال» در لاهه برای رسیدگی به کشتار زندانیان سیاسی دهه ۱۳۶۰ را بر عهده داشت.

مومیا ابوجمال:

نویسنده، روزنامه‌نگار و زندانی سیاسی فعلی در آمریکا است. او که از اعضای پیشین حزب پلنگ سیاه بود، در سال ۱۹۸۱ به اتهام قتل یک افسر پلیس بازداشت شد و تا به امروز زندانیست. در سال ۲۰۱۲ حکم اعدام او به حبس ابد تغییر یافت. افراد زیادی از جمله دزمند توتو، نلسون ماندلا، آنجلا دیویس برای آزادی او تلاش کرده اند. او از درون زندان کتاب‌های متعددی درباره سیستم قضایی و سرکوب در آمریکا نوشته است. تألیفات: «زندگی در انتظار اعدام»، «زندانیان از زندانیان دفاع می‌کنند».

نادیا ابو الحجاج:

استاد انسان‌شناسی در کالج بارنارد و دانشگاه کلمبیا و از مدیران مرکز مطالعات فلسطین در این دانشگاه است. پژوهش‌های او بر تقاطع باستان‌شناسی، سیاست و استعمار تمرکز دارد. تألیفات: «حقایق روی زمین: علم باستان‌شناسی و ساختار تاریخی اسرائیل» (۲۰۰۱)، «ترومای نبرد: تصورات جنگ و شهروندی در آمریکای پس از ۱۱ سپتامبر».

نسرين الامين:

استاد انسان‌شناسی و مطالعات آفریقا در دانشگاه تورنتو و از بنیان‌گذاران گروه همبستگی سودان است. پژوهش‌های او بر حقوق زمین، تصاحب سرمایه‌دارانه اراضی در سودان، سرمایه‌داری نژادی و روابط خاورمیانه و آفریقا تمرکز دارد. آثار او به بررسی سرمایه‌گذاری‌های کشاورزی کشورهای خلیج فارس در سودان و مقاومت جوامع محلی می‌پردازد.

رشید خالدي:

مورخ برجسته فلسطینی-آمریکایی و استاد بازنشسته کرسی ادوارد سعید در دانشگاه کلمبیا است. او دهه‌ها برای افشای تاریخ مداخله‌جویی و استعمار غربی در خاورمیانه تلاش کرده است، و در آثار خود نشان می‌دهد که چگونه قدرت‌های جهانی به صورت سیستماتیک برای سرکوب حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین برنامه‌ریزی کرده‌اند. تألیفات: «قفس آهنین: داستان مبارزه فلسطینیان برای دولت‌سازی»، «جنگ صدساله علیه فلسطین».

ریکاردو خیمنز:

مبارز و زندانی سیاسی سابق پورتوریکویی است که برای استقلال کشورش از استعمار آمریکا مبارزه می‌کرد. او در سال ۱۹۸۱ به ۹۰ سال زندان محکوم شد و تا سال ۱۹۹۹ در زندان فدرال آمریکا به‌سر برد تا اینکه با عفو ریاست‌جمهوری آزاد شد. خیمنز و هم‌زمانش مشروعیت دادگاه‌های آمریکا را به رسمیت نشناخته و خواستار ارجاع پرونده خود به دادگاه‌های بین‌المللی بودند.

رابین دی. جی. کلی:

مورخ برجسته و استاد کرسی «گری پی. نش» در دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس (UCLA) است. پژوهش‌های او بر تاریخ جنبش‌های اجتماعی، رادیکالیسم سیاه‌پوستان و دیاسپورای آفریقایی متمرکز است. تألیفات: «رویای آزادی: تخیل رادیکال سیاه‌پوستان».

روها بنجامین:

جامعه‌شناس و استاد مطالعات آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در دانشگاه پرینستون است. تخصص اصلی او بررسی رابطه میان فناوری‌های نوین، علم، پزشکی و نابرابری‌های نژادی است، و نشان می‌دهد چگونه فناوری‌های نوین و الگوریتم‌ها،

نژادپرستی و سیستم‌های کنترل اجتماعی را بازتولید می‌کنند. تألیفات: «نژاد پس از فناوری» (۲۰۱۹)، «عدالت و پیروسی» (۲۰۲۲).

روث ویلسون گیل مور:

جغرافی‌دان و از چهره‌های اصلی جنبش لغو زندان و منتقد سرسخت «مجمع زندان-صنعتی» در ایالات متحده است. او استاد مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه شهری نیویورک (CUNY) و از بنیان‌گذاران سازمان «مقاومت انتقادی» (Critical Resistance) است. گیل مور استدلال می‌کند که زندان‌ها راه حل بحران‌های اجتماعی نیستند و باید ساختارهای تنبیهی جای خود را به سرمایه‌گذاری در رفاه همگانی و عدالت محیط‌زیستی بدهند.

سنان انطون:

نویسنده، شاعر، مترجم و استاد ادبیات عرب در دانشگاه نیویورک است. او که متولد بغداد است، پس از جنگ ۱۹۹۱ به آمریکا مهاجرت کرد و دکترای خود را از دانشگاه هاروارد گرفت. انطون مترجم آثار محمود درویش است و رمان‌های متعددی درباره ویرانی‌های جنگ در عراق نوشته که به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند.

والدن اف. بلو:

جامعه‌شناس، استاد دانشگاه و فعال سیاسی اهل فیلیپین است. او سال‌ها در جبهه مبارزه با دیکتاتوری مارکوس و نقد نهادهای مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی فعال بوده است. بلو که استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه ایالتی نیویورک در بینگهمتون است، آثار متعددی در نقد نئولیبرالیسم و اقتصاد سیاسی جهانی به نگارش درآورده است.

یاسین الحاج صالح:

نویسنده، دگراندیش سیاسی و زندانی سیاسی سابق سوری است که به دلیل عضویت در حزبی چپ‌گرا و مخالف، ۱۶ سال (۱۹۸۰ تا ۱۹۹۶) در زندان‌های رژیم حافظ اسد محبوس بود. او یکی از مهم‌ترین متفکران و تحلیل‌گران تحولات سوریه و جهان عرب است که آثار متعددی در نشریات معتبر عربی منتشر کرده و به بررسی استبداد، اسلام‌سیاسی و مبارزات مردمی پرداخته است.

ارزیابی پرفسور پرواند آبراهامیان درباره جنگ، تنگه هرمز، فشار اقتصادی و آینده جمهوری اسلامی

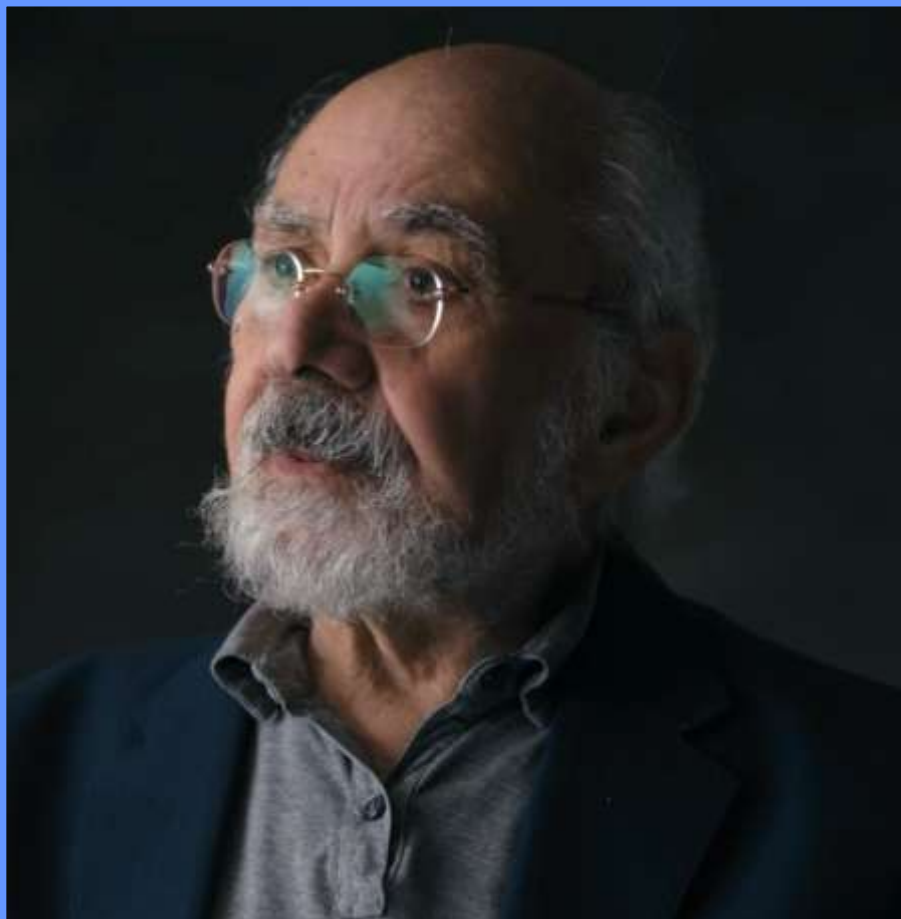
است به سوی تظاهرکنندگان غیرمسلح تیراندازی کند.

تا حدودی، جنگ در واقع به تحکیم رژیم کمک کرده است. تا پایان سال گذشته، زمانی که ناآرامی‌ها آغاز شد، رژیم بخش زیادی از مشروعیت خود را از دست داده بود، زیرا پایه اجتماعی خودش را تضعیف کرده بود. رژیم در آن زمان از حمایت شاید ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت برخوردار بود. اما جنگ به آن یک زندگی دوباره داده است. حتی کسانی که از رژیم نفرت دارند، تا حد زیادی به این واقعیت افتخار می‌کنند که ایران توانسته است در برابر یک قدرت بزرگ بایستد و حتی، در واقع، آن را کاملاً دور بزند.

می‌توان میان این وضعیت و اتحاد شوروی نیز مقایسه‌ای کرد. بلشویک‌ها کار خود را با مشروعیت زیادی آغاز کردند، اما تا دهه ۱۹۳۰، به دلیل قحطی بزرگ و پاکسازی‌ها، آن را از دست دادند. با این حال، جنگ جهانی دوم به شوروی زندگی دوباره‌ای بخشید و این وضعیت برای نسل‌ها ادامه یافت. رژیم پوتین هنوز می‌کوشد از جنگ بزرگ میهنی به‌عنوان شکلی از مشروعیت استفاده کند. فکر می‌کنم رژیم ایران

نیز همین کار را خواهد کرد.

شیوه‌ای که این روند تاکنون سازمان‌دهی شده است، مثلاً در مورد مراسم تشییع جنازه خامنه‌ای، نشان می‌دهد که رژیم از نظر نهادی بسیار تثبیت‌شده است. وبر احتمالاً شگفت‌زده می‌شد اگر می‌دید ایالات متحده، که ظاهراً دولتی مدرن با دیوان‌سالاری نهادینه‌شده بود، به یک سلطنت موروثی به سبک سلطان‌نشین تبدیل شده است؛ جایی که سلطان به‌تنهایی تصمیم می‌گیرد و از غلامان یا خدمتکاران دربار خود مشورت می‌گیرد.



سختی‌های اقتصادی به سقوط رژیم منجر خواهد شد یا نه، موضوع دیگری است. ما از نمونه‌های دیگر می‌دانیم که تحریم‌ها، هر قدر هم شدید باشند، در دستیابی به این هدف شکست می‌خورند. چرا جورج دبلیو. بوش به عراق حمله کرد؟ چون سال‌ها تحریم برای سرنگونی صدام حسین کافی نبود. در مورد قذافی هم همین‌طور بود. آنها این روش را در مورد اسد نیز امتحان کردند و آن هم شکست خورد. فکر می‌کنم در مورد ایران، سختی‌ها شدید خواهد بود، به‌ویژه برای طبقات پایین و متوسط. اما من نمی‌بینم که این وضعیت به تغییر رژیم منجر شود. سپاه پاسداران کاملاً متعهد است. سپاه ارتشی عظیم و قادر به فتح کشورهای همسایه نیست، اما آن‌قدر بزرگ هست که بتواند شهرها را کنترل کند. در گذشته نیز حاضر بوده

پرفسور آبراهامیان اخیراً در مصاحبه‌ای با مجله *New Left Review* به تحلیل شرایط کنونی ایران پرداختند. این مصاحبه را آقای علی مختاری ترجمه کرده‌اند.

"مصاحبه پرفسور پرواند آبراهامیان نیولفت ریویو: وقتی اوایل امسال با نیولفت ریویو NLR گفت‌وگو کردید، ایران تازه از سرکوب اعتراضات ژانویه بیرون آمده بود. وضعیت داخلی کشور را پس از شش ماه جنگ چگونه می‌بینید؟ ایران چقدر به یک انفجار اجتماعی بزرگ دیگر نزدیک است؟ پرفسور آبراهامیان: قطعاً سختی‌هایی وجود دارد، اما این چیز تازه‌ای نیست. تحریم‌ها مدت‌هاست وجود دارند. آنها علت زیربنایی قیام مردمی اخیر بودند. بنابراین، این مسئله‌ای بلندمدت است. اینکه آیا

این یکی از چیزهایی است که هنگام خواندن مطبوعات آمریکا، به‌ویژه نیویورک‌تایمز، توجه مرا جلب می‌کند؛ روزنامه‌ای که اتفاقاً درباره تصمیم‌هایی که در واشنگتن گرفته می‌شود، اطلاعات زیادی منتشر کرده است. آنجا بیشتر شبیه فیلمی از برادران مارکس است؛ چنین هرج‌ومرجی در آنجا حاکم است.

رژیم ایران بسیار متفاوت است. با وجود اینکه حکومت در دست روحانیون الهیاتی قرون‌وسطایی است، رژیم از نظر نهادی بسیار نهادینه شده است. بنابراین، حتی قطع سر رهبری نیز به فروپاشی رژیم منجر نشد. فکر می‌کنم اسرائیلی‌ها انتظار همین را داشتند. آنها به ترامپ اطمینان داده بودند که سه یا چهار روز بمباران کافی است و رژیم سقوط خواهد کرد. یا تغییر رژیم رخ می‌داد یا، و من گمان می‌کنم این همان چیزی بود که اسرائیلی‌ها واقعاً تصور می‌کردند، کشور وارد جنگ داخلی می‌شد.

اما چنین اتفاقی نیفتاد. نهادها پابرجا ماندند و به نظر می‌رسد بسیار مقاوم باشند. مطمئنم میان رهبران رژیم رقابت‌های شخصی و سیاسی زیادی وجود دارد، اما آنها همچنان در حفظ جمهوری خود ذی‌نفع و متعهد هستند.

نیولفت ریویو: در مورد وضعیت اقتصادی، گزارش‌هایی منتشر شده مبنی بر اینکه اخیراً یارانه نان کاهش یافته و قیمت‌ها دو برابر شده است. این سیاست به نظر پریسک می‌رسد.

پروفسور آبراهامیان: بله، اما رژیم در زمینه سهمیه‌بندی و توزیع منابع بسیار هوشمندانه عمل می‌کند. احتمالاً برای بخش‌های فقیرتر جمعیت یارانه‌هایی وجود خواهد داشت. باز هم می‌بینیم که نهادها بسیار کارآمد هستند. این مسئله در جریان جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ نیز آشکار بود. دولت موسوی در این زمینه خوب عمل می‌کرد و اطمینان حاصل می‌کرد که کمبودی به وجود نیاید.

تاکنون، با وجود همه سختی‌ها، به نظر می‌رسد غذا و کالاهای اساسی به اندازه کافی وجود دارد. می‌توان میان این وضعیت و دوره مصدق نیز شباهت‌هایی دید. اجماع غربی این بود که تحریم نفتی اقتصاد ایران را به فروپاشی خواهد کشاند، اما چنین نشد. با اینکه ایران در سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ نمی‌توانست نفت صادر کند، اقتصاد آن عمدتاً کشاورزی بود و

برداشت محصولات خوب بود. بنابراین، بحران واقعی‌ای که بتواند رژیم را سرنگون کند، به وجود نیامد.

از سال ۱۹۷۹، رژیم همواره بر خودکفایی در کالاهای اساسی تأکید کرده است. آنها می‌توانند فشار بسیار زیادی را تحمل کنند، چون می‌توانند به تولید داخلی و راه‌های دیگری برای دور زدن تحریم نفتی متکی باشند. نمی‌خواهم از شدت سختی‌ها کم کنم، اما فکر نمی‌کنم این سختی‌ها برای نابود کردن رژیم کافی باشد.

اگر بتوانند به فروش نفت ادامه دهند، به‌ویژه به چین، درآمدی خواهند داشت که می‌تواند تا حدی از شدت بحران اقتصادی بکاهد. آنها از مسیرهای دیگری استفاده می‌کنند. همچنین تعداد زیادی نفتکش در خارج از منطقه دارند. نفت را با قیمت خوبی نمی‌فروشند، اما دست‌کم درآمدی ایجاد می‌کند. باز هم می‌بینیم که از نظر سیاسی کاملاً هوشمندانه عمل می‌کنند و برای چنین وضعیتی آماده بوده‌اند.

به گمان من، آنها بزرگ‌ترین ناوگان نفتکش جهان را در اختیار دارند؛ ناوگانی که می‌تواند نفت را ذخیره و در سراسر جهان جابه‌جا کند و آن را اینجا و آنجا به فروش برساند.

نیولفت ریویو: در مطبوعات غربی گزارش‌هایی درباره اختلافات درون رهبری ایران بر سر مذاکرات منتشر شده است. ارزیابی شما از این موضوع چیست؟

پروفسور آبراهامیان: در مورد این اختلافات بیش از اندازه بزرگ‌نمایی می‌شود. یکی از چیزهایی که نیویورک‌تایمز مدام بر آن تأکید می‌کند این است که مشکل واقعی در مذاکرات، تندروهای ایران هستند. این نادرست است. از نظر تاریخی، تندروها همیشه حاضر بوده‌اند با ایالات متحده به توافق برسند. خمینی، حتی زمانی که ایالات متحده و اسرائیل را شیطان می‌خواند، پشت صحنه کاملاً ماکیاویستی عمل می‌کرد. فقط ماجرای ایران‌کنترا را به یاد بیاورید.

در مورد خامنه‌ای پدر نیز همین‌طور بود. با وجود همه آن شعارها، نمایندگان او حاضر بودند مذاکره کنند و به توافق برسند. باید میان لفاظی‌های تهران و سیاست‌های واقعی آن تفاوت قائل شد. فکر می‌کنم تندروهای به‌اصطلاح امروز نیز اگر بتوانند به طرف مقابل اعتماد کنند، حاضر به توافق خواهند بود.

و برای بی‌اعتمادی به ترامپ لازم نیست تندرو باشید. با کسی که قابل اعتماد نیست، چه نوع توافقی می‌توانید انجام دهید؟ ممکن است توافقی بکند و روز بعد آن را پاره کند و بگوید نظرش عوض شده است.

بر اساس یادداشت تفاهم ۱۷ ژوئن، در واشنگتن این درک وجود داشت که ایران تنگه‌ها را باز خواهد کرد و پس از آن آمریکایی‌ها وارد مرحله بعدی رفع تحریم‌ها و اجازه دادن به ایران برای فروش نفت خواهند شد. اما ایرانی‌ها می‌توانستند این موضوع را ببینند. آنها برگ برنده خود را از دست می‌دادند. به محض اینکه تنگه‌ها را باز می‌کردند، ترامپ می‌توانست خواسته‌های دیگری مطرح کند یا از اجرای تعهدات خود سر باز بزند و بگوید: نه، این بخشی از توافق نبود.

مطمئنم افرادی مانند رئیس‌جمهور، پزشک‌ها، بودند که بیشتر از توافق حمایت می‌کردند، اما برای او دشوار بود دیگران را متقاعد کند که ترامپ کسی است که می‌توان به او اعتماد کرد.

نیولفت ریویو: به نظر شما اکثریت جمعیت ایران در این مسئله کجا ایستاده‌اند، در کنار پزشک‌ها یا در کنار تندروها؟

پروفسور آبراهامیان: ممکن است اکثریت در کنار پزشک‌ها باشند، چون درک نادرستی از وضعیت دارند. باز هم این تکرار دوره مصدق است. بسیاری از ایرانیان فکر می‌کردند اگر مصدق حاضر به سازش باشد، همه چیز حل خواهد شد. آنها متوجه نبودند که آمریکا و بریتانیا هرگز خواهان سازش نبودند؛ آنها کنترل نفت را می‌خواستند. اما تبلیغات مؤثری وجود داشت که خلاف این را القا می‌کرد.

امروز نیز تلاش سازمان‌یافته‌ای صورت گرفته است تا گفته شود آمریکا هیچ مشکلی با ایران ندارد و این رژیم ایران است که بر مواضع خود پافشاری کرده و انعطاف‌ناپذیر بوده است. بسیاری از مردم ایران نیز دلایل خودشان را برای نارضایتی از این رژیم دارند. بنابراین، مقصر دانستن رژیم برای بن‌بست موجود آسان است.

نیولفت ریویو: در ماه فوریه درباره تأثیر جنگ ایران و عراق بر تحکیم جمهوری اسلامی نوپا صحبت کردید. آیا امروز نیز شاهد روند مشابهی هستید؟ آیا ممکن است اثر «گرد آمدن مردم حول

پرچم» کوتاه‌مدت باشد؟

پروفسور آبراهامیان: تا زمانی که درگیری با عراق به عنوان یک جنگ دفاعی دیده می‌شد، اثر وحدت‌بخشی داشت. اما زمانی که خرمشهر آزاد شد و تصمیم گرفته شد جنگ به داخل عراق کشیده شود، شعار تبدیل شد به «جنگ، جنگ تا پیروزی» و «راه قدس از بغداد می‌گذرد.» این مسئله رژیم را تضعیف کرد.

آنچه چندان شناخته‌شده نیست این است که فرمانده نیروی دریایی و شمار قابل توجهی از فرماندهان ارتش منظم با ادامه جنگ مخالف بودند. آنها استعفا دادند، اما استعفایشان پذیرفته نشد. استدلال آنها این بود که اگر جنگ را ادامه دهید، آمریکا وارد جنگ خواهد شد. این امر امپریالیسم را در منطقه تقویت خواهد کرد و چنین چیزی به نفع ایران نخواهد بود.



اما سپاه پاسداران و ماجراجویانی پیرامون خمینی بودند تصمیم گرفتند که این فرصتی برای گسترش انقلاب است. امروز، تندروها در تهران به فکر گسترش انقلاب نیستند. آنها به دفاع فکر می‌کنند.

برداشت افکار عمومی مهم است، آنها نمی‌خواهند انعطاف‌ناپذیر به نظر برسند، هرچند دلایل خوبی برای چنین موضعی دارند. آنها می‌خواهند نشان دهند که حاضرند به توافق برسند و اینکه شکست مذاکرات تاکنون تقصیر طرف مقابل بوده است. به همین دلیل فکر می‌کنم وارد آن یادداشت تفاهم شدند.

اگر پیشنهاد واقعی‌ای ارائه شود، آنها تحت فشار افکار عمومی قرار خواهند گرفت. اما نمی‌خواهند طوری به نظر برسند که طرف مقابل سرشان کلاه

گذاشته است.

نیولفت ریویو: ارزیابی شما از تغییر و تحولات در رهبری ایران پس از ترور رهبران ارشد توسط اسرائیل و آمریکا چیست؟ انتصاب‌های اخیر مجتبی خامنه‌ای را چگونه باید درک کرد؟

پروفسور آبراهامیان: می‌خواهم ابتدا فقط به کشته شدن خامنه‌ای پدر اشاره کنم. این واقعاً یک قتل به سبک مافیا بود. صبحی که خامنه‌ای یک نشست خانوادگی، یک نشست خانوادگی علنی، را فراخواند، اتفاقاً دقیقاً همان زمانی بود که نمایندگان ایران و آمریکا در ژنو برای مذاکره دیدار می‌کردند.

اشتباه محاسباتی خامنه‌ای این بود که فکر می‌کرد چون در میانه آغاز مذاکرات هستیم، آنها ما را بمباران نخواهند کرد.

بنابراین او این نشست خانوادگی را برگزار کرد و آنها نه تنها خود او را کشتند، بلکه دخترش، نوه‌اش، دامادش و عروسش را نیز کشتند. دست‌کم مافیا خطوط قرمزی دارد.

برداشت من این است که مجتبی در بمباران به شدت زخمی شده و به همین دلیل نمی‌خواهند او را به مردم نشان دهند. اما او همچنان از نظر ذهنی توانایی تصمیم‌گیری دارد و تصمیم‌های نهایی را می‌گیرد. در اینجا

پژواکی از تاریخ اولیه اسلام و امام غایب نیز دیده می‌شود. لازم نیست او ظاهر شود؛ سخن‌گویش می‌تواند از طرف او سخن بگوید.

اما درباره انتصاب‌ها، مجتبی برای مدت طولانی دست راست پدرش در امور مربوط به نیروهای نظامی و امنیت ملی بود، او روابط شخصی‌ای با افراد مختلف برقرار کرده بود و اکنون همان افراد را در رأس امور قرار داده است. مسئله، تندرو یا میانه‌رو بودن نیست. مسئله بسیار بیشتر این است که او به چه کسانی اعتماد دارد؛ این پدیده‌ای کاملاً درون‌گروهی است.

مردم این افراد را محصول سپاه پاسداران و روحانیون می‌دانند. اما آنها در اصل نماینده خرده‌بورژوازی ایران، یعنی طبقه بازاری، نیز هستند. اگر به

پیشینه آنها نگاه کنید، می‌بینید که از همین طبقه آمده‌اند. با یکدیگر وصلت کرده‌اند و گروه نسبتاً به هم‌پیوسته‌ای هستند.

نیولفت ریویو: موفقیت آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها در پیدا کردن و کشتن اهداف خود را چگونه توضیح می‌دهید؟ پروفسور آبراهامیان: پیدا کردن محل زندگی یک فرد کار دشواری نیست؛ انجام این کار آسان است. اما از اینجا عده‌ای به این نتیجه می‌رسند که باید برای توان اطلاعاتی اسرائیل بیش از حد اعتبار قائل شد. آنها ممکن است افراد را بشناسند، بدانند چه کسی چه کسی است و کجا می‌توان آنها را پیدا کرد. اما درک آنها از ایران عجیب و غریب است.

برای مثال، در جنگ ژوئن، آنها در تهران اعلامیه‌هایی به زبان عبری پخش کردند و اقلیت یهودی را تحریک کردند که علیه جمهوری اسلامی قیام کند. نمی‌توانم چیزی غیرمسئولانه‌تر از این تصور کنم.

به همین ترتیب، این باور که چهار روز بمباران می‌تواند رژیم را سرنگون کند، بار دیگر نشان‌دهنده درک کاملاً نادرست آنها بود. اکنون همچنین می‌دانیم که گزینه آنها برای به قدرت رساندن، احمدی‌نژاد بود. چه چیزی می‌توانست عجیب‌تر از این باشد؟

حالا رژیم او را به شدت تحت کنترل گرفته و از او برای نشان دادن اینکه همه پشت سر رژیم هستند استفاده می‌کند. در مقطعی مجبور خواهند شد با او برخورد کنند. فکر نمی‌کنم بتوانند این واقعیت را نادیده بگیرند که او برای سرنگونی رژیم با اسرائیلی‌ها در ارتباط بوده است. از دوران ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، میان او و سلسله‌مراتب روحانی خصومت زیادی وجود دارد. من می‌گویم روزهای او به شماره افتاده است.

نیولفت ریویو: ترامپ در ابتدا گفت که اسرائیلی‌ها رهبران مخالفی را که قرار بود در آینده رهبری کشور را به دست بگیرند، کشته‌اند. شاید آنها علاوه بر احمدی‌نژاد، افراد دیگری را نیز در نظر داشتند؟

پروفسور آبراهامیان: فکر نمی‌کنم ترامپ می‌دانسته چه کسی در ایران کیست. ممکن است خوانده باشد که فردی مانند لاریجانی، که به هیچ‌وجه لیبرال نبود، بلکه در واقع یک محافظه‌کار سرسخت بود، هرچند با اوامای مذاکره کرده بود، کشته شده است.

احتمالاً فکر کرده بود اینها همان نامزدهایی هستند که اسرائیل قصد داشت با آنها کار کند. بنابراین دو و دو را کنار هم گذاشت و به پنج رسید.

این موضوع یک مسئله کلیدی را نشان می‌دهد: در واشنگتن واقعاً افرادی وجود ندارند که بتوانند اطلاعات قابل اتکایی در اختیار رئیس‌جمهور بگذارند. بنابراین او به حرف افرادی مانند نتانیاهو گوش می‌دهد.

ممکن است معاون رئیس‌جمهور با ایده جنگ با ایران موافق نبوده باشد، اما استدلال‌هایی در اختیار نداشت که بتواند به ترامپ ثابت کند این ایده بدی است.

باز هم نیویورک‌تایمز در اینجا واقعاً اطلاعات مفیدی ارائه کرده است. در یک دولت کارآمد، باید یک کارگروه وجود داشته باشد که بتواند یادداشتی درباره وضعیت تهیه کند: خطرات رفتن به جنگ چیست؟ هزینه‌ها چقدر است؟ گزینه‌های جایگزین کدامند؟

امروز چنین چیزی در واشنگتن وجود ندارد. در واقع، تردید دارم حتی یک کارشناس ایران در کاخ سفید باشد که به حرفش گوش داده شود.

نیولفت ریویو: عملکرد نظامی ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در دو ماه نخست جنگ، آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها بسیار پیروزمندانه سخن می‌گفتند. اما از آن زمان، اطلاعات آمریکا نابودی تنها حدود یک‌سوم زرادخانه موشکی ایران را تأیید کرده است، در حالی که شش ماه عملیات نظامی بخش بزرگی از ذخایر موشک‌های رهگیر و دیگر مهمات آمریکا را مصرف کرده است.

پروفسور آبراهامیان: اسرائیل و آمریکا سر و صدای زیادی درباره این واقعیت به راه انداختند که ناوگان ایران را غرق کرده‌اند. آنها نیروی هوایی ایران را نابود کرده بودند. اما واقعیت این است که ناوگان چندانی وجود نداشت که بتوان آن را غرق کرد. نیروی هوایی نیز بسیار محدود بود.

ایران همیشه به موشک‌های کوتاه‌برد و میان‌برد متکی بوده است. پهپادها غافلگیرکننده بودند. آنها ارزان و ساختشان آسان است. نیویورک‌تایمز گفت هر پهپاد ۳۰ هزار دلار هزینه دارد، سپس این رقم را به ۱۰ هزار دلار کاهش داد. من دیدم که یک اقتصاددان ایرانی در دیاسپورا هزینه آن را ۴ هزار دلار برآورد کرده است.

هر موشک آمریکایی که یک پهپاد را

سرنگون می‌کند، یک میلیون دلار هزینه دارد. بنابراین، یک میلیون دلار در برابر ۴ هزار دلار، از نظر ایران معامله خوبی به نظر می‌رسد. ضمن اینکه آنها می‌توانند این پهپادها را در مقیاس انبوه تولید کنند.

اگر به نوشته‌های شرق‌شناسانه از قرن نوزدهم به بعد نگاه کنید، همیشه این استدلال مطرح بوده که ارتش‌های غربی کارآمدترند، زیرا اختیار عمل را به افسران محلی در میدان می‌سپارند، در حالی که ارتش‌های شرقی قادر به چنین کاری نیستند و همه‌چیز باید از مرکز به‌شدت کنترل شود.

آنچه این جنگ نشان داده این است که ایران در واگذاری اختیار عمل بسیار توانمند است.

هرقدر هم که به دستگاه دیوان‌سالاری در تهران آسیب وارد کنید، افسرانی که در خلیج فارس با پهپادهایشان فعالیت می‌کنند، همچنان می‌توانند عملکرد نسبتاً خوبی داشته باشند. معلوم شده است که شاید شرقی‌ها در واگذاری اختیار از غرب کارآمدتر باشند.

نیولفت ریویو: شما مطرح کرده‌اید که هدف واقعی اسرائیل و در نتیجه آمریکا، کمتر تغییر رژیم و بیشتر تجزیه دولت ایران بر اساس خطوط قومی بوده است. از نظر شما، این احتمال اکنون چقدر همچنان مطرح است؟

پروفسور آبراهامیان: مطمئن نیستم کسی در کاخ سفید واقعاً درباره این موضوع فکر کرده باشد. اما بله، فکر می‌کنم این دستورکار اسرائیل بود، یعنی تجزیه ایران، همان‌طور که در عراق، سوریه و لیبی اتفاق افتاد.

گزینه احمدی‌نژاد ممکن است با این طرح همخوانی داشته باشد، چون برای ایجاد جنگ داخلی در ایران، هیچ نسخه‌ای بهتر از این نیست که احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور باشد. این موضوع به کسانی در ایران که می‌گویند این جنگ، جنگی برای بقای موجودیت کشور است، استدلال و مهمات بیشتری می‌دهد؛ چون دشمنان آنها فقط نمی‌خواهند رژیم را کنار بزنند، بلکه می‌خواهند کشور را نابود کنند.

تعجب می‌کنم که آنها بیشتر از این استدلال استفاده نمی‌کنند. بخش بزرگی از مردم تصور می‌کردند ترامپ واقعاً نگران کشته شدن معترضان است و قرار است بیاید و آنها را از دست رژیم نجات دهد. سلطنت‌طلبان فکر می‌کردند شاه بازگردانده خواهد

شد. مجاهدین فکر می‌کردند خودشان گزینه‌های مورد نظر هستند. اما همه آنها خیلی زود دریافتند که دستورکار اسرائیل کاملاً متفاوت است.

نیولفت ریویو: فکر می‌کنید استراتژی ایران در این مرحله چیست و احتمال موفقیت آن چقدر است؟

پروفسور آبراهامیان: فکر می‌کنم استراتژی اساساً طولانی کردن بحران است. امیدوارند از دیدگاه خودشان تغییری در واشنگتن رخ دهد و فردی قابل اعتمادتر روی کار بیاید که بتوانند با او به توافق برسند. آنها فکر می‌کنند اگر بحران کنونی ادامه پیدا کند، چنین چیزی ممکن است.

قیمت نفت پایین نمی‌آید. همچنان افزایش خواهد یافت. ترامپ تلاش می‌کند با گفتن اینکه ما به‌زودی به توافق می‌رسیم یا آنها به‌زودی تسلیم می‌شوند، قیمت‌ها را پایین نگه دارد.

دیر یا زود، والاستریت متوجه خواهد شد که این بحرانی نیست که به این زودی‌ها پایان پیدا کند. قیمت نفت، و همچنین قیمت گاز و کودهای شیمیایی، بالا خواهد ماند و این مسئله به جیب آمریکایی‌ها فشار خواهد آورد. اثر آن در انتخابات احساس خواهد شد.

نیولفت ریویو: فکر می‌کنید رهبری ایران از تجربه هجده ماه گذشته چه درس‌هایی گرفته است؟ آیا این تجربه موضع کسانی را تقویت کرده که معتقدند ایران در نهایت به یک بازدارندگی هسته‌ای نیاز دارد، یا برعکس، استدلال برای حفظ یک توانمندی هسته‌ای نهفته، بدون اینکه به مرحله ساخت سلاح برسد، را تقویت کرده است؟

پروفسور آبراهامیان: من استدلالی را که می‌گوید رژیم به سلاح هسته‌ای علاقه‌مند بوده، قبول ندارم. دوره کوتاهی وجود داشت که بازرسان بین‌المللی به این نتیجه رسیده بودند که ایران به دنبال دستیابی به سلاح هسته‌ای است؛ زمانی که واشنگتن ادعا می‌کرد صدام حسین سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار دارد.

اگر در تهران نشسته بودید و صدام قبلاً علیه شما از سلاح شیمیایی استفاده کرده بود، مطمئنم بسیاری از مردم، حتی میانه‌روها، به این نتیجه رسیده بودند که: اگر آمریکایی‌ها متقاعد شده‌اند که صدام سلاح هسته‌ای دارد، ما بهتر است کاری انجام دهیم.

بنابراین، فکر می‌کنم آنها در آن زمان در حال بررسی مسئله سلاح‌های هسته‌ای بودند. اما بازرسان بین‌المللی به این نتیجه رسیدند که این روند به محض حمله آمریکا به عراق متوقف شد، زیرا روشن شد که صدام هیچ برنامه‌ای برای ساخت سلاح هسته‌ای نداشته است.

کاری که تهران انجام می‌داد، افزایش دانش فنی و ظرفیت غنی‌سازی برای تحقیقات بود؛ ظرفیتی که در صورت لزوم می‌توانست در آینده به ساخت سلاح تبدیل شود. بنابراین، وقتی او باما روی کار آمد و گفت می‌توانیم با انجام تحقیقات از سوی شما موافقت کنیم، به شرط آنکه بتوانید تحت نظارت تضمین کنید که قصد ساخت سلاح ندارید، آنها پذیرفتند.

حتی تدریجی به اصطلاح تندرو نیز این پیشنهاد را پذیرفتند. برای من، این مدرکی است که نشان می‌دهد آنها واقعاً علاقه‌ای به تبدیل این توانمندی به سلاح نداشتند.

به یاد داشته باشید که حتی زمانی که ترامپ از توافق خارج شد، ایران همچنان به محدودیت‌ها و نظارت‌ها پایبند ماند، به این امید که اروپایی‌ها وارد عمل شوند. بالاخره اروپایی‌ها نیز بخشی از توافق بودند.

تنها زمانی که دیدند اروپایی‌ها قرار نیست چنین کاری انجام دهند، غنی‌سازی اورانیوم را به ۶۰ درصد رساندند تا آنها را وادار کنند به میز مذاکره بازگردند.

واقعیت این است که رژیم در مسئله هسته‌ای همواره حاضر به مذاکره بوده است. این غرب بوده که همیشه انعطاف‌ناپذیر بوده است. مطالبه اسرائیل و غرب همیشه این بوده که جمهوری اسلامی اساساً هیچ‌گونه تحقیق هسته‌ای نداشته باشد؛ استثناً، دولت او باما بود.

تا زمانی که این مطالبه پابرجا باشد، نمی‌بینم که حتی میانه‌روهای ایران چگونه بتوانند به توافق برسند.

نیولفت ریویو: از نظر شما، رویدادهای یک سال و نیم گذشته این محاسبه بنیادی را تغییر نداده‌اند؟

پروفسور آبراهامیان: تنگه هرمز برگ برنده بهتری در اختیار تهران قرار داده است. این برگ برای آنها بسیار سودمندتر از داشتن سلاح هسته‌ای است. فکر می‌کنم این مسئله در بلندمدت نیز آثار راهبردی خواهد داشت.

پس از انقلاب، ایران بسیار بیشتر به سمت مدیترانه، شام، محور سوریه،

محور حزب‌الله و اسرائیل توجه داشت. اما دو جنگ اخیر به رهبری ایران نشان داده است که قدرت واقعی آنها در خلیج فارس است.

در مقابل، در شام مجبور شدند فداکاری‌های زیادی انجام دهند، بدون اینکه دستاورد ملموس چندانی به دست آورند. بنابراین فکر می‌کنم در راهبرد کلان آنها نوعی تغییر جهت صورت خواهد گرفت و این مسئله برای حزب‌الله و اسرائیل پیامدهایی خواهد داشت.

طنزآمیز اینکه این وضعیت بسیار یادآور شاه است. علاقه اصلی او این بود که به قدرت مسلط در خلیج فارس و شاید اقیانوس هند تبدیل شود. او در حال ساختن یک نیروی دریایی بزرگ بود و جزایر غیرمسکونی خلیج فارس را نیز تحت کنترل خود درمی‌آورد.

رژیم کنونی اساساً در همان موقعیت قرار گرفته است. مطمئن نیستم این مسئله تا چه اندازه به صورت نظری و آگاهانه صورت‌بندی شده باشد، اما منطق آنچه در حال رخ دادن است همین است.

نیولفت ریویو: فکر می‌کنید احتمال دارد این جنگ گاه متوقف و گاه از سرگرفته شده برای مدت طولانی ادامه پیدا کند؟

پروفسور آبراهامیان: یا بدتر از آن. چون وقتی روشن شود که تنها راه خروج از این وضعیت این است که ترامپ آبرویش را از دست بدهد، فکر می‌کنم ممکن است پس از انتخابات میان‌دوره‌ای خصومت‌ها را تشدید کند، با این تصور که شاید این کار نوعی پیروزی برای او به همراه داشته باشد. موضوع دیگری هم وجود دارد. روسیه اکنون به شدت در جنگ اوکراین گرفتار شده است. اما اگر این وضعیت تغییر کند، توافقی میان روسیه و ایران وجود دارد که به سال ۱۹۲۱ بازمی‌گردد.

بخش بزرگی از سیاست خارجی شوروی اساساً بر توافق ۱۹۲۱ استوار بود؛ توافقی که تصریح می‌کرد اگر یک قدرت ثالث به ایران حمله کند، روسیه حق دارد نیروهای خود را وارد ایران کند.

این موضوع چندان مورد بحث قرار نمی‌گیرد، اما این توافق در تمام این مدت اصلی‌ترین چتری بوده که ایران در برابر غرب داشته است.

در سال ۱۹۵۱، بریتانیا آماده بود برای بازپس‌گیری نفت، به جنوب ایران حمله کند. چیزی که مانع این کار شد، این درک بود که اگر چنین کاری انجام دهند، روس‌ها از نظر حقوق بین‌الملل

حق مداخله خواهند داشت. در حال حاضر این موضوع قابل اعمال نیست، چون روس‌ها در اوکراین گرفتارند. اما اگر این وضعیت تغییر کند، هرگونه حمله به ایران ممکن است روس‌ها را وارد ماجرا کند یا به آنها حق مداخله بدهد.

یک سناریو می‌تواند ادامه خصومت‌ها باشد؛ ایرانی‌ها روی تغییر رژیم در واشنگتن حساب کنند و آمریکا نیز با ادامه محاصره دریایی امیدوار باشد که ایران پیش از آنکه قیمت نفت اقتصاد جهانی را وارد یک بحران شدید کند، از پا دربیاید.

سناریوی دیگر، که به نظر نسبتاً دور از دسترس می‌رسد، نوعی عملیات زمینی آمریکا خواهد بود.

مشکل آمریکایی‌ها این است که اگر رژیم بتواند بدون فروپاشی به همین شکل ادامه دهد، قدم بعدی چه خواهد بود؟ از نظر لجستیکی، مطمئن نیستم آمریکا توانایی در دست گرفتن کنترل خلیج فارس را داشته باشد.

به تصاویر تنگه هرمز نگاه کنید. این تصاویر من را به یاد گالیپولی در جنگ جهانی اول می‌اندازد.

همچنین مطمئن نیستم قیمت نفت در غرب بتواند زیر ۱۰۰ دلار در هر بشکه باقی بماند. وقتی جامعه تجاری متوجه شود که ترامپ اساساً آنها را فریب می‌دهد تا تصور کنند مسئله در آستانه حل شدن یا تحت کنترل درآمدن است، قیمت‌ها ممکن است از کنترل خارج شوند.

کشورهایی مانند فیلیپین، اندونزی، میانمار و هند وابستگی زیادی به نفت خلیج فارس دارند. آمریکایی‌ها نیز چنان به رانندگی وابسته‌اند که وقتی قیمت بنزین به پنج دلار در هر گالن برسد، فشار آن را مستقیماً در جیب خود احساس می‌کنند.

قیمت‌ها بالا خواهد رفت. پرسش این است که وال‌استریت تا چه اندازه می‌تواند این وضعیت را تحمل کند: ۱۲۰ دلار، ۱۳۰ دلار در هر بشکه؟

تاکنون توانسته‌اند قیمت‌ها را کنترل کنند، اما مطمئن نیستم اگر بحران ادامه پیدا کند، بتوانند این کار را برای همیشه ادامه دهند.

نیولفت ریویو: بنابراین، به نظر می‌رسد ایران در موقعیت قدرتمندی قرار دارد؟

پروفسور آبراهامیان: فکر نمی‌کنم این نتیجه طراحی و برنامه‌ریزی خود آنها باشد. این نتیجه حماقت کسانی در واشنگتن است."

در خیابان بهشت

شاعر عباس قرایلو

مهم نیست
پرونده ات در دست راستت باشد یا چپ
در خیابان بهشت
همه دنبالِ نشانیِ عدالت هستند
و اگر گم شده باشی
چشم آشنایی هست
که به تو می گوید :
نگران نباش
اینجا بهشت است
توپخانه
درست پشت سرت ...

از سمتِ لاله زار
توپخانه
درست پشت سرِ خیابانِ بهشت است
برای رسیدن به بهشت
کافیست
از ترافیکِ پانزده خرداد رد شوی
روبرویِ دادگاه انقلاب
خیابان بهشت است
در خیابانِ بهشت
خبری نیست
فقط گاهی
فرشتگانِ بی بال
در عرضِ پیاده روها
عریضه می نویسند .
نه هوایِ پارکِ شهر
نه تئاتر سنگلج
رهگذرانِ زخمی
یا به دیوانِ عدالت می روند
یا پزشکیِ قانونی
در خیابان بهشت
راه بندانی نیست
در عوض
بی خانمانهایِ خیابان بهشت
در پارک شهر
خوابِ پروانه شدن می بینند
در خیابان بهشت
پرونده ها
دست به دست می چرخند
و در این برزخِ تکرار



ارزیابی وضعیت میدانی «نه جنگ، نه صلح» میان ایران و آمریکا

در مقابل، نظام اسلامی در مدت کوتاهی فرماندهان کشته شده سپاه را جایگزین کرد و هشدار داد که در صورت حمله مجدد آمریکا و اسرائیل، پایگاه‌های آمریکا در خاورمیانه، به ویژه در اردن، عربستان سعودی، قطر، بحرین، امارات متحده عربی و عمان، هدف قرار خواهند گرفت.

با وجود این تهدیدها، جمهوری اسلامی به میز مذاکره بازگشت؛ اما آن گونه که آمریکا انتظار داشت، تعهدی نپذیرفت. در جریان مذاکرات، آمریکا و اسرائیل بار دیگر به زیرساخت‌های ایران حمله کردند؛ درگیری‌ای که به «کارزار ۴۰ روزه» موسوم شد. در این حملات، رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله علی خامنه‌ای، و بسیاری از فرماندهان ارتش و سپاه، همچنین شماری از زنان و کودکان، کشته شدند.

جمهوری اسلامی تهدیدهای خود را عملی کرد و پایگاه‌های آمریکا را هدف قرار داد؛ حملاتی که خسارات فراوانی به تجهیزات و تأسیسات نظامی آمریکا وارد کرد. همچنین تردد کشتی‌ها از تنگه هرمز متوقف شد و جمهوری اسلامی اعلام کرد کشتی‌های تجاری و نفتکش‌ها تنها با اجازه سپاه پاسداران و پرداخت هزینه کنترل امنیتی می‌توانند از این تنگه عبور کنند.

از سوی دیگر، کشورهای حاشیه خلیج فارس، با توجه به قدرت نظامی ایران، اتکای خود به حمایت امنیتی آمریکا را مورد بازنگری قرار دادند. در همین زمینه، آقای ماجد الانصاری، سخنگوی وزارت امور خارجه قطر، روز ۷ سپتامبر ۲۰۲۶ در ابوظبی، پایتخت امارات متحده عربی، گفت کشورهای حاشیه خلیج فارس نمی‌توانند برای تأمین امنیت خود صرفاً به ایالات متحده یا دیگر ائتلاف‌های بین‌المللی متکی باشند و باید برای دستیابی به خودکفایی اقدامات بیشتری انجام دهند. وی تأکید کرد که پیمان‌های راهبردی با ایالات متحده دیگر برای تضمین امنیت این کشورها کافی نیست.

براساس آن، آنچه «نقض تعهدات ایران در زمینه منع اشاعه هسته‌ای» خوانده می‌شود، به شورای امنیت سازمان ملل گزارش شود (۱).

در سال ۲۰۱۵، توافق‌نامهٔ برجام به تصویب جمهوری اسلامی و پنج قدرت بزرگ، شامل آمریکا، روسیه، چین، انگلستان و فرانسه، رسید. این توافق، غنی‌سازی ایران را برای مدت ده سال به سطح پایین ۳٫۵ درصد محدود می‌کرد. برجام در دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما امضا شد؛ اما پس از پیروزی آقای ترامپ در انتخابات سال ۲۰۱۶، وی آمریکا را به‌طور یک‌جانبه از این توافق خارج کرد و تحریم‌های شدیدی علیه ایران برقرار ساخت. ایران نیز پس از آن، برخلاف مفاد برجام، غنی‌سازی اورانیوم را تا سطوح ۲۰ و ۶۰ درصد افزایش داد.

پس از پیروزی آقای جو بایدن در انتخابات سال ۲۰۲۰، مذاکرات برای محدود کردن غنی‌سازی در ایران آغاز شد و تا انتخابات سال ۲۰۲۴ آمریکا ادامه یافت. با پیروزی مجدد آقای ترامپ، مذاکرات همراه با تهدید از سر گرفته شد. سران جمهوری اسلامی، با دور زدن تحریم‌ها، به غنی‌سازی ادامه دادند و میزان اورانیوم غنی‌شده در ایران به بیش از ۴۴۰ کیلوگرم رسید و همچنان رو به افزایش بود؛ وضعیتی که موجب نگرانی آمریکا، اسرائیل و کشورهای همسایه ایران شد.

آمریکا و اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵ حملات هوایی گسترده‌ای علیه ایران انجام دادند و خسارات فراوانی به تأسیسات نظامی و اتمی کشور وارد کردند. در این حملات، بسیاری از فرماندهان سپاه پاسداران نیز کشته شدند. تصور آمریکا و اسرائیل این بود که نظام اسلامی ناگزیر به خواسته‌های آنان تن خواهد داد، اما این انتظار محقق نشد. خواسته‌های دو کشور مهاجم عبارت بود از خروج اورانیوم ۶۰ درصد غنی‌شده از ایران، برچیدن نیروهای نیابتی و کاهش برد موشک‌های بالیستیک و مافوق صوت.



به‌منظور ارزیابی وضعیت میدانی، به کنش‌ها و واکنش‌های چند هفته گذشته در خاورمیانه، به ویژه درگیری آمریکا و ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز، می‌پردازیم. شکی نیست که نظام اسلامی در ایران، به دلیل پنهان‌کاری در برنامه اتمی، ایجاد نیروهای شبه‌نظامی در کشورهای مانند لبنان، عراق و یمن و تهدید به نابودی اسرائیل، موجب واکنش جامعه جهانی، به ویژه اسرائیل، شده است.

وضعیت غنی‌سازی در ایران سال‌هاست که از سوی شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بررسی می‌شود و مدیرکل آژانس گزارش‌های متعددی دربارهٔ عدم شفافیت و همکاری کامل جمهوری اسلامی منتشر کرده است. در آخرین گزارش مدیرکل آژانس به نشست شورا در روز دوشنبه، ۷ سپتامبر، آمده است: «آژانس از یک سال پیش، به دلیل ممانعت ایران، قادر به راستی‌آزمایی وضعیت تأسیسات هسته‌ای ایران در چارچوب اهداف پادمانی و مواد هسته‌ای مرتبط نبوده است.» وی در ادامه تأکید کرد که نبود دسترسی آژانس به اطلاعات مربوط به این تأسیسات و مواد هسته‌ای مرتبط و ناتوانی این نهاد در انجام فعالیت‌های راستی‌آزمایی، «از نظر عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، مسئله‌ای بسیار نگران‌کننده است و این وضعیت باید با حداکثر فوریت اصلاح شود.»

جمعه گذشته، خبرگزاری رویترز به نقل از دیپلمات‌ها گزارش داد که آمریکا، همراه با سه کشور اروپایی موسوم به تروئیکا - بریتانیا، فرانسه و آلمان - درصدد است شورای حکام آژانس را در نشست جاری متقاعد کند قطعنامه‌ای تصویب کند که

این در حالی است که روزنامه واشنگتن پست در گزارشی نوشته بود که عربستان سعودی، امارات متحده عربی، قطر، کویت و بحرین، به دلیل آنچه «مواضع ناپایدار ترامپ، دیپلماسی شکست خورده و افزایش هزینه‌های اقتصادی و امنیتی جنگ» می‌دانند، به شدت از واشنگتن ناامید شده‌اند. یکی از مقامات کشورهای حاشیه خلیج فارس در گفت‌وگو با این روزنامه گفته بود: «ترامپ این جنگ را آغاز کرد و ما تاوان آن را می‌پردازیم.»

سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی نیز با تأکید بر اینکه اقدامات تجاوزکارانه آمریکا عامل ناامنی در تنگه هرمز و اختلال در کشتیرانی تجاری بین‌المللی است، تصریح کرد: آمریکا جنگ را آغاز کرده، اما انتظار دارد تمام جهان هزینه آن را بپردازد و همزمان ایران را عامل آشوبی جلوه می‌دهد که خود مسبب آن بوده است. به گزارش بامداد دوشنبه، ۷ سپتامبر، اسماعیل بقائی در پیامی در حساب کاربری خود در شبکه اجتماعی ایکس، با اشاره به روایت وارونه آمریکا درباره علت ناامنی در تنگه هرمز و اختلال در کشتیرانی تجاری بین‌المللی، نوشت که تنگه هرمز تا پیش از ۲۸ فوریه، یعنی زمانی که آمریکا و اسرائیل به ایران حمله کردند، کاملاً باز بود (۲). وی اظهار داشت که آمریکا جنگی غیرقانونی و وحشیانه را بر منطقه تحمیل و جریان عادی کشتیرانی را مختل کرده است؛ نفت‌کش‌ها متوقف مانده‌اند، تجارت مختل شده و بهای انرژی روندی صعودی یافته است.

با تلاش پاکستان، عمان، قطر و دیگر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، جمهوری اسلامی و آمریکا با میانجی‌گری این کشورها در اسلام‌آباد پای میز مذاکره نشستند. پس از دو هفته، رئیس‌جمهور آمریکا و جمهوری اسلامی تفاهم‌نامه ۱۴ ماده‌ای اسلام‌آباد را امضا کردند. با این حال، آقای ترامپ به این تفاهم‌نامه پایبند نماند و با همکاری عمان، برای جلوگیری از افزایش هزینه انرژی در جهان، مسیر عبور محدود نفت‌کش‌ها از آبراه لایروبی‌شده مسندم را عملیاتی کرد. این اقدام با تفاهم‌نامه اسلام‌آباد در تضاد بود.

جمهوری اسلامی به تعدادی از نفت‌کش‌های در حال عبور از این آبراه حمله پهنادی کرد و تنگه هرمز بسته

باقی ماند. فرماندهی مرکزی آمریکا، «سنتکام»، نیز پرتابگرهای مین‌گذاری دریایی در سواحل ایران، از جمله جزیره لارک، را هدف قرار داد. در جریان این حملات، پرتابه‌ای از سوی آمریکا به مراسم عروسی در شهر سیریک، در حاشیه دریای عمان، اصابت کرد که چهار کشته و شمار زیادی مجروح بر جای گذاشت.

متأسفانه کنش و واکنش‌های نظامی میان آمریکا و جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد. آمریکا راهبرد «فشار حداکثری» برای خفه کردن اقتصاد ایران را اعلام و اجرا کرده است. از سوی دیگر، ارتش ایران پس از جنگ‌های ۱۲ روزه و ۴۰ روزه، تعمیر و توسعه سامانه پدافند هوایی بومی خود را آغاز کرد. معاون هماهنگ‌کننده نیروی پدافند هوایی ارتش، سرتیپ دوم محمد صادقیان، اعلام کرد که نیروهای پدافندی در بیش از ۳۸۰۰ نقطه کشور حضور دارند و بسیاری از این نقاط در مناطق صعب‌العبور واقع شده‌اند. ایران کشوری با شرایط جغرافیایی متنوع است و نیروهای پدافندی در کویرها، سواحل، جزایر و ارتفاعات مستقرند.

براساس گزارش‌های تأییدنشده، روسیه و چین برای تقویت آمادگی پدافند هوایی ایران، از جمهوری اسلامی پشتیبانی کرده‌اند و این حمایت همچنان ادامه دارد. از جمله گفته شده است که بیش از ۴۰۰ سامانه پدافند هوایی دوش‌پرتاب از سوی چین به ایران واگذار شده است.

در همین راستا، معاون هماهنگ‌کننده ارتش، دریادار حبیب‌الله سیاری، در سخنرانی خود به مناسبت روز پدافند هوایی ارتش در سه‌شنبه، ۱ سپتامبر ۲۰۲۶، تأکید کرد که پدافند هوایی یکی از ارکان اقتدار دفاعی کشور و سپر هوشیار امنیت ملی است؛ نیرویی که با حضور شبانه‌روزی و رصد مستمر حریم هوایی، از مراکز حساس و حیاتی کشور صیانت می‌کند و در مسیر انجام این مأموریت، لحظه‌ای از هوشیاری و آمادگی غافل نمی‌شود (۳).

دریادار سیاری در ادامه اظهار داشت که این راه پرافتخار در جنگ‌های تحمیلی دوم و سوم، یعنی جنگ‌های ۱۲ روزه و ۴۰ روزه، ادامه یافت و بار دیگر مردانی را به میدان آورد که انجام وظیفه را بر آرامش خود مقدم

دانستند؛ بوستان‌افروزها و ده‌ها دلاورمرد دیگر که با احساس مسئولیت و شجاعتی مثال‌زدنی، سنگر مأموریت را برگزیدند و در دفاع از تمامیت ارضی ایران به شهادت رسیدند. آنان با خون خود نشان دادند که سربازان وطن در لحظه آزمون از هیچ خطری نمی‌هراسند و در میدان دفاع از میهن، جان بر سر پیمان می‌گذارند. فرماندهان نیروهای دریایی و هوایی نیز روز پدافند هوایی را به فرمانده نیروی پدافند هوایی ارتش تبریک گفتند و آمادگی خود را برای دفاع از کشور اعلام کردند.

پرسش این است که جنگ فرسایشی و نامتقارن میان ایران و آمریکا تا چه زمانی ادامه خواهد یافت؟ بنفشه برومند، ترجمه مصاحبه آقای لئون پانه‌تا، وزیر دفاع پیشین آمریکا، با روزنامه گاردین در ۶ سپتامبر را در رسانه دوپچه‌وله منتشر کرده است. خلاصه این مصاحبه به شرح زیر است (۴):

آمریکا در معرض خطر گرفتار شدن در یک «جنگ بی‌پایان» قرار دارد. پانه‌تا می‌گوید «آشفته‌گی پنتاگون» به دشمنان آمریکا «پیام ضعف» می‌فرستد.

به گفته او، جنگ با ایران احتمالاً «شش ماه دیگر» ادامه خواهد یافت و دونالد ترامپ در تلاش است راهی برای خروج از این «درگیری جنجالی» بیابد؛ در غیر این صورت، ممکن است یک جنگ ابدی دیگر در خاورمیانه شکل بگیرد.

پانه‌تا می‌گوید بر کسی پوشیده نیست که آمریکا در بن‌بستی هولناک گرفتار شده و گزینه‌های بسیار محدودی برای پایان دادن به جنگ دارد. این درگیری در مسیر تبدیل شدن به جنگ شکست‌خورده دیگری در خاورمیانه، مانند جنگ‌های عراق و افغانستان، قرار گرفته است.

این مقام پیشین تصریح کرد: «بزرگ‌ترین نگرانی من در حال حاضر این است که ما در جهانی بسیار خطرناک زندگی می‌کنیم؛ جهانی که با تهدیدهای عمده‌ای از جانب چین، روسیه، کره شمالی، تروریسم و همچنین ایران روبه‌روست. اما آنچه مرا نگران می‌کند، این است که ما در حال ارسال پیام ضعف به دشمنان اصلی خود هستیم.» سخنگوی ارشد پنتاگون این ادعا را نادرست دانست. به گفته پانه‌تا، ترامپ اکنون سه گزینه پیش رو دارد. گزینه نخست آن است که عقب‌نشینی و «اعتراف کند که این جنگ شکست خورده است»؛ اقدامی که پانه‌تا انجام آن را از سوی ترامپ نامحتمل می‌داند. گزینه دوم، ادامه بن‌بست کنونی است؛ یعنی حملات دوره‌ای و متقابل همچنان ادامه یابد و هر دو طرف بکوشند «از آغاز جنگی خطرناک‌تر جلوگیری کنند»، درحالی‌که هیچ‌یک حاضر به مذاکره یا تسلیم نیست. پانه‌تا معتقد است این رویکرد به همان چیزی منجر خواهد شد که «همه طرف‌ها از آن می‌ترسند: «جنگی طولانی و فرسایشی دیگر در خاورمیانه. از نگاه او، گزینه سوم آن است که آمریکا کنترل تنگه هرمز را در دست بگیرد و «خطرناک‌ترین اهرم فشار ایران علیه آمریکا» را از میان ببرد؛ یعنی توانایی ایران برای بستن یا مختل کردن تردد در این گلوگاه حیاتی تجارت جهانی. پانه‌تا می‌گوید مردم آمریکا «اعتماد خود را به توانایی ترامپ برای مدیریت این جنگ از دست داده‌اند و اساساً این جنگ را اشتباه می‌دانند.» وی افزود: «بنابراین، مسئله فقط این نیست که جنگ به‌خوبی پیش نمی‌رود؛ به نظر من، نوعی بی‌اعتمادی نسبت به ارتش ما نیز شکل گرفته است؛ از این جهت که آیا ارتش به‌درستی از مردان و زنانی که جان خود را به خطر انداخته‌اند حمایت می‌کند یا خیر.»

در آخرین تحولات خلیج فارس، فرماندهی مرکزی آمریکا، «سنتکام»، روز ۵ سپتامبر اعلام کرد که یک ناو هواپیمابر و یک ناوشکن موشک‌انداز آمریکا در دریای عمان هدف قرار گرفته‌اند. سنتکام ضمن تأیید این خبر اعلام کرد: «ما واکنش نشان دادیم و سه نفت‌کش ایرانی را در شمال خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان

هدف قرار دادیم.» خبرگزاری پارس نیز این خبر را تأیید کرد و نوشت: «ایران با شلیک موشک بالستیک به‌سوی ناوهای آمریکایی، هشدار دریایی خود را عملی کرد؛ اقدامی که دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی، هدف آن را باورپذیر ساختن تهدید تهران دانست.» جمهوری اسلامی تاکنون به حمله آمریکا به سه نفت‌کش ایرانی در خلیج فارس و دریای عمان واکنش نشان نداده است.

براساس گزارش دبیر شورای عالی امنیت ملی، سرلشکر محسن رضایی، صنایع هوافضای جمهوری اسلامی موشک‌های ضدکشتی «خلیج فارس» و «هرمز» را تولید کرده است (۵). برای موشک خلیج فارس، برد ۲۰۰ کیلومتر، سرچنگی ۶۵۰ کیلوگرمی و پیشران سوخت جامد گزارش شده است. در مشخصات منتشرشده این سامانه آمده است که سامانه هدایت اپتیکی، هدف را در مرحله نهایی پرواز شناسایی و موشک را در بخش پایانی مسیر به‌سوی آن هدایت می‌کند.

موشک هرمز با مشخصاتی متفاوت معرفی شده است. هرمز-۱ حدود ۳۰۰ کیلومتر برد دارد و از سامانه هدایت مبتنی بر امواج راداری هدف بهره می‌برد؛ به این ترتیب که جست‌وجوگر آن، امواج منتشرشده از رادار هدف را دنبال می‌کند. این ویژگی، هرمز-۱ را از موشک دارای هدایت نهایی اپتیکی متمایز می‌سازد. هرمز-۲ نیز برای مقابله با اهداف متحرک دریایی تولید شده است و حدود ۳۰۰ کیلومتر برد و سرعتی معادل چهار تا پنج برابر سرعت صوت دارد.

رضایی همچنین از موشک دیگری به نام «قاسم بصیر» خبر داد. این موشک، نمونه توسعه‌یافته موشک «شهید حاج قاسم» است و از پیشران سوخت جامد استفاده می‌کند. برد آن حدود ۱۲۰۰ کیلومتر است و از سرچنگی مانورپذیر و هدایت مبتنی بر تصویربرداری حرارتی بهره می‌برد. در این مشخصات، سه مؤلفه اهمیت دارد: افزایش برد، ارتقای هدایت نهایی و مانورپذیری سرچنگی. سرلشکر رضایی اعلام کرد که جمهوری اسلامی تاکنون از به‌کارگیری این نوع موشک‌ها خودداری کرده است، اما به آمریکا هشدار داد

که در کارزار بعدی از آنها استفاده خواهد شد.

اگر مقایسه قدرت دریایی ایران و آمریکا تنها بر شمار ناوها استوار باشد، نقش توان موشکی نادیده گرفته می‌شود. روند توسعه موشک‌های خلیج فارس، هرمز و دیگر موشک‌های بومی نشان می‌دهد که ایران برای اثرگذاری در دریا، مجموعه‌ای از توانمندی‌ها را دنبال کرده است. براساس توضیحات سرلشکر رضایی، شلیک اخیر به ناوهای جنگی آمریکا نیز برای نشان دادن اراده استفاده از این توانایی و تأثیرگذاری بر محاسبات آمریکا صورت گرفته است.

از سوی دیگر، گزارشی از *وال/استریت ژورنال* نشان می‌دهد که ایران، باوجود تحریم‌ها، همچنان از شکاف‌های موجود در نظام مالی آمریکا برای جابه‌جایی میلیاردها دلار استفاده می‌کند. در همین حال، اظهارات تازه کریس رایت، وزیر انرژی آمریکا، حاکی از آن است که واشنگتن دیگر دستیابی به توافق هسته‌ای با حکومت کنونی ایران را قطعی نمی‌داند. هم‌زمان، نیویورک‌تایمز از ادامه «بن‌بست مرگبار» در تنگه هرمز نوشته است و در رسانه‌های محافظه‌کار نیز این بحث جریان دارد که آمریکا تا چه اندازه باید فشار نظامی و اقتصادی را ادامه دهد و هزینه آن را بر مصرف‌کنندگان داخلی تحمیل کند.

جنگ ایران در حالی وارد هفتمین ماه خود شده است که ایالات متحده، باوجود ماه‌ها اقدام نظامی، نتوانسته امتیازی به دست آورد و به باور تحلیلگران، این اقدامات حتی رهبران حکومت ایران را در ادامه دادن سیاست‌های خود جسورتر کرده است.

ناخدا محمد فارسی

۸ سپتامبر ۲۰۲۶

- 1 - <https://www.dw.com/fa-ir//live-79102165>
- 2 - <https://www.irna.ir/news/86256904/>
- 3 - <https://www.irna.ir/news/86251709/>
- 4 - <https://www.dw.com/fa-ir/a-79055486>
- 5 - https://farsnews.ir/TM_911/1788766011556720242/

زندگینامه زکریای رازی

معرفی آثار، اختراعات و علت مرگ

چون شد از دنیا به فردوس برین

وصل او بوبکر محبوب حبیب

حضرت بوبکر رازی اهل راز

هست هم صوفی کامل پاکباز

عباسیان رسید . او از سوی خلیفه معتضد دعوت شد تا مدیر بزرگترین بیمارستان در بغداد باشد. رازی با یک روش قابل توجه برای انتخاب محل بیمارستان جدید انتخاب شد. هنگامی که وزیر ارشد معتضد از او در خواست کرد تا بیمارستان جدید به نام معتضدی بسازد. رازی تکه های از گوشت تازه را در مناطق مختلف بغدا قرار داد . بعد از چند روز او قطعات را بررسی کرد . برای ساختن بیمارستان ناحیه ای را انتخاب کرد که کمتری فساد گوشت اتفاق افتاده باشد و اظهار داشت که هوا در آن محل تمیزتر و سالم تر است. به دنبال مرگ معتضد، خلیفه عباسی، به زادگاه خود ، ری بازگشت . او ریاست بیمارستان ری را به عهده گرفت و تا پایان عمر در این شهر به درمان بیماران پرداخت. او بیشتر وقت خود را نیز صرف تدریس می کرد.

اخلاق و صفات زکریای رازی

زندگینامه زکریای رازی - معرفی آثار، اختراعات و علت مرگ

از مهمترین صفات این پزشک این بود که نسبت به بیماران خود بسیار سخاوتمند و نیکوکار بود و برای تشخیص و مداوای قطعی بیماران از هیچ کوششی فروگذار نبود. او با بیماران خود با شیوه ای انسانی رفتار می کرد و بدون دریافت هزینه، آن ها را درمان می کرد.

اونسبت به فقرا و بینوایان بسیار رئوف بود و برخلاف بسیاری از پزشکان آن دوره که تمایل داشتند، پادشاهان را درمان کنند . رازی به معاشرت و درمان افراد ضعیف جامعه تمایل داشت.

ابن ندیم در کتاب الفهرست خود می نویسد:

رازی همه بیماران مخصوصا بیماران فقیر را مورد توجه و عنایت بیشتری قرار می داد و از حالشان خبر می گرفت و به عیادتشان می رفت و برای آن ها مقرری معین می کرد. رازی در کتابی به نام صفات بیمارستان این عقیده را بیان می کرد.



زندگی نامه محمد زکریای رازی

محمد زکریای رازی در شعبان ۲۵۱ هجری قمری در ری متولد شد. نام پدر او زکریا و نیایش یحیی و کنیه اش ابوبکر است. علاقه اولیه او به موسیقی بود . سپس تحصیل در کیمیاگری و فلسفه را آغاز کرد. در سن سی سالگی در جریان کار با مواد شیمیایی چشمش آسیب دید . پزشکی که رازی جهت درمان به او مراجعه کرده بود، پانصد دینار طلب کردو رازی ناچارا آن را تهیه و پرداخت کرد و با خود گفت کیمیا واقعی علم طب است . او از آن زمان به بعد علاقه زیادی به علم طب پیدا کرد.

رازی برای آموزش بیشتر به شهر بغداد سفر کرد . در آن زمان بغداد مرکز بزرگ علمی دوران و جانشین دانشگاه جندی شاپور بود. رازی برای یادگیری به بیمارستان بغداد رفت و به تحصیل علم پرداخت. او بعد از مدتی به ریاست بیمارستان معتضدی برگزیده شد. شهرت رازی به پایتخت

زکریای رازی پزشک، فیلسوف و شیمی دان ایرانی است. این پزشک عالیقدر ایرانی آثار ماندگاری در زمینه پزشکی، شیمی، فیزیک و فلسفه نوشته است. او به عنوان کاشف الکل و جوهر گوگرد معروف است. به رسم یاد بود مجسمه زکریای رازی را در دفتر سازمان ملل متحد در وین بنا کرده اند. طبق گفته جرج سارتن که به عنوان پدر تاریخ علم شناخته می شود ، زکریای رازی از بزرگترین پزشک ایران و جهان اسلام است ، که در زمان قرون وسطی می زیسته است.

برای بزرگداشت و قدر دانی از زحمات زکریای رازی در علم داروسازی ، روز پنجم شهریور ماه (۲۷ اوت)، روز بزرگداشت زکریای رازی شیمی دان بزرگ ایرانی و روز داروسازی نام گذاری شده است. در ادامه مقاله از نشریه علمی جهان شیمی فیزیک به بیوگرافی زکریای رازی و آثار و اختراعات آن می پرازیم.

رازی در سال های آخر عمر خود دچار بیماری آب مروارید شد . او در اثر این بیماری هردو چشم خود را ازدست داد و نابینا شد. ابوریحان بیرونی ، کار طولانی مدت با موادشیمیایی مانند جیوه را علت کوری رازی می دانست. وی در تاریخ بین ۵ شعبان ۳۱۳ (قمری) ه. ق. تا ۳۱۳ ه. ق در ری وفات یافت. مکان اصلی رازی نامعلوم است.

باورهای دینی

هانری کربن بر اساس کتاب نقد آراء محمد زکریای رازی در جامعالحکمتین نوشته ناصر خسرو بیان می کند : رازی وحی و نبوت را نفی می کند و ضرورت آن را قبول نکرد. از دیدگاه رازی همه انسان ها دارای قدرت برای رسیدن به معرفت و دانایی هستند و از نظر توانایی کسب معرفت با هم برابر هستند و هیچ برتری نسبت به هم ندارند. از دیدگاه رازی به اقتضای حکمت و رحمت الهی، انسان ها به منافع و مضار خود صاحب علم می شوند و اگر خدا نبوت را برای قومی قرار می دهد به این معنا است که آن ها را به دیگر انسان ها برتری داده است. این برتری زمینه جنگ و دشمنی را فراهم می کند که در نهایت به هلاکت انسان ها ختم می شود که این با حکمت و رحمت الهی ناسازگار است. دو کتاب فیالنبوات و فی حیل المتنیین به اعتقادات رازی اشاره داشته است. ولیکن این دو کتاب در دسترس نیست. اما جنیفر مایکل در کتاب خویش نقل و قول هایی از این دو کتاب آورده است.

برخی معتقد هستند که نوع تفکر رازی باعث خشم علمای اسلامی علیه او شد و او را ملحد خواندند و آثار او را رد کردند و قصد نابود کردن او را داشتند. ابوحاتم رازی در کتاب اعلام النبوه آورده است که این ملحد با عقل ناقص و نفس و رای ضعیف خود کلامی را در رد نبوت وصف کرده است. افرادی مانند ناصر خسرو، ابن حزم و موسی بن میمون او را سفیه و نادان و منحوس خوانده اند و سخنان آن را خرافات و هذیان خوانده اند.

برخی اعتقاد دارند «چگونه امکان دارد، شخصی تمام اصول مبدأ و معاد را پذیرفته باشد و نبوت و شرایع را رد کند؟» آن ها به این نکته اعتقاد دارند که رازی سه کتاب در وصف امامت نوشته است، در حالی که کسی که

منکر شرایع و نبوت باشد درباره امامت حساسیتی ندارد. برخی مانند نویسندۀ خزینةالاصفیاء، او را از اکابر صوفیه می داند که پیوسته از ترس خدا در حال گریه است.

غلام سرور هندی در زمان وفات او این چنین سروده است:

هریک از جمله های "ابوبکر محبوب حبیب" و "صوفی کامل پاکباز" از لحاظ ابجد ۳۱۰ است که به سال فوت او اشاره دارد.

درباره تاریخ تولد و مرگ زکریای رازی

مهم ترین سند تاریخی درباره تولد و مرگ رازی کتاب فهرست کتب رازینوشته ابوریحان بیرونی است. در این کتاب، تولد رازی در ماه شعبان ۲۵۱ (قمری) ه. ق (سپتامبر ۸۶۵ م) و درگذشت او در پنجم شعبان ۳۱۳ ه. ق. (۳۱ اکتبر ۹۲۵ م) ثبت شده است. ضمناً «در این رساله ابوریحان علاوه بر آنکه صریحاً تاریخ تولد و وفات رازی را متذکر شده، مدت عمر او را به سال قمری شصت و دو سال و پنج روز و به شمسی شصت سال و دو ماه و یک روز به طور دقیق آورده است.» رازی در پنجم شعبان ۳۱۳ ه. ق در زادگاه خود (ری) وفات یافت و مدت عمر وی به سال قمری شصت و دو سال و پنج روز و به شمسی شصت سال و دو ماه و یک روز ذکر شده است.

آثار زکریای رازی

زندگی نامه زکریای رازی - معرفی آثار، اختراعات و علت مرگ از مهمترین آثار آن می توان به دائرة المعارف پزشکی معروف آن الحاوی فی الطیب اشاره کرد. این کتاب در اروپا به نام Liber Continens شناخته می شود . کتاب های زکریای رازی در زمینه کیمیاگری ، پزشکی و فلسفه تمدن بشری را به ویژه در اروپا بسیار تحت تاثیر قرار داد. برخی از نویسندگان او را بزرگترین پزشک عرب اسلامی می دانند.

در لغت نامه دهخدا در مورد آثار رازی آمده است : ابن الندیم در کتاب «الفهرست» مجموعه آثار زکریای رازی را ۱۶۷ تا برشمرد و ابوریحان بیرونی در کتاب «فهرست کتب رازی» تعداد آثار رازی را ۱۸۴ می دانست. مجموعه کتاب های زکریای رازی

براساس فهرست ابوریحان بیرونی به شکل زیر تقسیم بندی موضوعی می شود.

- ۵۶ کتاب در پزشکی
- ۳۳ کتاب در طبیعیات
- ۷ کتاب در منطق
- ۶ کتاب در متافیزیک
- ۱۴ کتاب در الهیات
- ۲۲ کتاب در کیمیا
- ۲ کتاب در کفریات
- ۱۰ کتاب ریاضیات و اخترشناسی
- ۱۰ کتاب در فنون مختلف
- ۷ کتاب در تفسیر و تلخیص و اختصار کتب فلسفی یا طبی دیگران
- ۱۷ کتاب در علوم فلسفی و تخمینی که روی هم رفته ۱۸۴ جلد است. محمود نجم آبادی که از اساتید دانشگاه تهران است در کتابی با عنوان مؤلفات و مصنفات ابوبکر محمد بن زکریای رازی (انتشارات دانشگاه تهران) فهرستی از ابن الندیم و ابوریحان بیرونی و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه را با هم تطبیق داده و در فهرست خود ۲۷۱ کتاب ، مقاله و رساله آورده است.
- ریشتر برنبرگ دربار آثار و کتب پزشکی رازی نوشت که این آثار تأثیر زیادی بر آیندگان دارد . از مهمترین کتابهای رازی عبارت اند از: کتاب الحاوی (Liber Continens دوره ای کامل از علم طب تا دوره رازی است.
- کتاب الکناش المنصوری (Liber Medicinalis ad Almansorem) که به آن الطب المنصوری نیز می گویند.
- کتاب من لایحضره الطیب، Man la Yahduruhi Al-Tabib که نام دیگر آن طب الفقرا گفته می شود.
- کتاب المرشید ، کتابی در زمینه پزشکی است.
- کتاب بیر السعاء (درمان در یک ساعت)
- کتاب الحضری و الحسبه (کتاب آبله و سرخک).
- الشکوک علا جالینوس ، (تردید در جالینوس)
- السیره الفلسفیه (رویکرد فلسفی)
- کتاب سیر الاسرار (کتاب اسرار اسرار) که در آن به موضوع کیمیاگری می پردازد.

استادان و شاگردان زکریای رازی

مورخان طب و فلسفه استادان رازی را سه تن می دانند : زکریا در زمینه فلسفه شاگرد ابوزید بلخی و در زمینه طب شاگرد ابن رین طبری بود ه است . ابوالعباس محمد بن نیشابوری در حکمت مادی و گیتی شناسی استاد زکریای رازی بوده است. ناصر خسرو در کتاب زاد المسافرین در صفحه ۹۸ یکی از استاد های زکریای رازی را شخصی به نام ایرانشهری

معرفی کرد ولی هیچ نشانی از این شخص وجود ندارد.

ابوالحسن طبری، ابوالقاسم مقانعی، ابن قنارن رازی، یحیی بن عدی، یوسف بن یعقوب، محمد بن یونس و ابوالحسن طبری به عنوان شاگردان زکریای رازی از آن ها یاد شده است.

چهار طاقی دانشمندان ایرانی در وین

زندگینامه زکریای رازی - معرفی آثار، اختراعات و علت مرگ

دولت جمهوری اسلامی ایران بنایی به نام چهار طاقی دانشمندان ایرانی به عنوان نشان پیشرفت علمی صلح آمیز به صورت چهار طاقی که از معماری هخامنشیان و اسلامی الهام گرفته است . این اثر هنری ساختمان - مجسمه ای به سازمان ملل متحد در وین هدیه داده شده است. در این چهار طاق چهار فیلسوف ایرانی به نام های زکریای رازی ، ابوریحان بیرونی ، خیام و ابوعلی سینا قرار دارد.

اختراعات زکریای رازی

رازی یکی از دانشمندان بزرگی است که در همه

زمینه های علمی خصوصا شیمی و پزشکی در زمان خود سرآمد بود. هنوز در جهان از اختراعات و اکتشافات این دانشمند در تولید داروها و مواد شیمیایی مختلف استفاده می شود. مهمترین اختراع وی الکل است که تصور جهان بدون این ماده ضد عفونی کننده واقعا امکان پذیر نیست. الکل در تمام مراکز بهداشتی، منازل، صنایع و تولیدات مختلف یک ماده پایه مهم

است و در انواع رقت ها اکنون در دسترس است. این ماده شیمیایی نقش مهمی در بهداشت عمومی و جلوگیری از مرگ و میر ناشی از بیماری ها دارد.

از دیگر اختراعات این دانشمند می توان به تولید اسید سولفوریک و اسیدهای دیگر اشاره کرد. او همچنین از تأثیر آب آهک بر نشادر (کلرید آمونیوم)، اسید کلریدریک را ساخت. با اثر دادن سرکه بر مس نیز زکریای



این بنا که سمت راست ورودی اصلی دفتر سازمان ملل متحد قرار دارد توسط علیرضا ناظم الزعایانی طراحی و توسط شرکت مهندسی مشاور معماری، شهرسازی سده ساخته شد

چهارطاقی دانشمندان ایرانی؛ ساختمانی-مجسمه ای به شکل چهارطاقی که ترکیبی از سبک های معماری و تزیینات هخامنشی است و در آن مجسمه هایی از چهار فیلسوف ایرانی عمر خیام، ابوریحان بیرونی، محمد زکریا رازی و ابوعلی سینا قرار دارد

دفتر سازمان ملل متحد در وین یکی از چهار مقر سازمان ملل متحد است که بعد از دفترهای نیویورک و ژنو در ۱ ژانویه سال ۱۹۸۰ به درخواست دولت اتریش در وین تأسیس شد

برای جراحی اختراع کرد که هنوز هم از آنها برای تهیه دستگاه های پیشرفته تر ایده گرفته می شود. کتاب های بی شماری از این دانشمند در زمینه های پزشکی، فلسفه و ستاره شناسی باقی مانده است که در دنیا تدریس می شود.

تحقیق در مورد زکریای رازی کلاس پنجم کوتاه

زکریای رازی یکی از دانشمندان بزرگ و مشهور ایرانی است. او در شهر ری به دنیا آمد و به دلیل دانش فراوانش در زمینه های مختلف به ویژه پزشکی، شیمی و داروسازی در کل دنیا شناخته شده است. رازی به عنوان یکی از پیشگامان علم پزشکی در جهان شناخته می شود و کتاب های او در دانشگاه های سراسر جهان تدریس می شود.

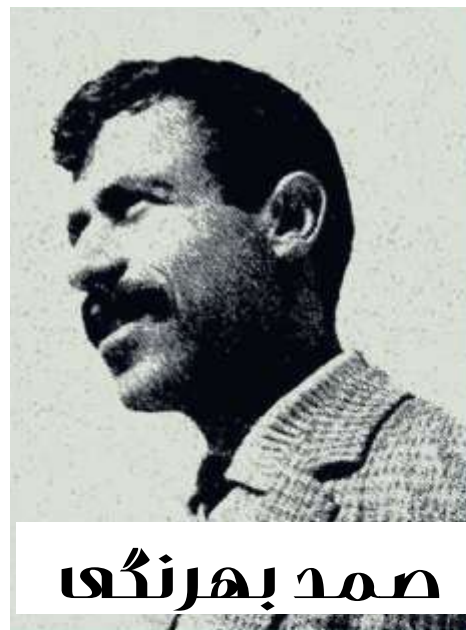
زکریای رازی علاوه بر پزشکی، دانشمند بزرگی در علم شیمی است. او اولین کسی بود که الکل را تولید و از آن در داروسازی استفاده کرد. این دانشمند بزرگ بسیاری از داروهای گیاهی و شیمیایی را شناسایی کرد و کتاب های زیادی نوشته است. کتاب الحاوی یکی از بزرگ ترین کتاب های پزشکی زمان او بود که در رابطه با بیماری ها، روش های درمان و داروهای مختلف توضیح داده است. رازی همچنین به آزمایش های علمی اهمیت زیادی می داد و آنها را کتاب های خود ثبت کرده است.

زکریای رازی یکی از اولین کسانی بود که بیماری هایی مثل آبله و سرخک را شناسایی و روش های

درمان آن ها را کشف کرد. امروزه، زکریای رازی به عنوان یکی از بزرگ ترین دانشمندان تاریخ ایران و جهان شناخته می شود و نام او در بسیاری از کتاب های درسی وجود دارد.

رازی توانست استات مس یا زنگار تهیه کند. از این ترکیب برای شستشوی زخم استفاده می کرد. علاوه بر این اکسید آرسنیک یا مرگ موش را با سوزاندن زرنیخ تولید کرد. او برای نخستین بار اسید سیتریک را از نارنج به دست آورد. همچنین داروهای سمی آکالوئیدی را اختراع کرد و برای بیماری های مختلف استفاده کرد. او همچنین ابزارهای پزشکی مختلفی

آقای چوخ بختیار



صمد بهرنگی

روز ۹ شهریور (فردا) سالروز پیوستن صمد بهرنگی به رود ارس است. سفری بی بازگشت. اما او در آثارش زنده است. معلمی بی بدیل که تا آخر زندگی به فکر بچه ها بود. یادش گرامی.

آقای چوخ بختیار یکی از نوشته های اوست در مورد انسان های بی خیالی که خود را خیلی خوشبخت می دانند.

آقای چوخ بختیار نوشته ی صمد بهرنگی

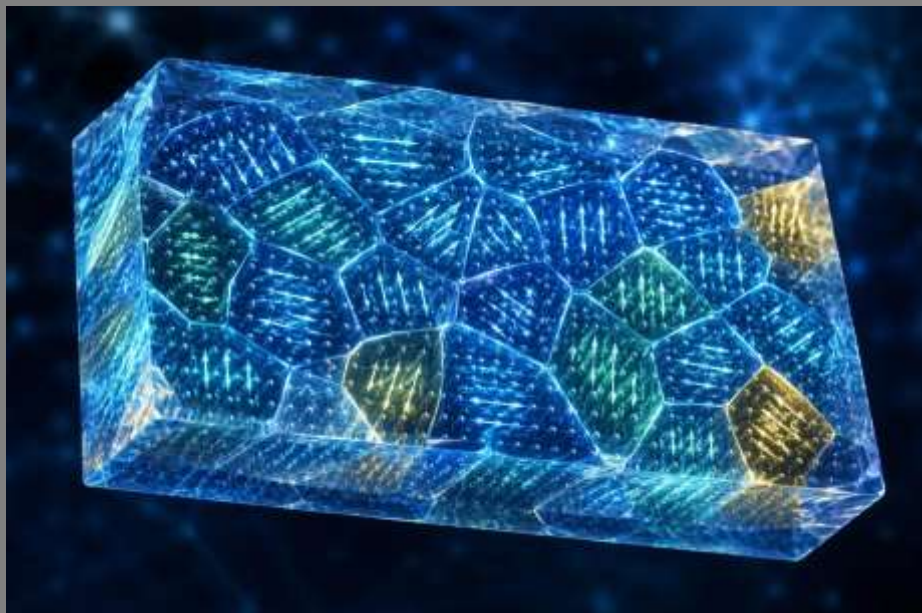
هر اتفاقی می خواهد بیفتد، هر بلایی می خواهد نازل شود، هر آدمی می خواهد سر کار بیاید، در هر صورت آقای چوخ بختیار عین خیالش نیست، به شرطی که زبانی به او نرسد، کاری به کارش نداشته باشند، چیزی ازش کم نشود. رئیسی خوب است که غیبت او را نادیده بگیرد و تملقهای او را به حساب خدمت صادقانه بگذارد. وزیری خوب است که برای او ترفیع رتبه ای و پولی در بیاورد. زندگی او مثل حوض آرامی ست. به هیچ قیمتی حاضر نیست سنگی تو حوض انداخته شود و آبش چین و چروک بردارد. آدم سر به راه و پا به راهی است. راضی نمی شود حتی با موری اختلاف پیدا کند. صبح پا می شود و همراه زن و بچه اش صبحانه می خورد و بعد به اداره اش می رود. حتی با بقال و قصاب سر گذر هم سلام و علیک

کوچه آنها مطب دارد و در همسایگی آنها خانه. همیشه خدا پیش او می روند که آقای دکتر سر بچه مان درد می کند، برایش آسپirin تجویز می کنید یا ساریدن؟ یک تختخواب دو نفره دارند. هیچ شبی جدا از هم نمی خوابند. با اینکه ده سال است که زن و شوهرند، فقط یک بچه دارند. دوا درمان می کنند که بچه شان نشود. پولشان را در بانک ملی ذخیره می کنند. می خواهند ماشین شخصی بخرند. آقای چوخ بختیار هم اکنون مشق رانندگی می کند. سرگرمی اش همین است. به ظاهر وقت کتاب خواندن پیدا نمی کند بعلاوه می گوید توی کتابها افکار ضد و نقیضی بیان می شود که به درد نمی خورد و ناراحتی فکری تولید می کند. اماگاه بیگاه یکی از مجله های هفتگی را خریدن برای سرگرمی بد نیست. آموزنده هم هست. زنش از قسمت مد لباس و آشپزی استفاده می کند و خودش هم جدولش را حل می کند. و بعضی گزارشهای مربوط به هنرپیشگان سینما را می خواند و برای اینکه سوادش زیاد شود گاهی کتابهای ادبی و اجتماعی می خواند. مثلاً کتابهای جواد فاضل را که شنیده است همه ادبی و اجتماعی ست. هر دوشان هم شنونده پرو پاقرص داستانهای رادیویی هستند. جمعه هاشان اغلب پای رادیو می گذرد. هفته ای دو بلیت بخت آزمایی هم می خرد که برنده جایزه ممتاز شوند. مذهب را بدون چون و چرا قبول دارد، حاضر نیست حتی در جزئی ترین قسمت آن شک روا دارد. اما فقط روزهای نوزده تا بیست و یک رمضان روزه می گیرد و نماز می خواند. آقای چوخ بختیار را همه می شناسند و دیده اند. وی در همسایگی من و شما و همه زندگی بی دردسری را می گذراند و خود را آدم خوشبختی می داند.

صمد بهرنگی؛ مجموعه مقاله ها - انتشارات شمس - چاپ اول ۱۳۴۸ -

گرم و حسابی می کند که لپه را گران حساب نکند و گوشت بی استخوان بهش بدهد. وی معتقد است که در اداره نباید حرفی بالای حرف رئیس گفت و دردسر ایجاد کرد. کار اداری یعنی پول درآوردن برای گذران زندگی. پس چه خوب که بکوشد با کسی حرفش نشود و زندگی آرامش به هم نخورد. معتقد است که شرف و کله شقی آنقدرها هم ارزش ندارد که به خاطرش با رئیس و وزیر در افتاد. برای اینکه او را آدم پست و بی شخصیتی ندانند، به جای شرف و کله شقی کلمه زندگی را می گذارد که حرف گنده ای زده باشد و هم خود را تبرئه کند. وی زن و بچه اش را خیلی دوست دارد. همیشه می ترسد که مبادا بلایی سر آنها بیاید، یا بی سرپرست بمانند. دل مشغولی اش این است که نکند با رئیس اختلافی پیدا کند و از کار برکنار شود و آنها از گرسنگی بمیرند. آقای چوخ بختیار خیلی رنج می برد. اما نه مثل گالیله و صادق هدایت. وی رنج می برد که چرا فلان همکلاسیش یک رتبه بالاتر از اوست، یا چرا باجناقش خانه دو طبقه دارد و او یک طبقه. بزرگترین آرزویش داشتن یک ماشین سواری ست از نوع فلوکس واگن، و انتقال به تهران، پایتخت. برای اینکه به آرزویش برسد به خود حق می دهد که مجیز مافوقش را بگوید، و وقت زادن زنش به خانه اش برود و تحفه ای ببرد. پیش از ازدواجش گاه گذاری پیلای می هم می زد. اما بعدها زنش این را قدغن کرد. از اداره یک راست به خانه اش می آید. عصر هاگاه گاهی همراه زنش به سینما می رود. این دو دوستدار سر سخت فیلمهای ایرانی هستند. می گویند فیلم ایرانی هر قدر هم که مزخرف باشد، آخر سر مال وطنمان است. چرا پولمان را به جیب خارجی ها بریزیم؟ زن می کوشد مثل هنر پیشه های فیلمهای وطنی خود را بیاراید و لباس بپوشد. تو خانه با کفش پاشنه بلند راه می رود و شورت طبیی به کار می برد. بچه اش را فارسی یاد داده است فقط. مثل اینکه هر دو معتقدند که ترکی حرف زدن مال آدمهای بی سواد و امل است. گاهی از پزشک خانوادگی هم دم می زنند. و آن پزشکی ست که سر

دانشمندان ماده‌ای کشف کردند که خودش را می‌بافد؛ آیا آینده کامپیوترها از اینجا شروع می‌شود؟



دانشمندان هنگام بررسی یک کریستال شفاف با پدیده‌ای روبه‌رو شدند که انتظارش را نداشتند: ساختاری پیچیده و سه‌بعدی که انگار خودش را بافته بود.

دانشمندان هنگام بررسی یک کریستال در آزمایشگاه با پدیده‌ای روبه‌رو شدند که انتظارش را نداشتند. درون این ماده، ساختاری پیچیده و سه‌بعدی به‌طور خودکار شکل گرفته بود؛ شبکه‌ای از رشته‌های بسیار کوچک که مانند تار و پود یک پارچه در هم فرو می‌رفتند.

به گزارش دیجیاتو، این ساختار عجیب نه با طراحی مهندسی، بلکه در نتیجه رفتار طبیعی خود ماده ایجاد شده بود. پژوهشگران نشان داده‌اند که این الگوی منحصربه‌فرد می‌تواند با نور تغییر کند و همین ویژگی، آن را به گزینه‌ای امیدوارکننده برای فناوری‌هایی مانند حافظه‌های نوری پیشرفته، پردازشگرهای الهام‌گرفته از مغز و نسل آینده کامپیوترها تبدیل کرده است.

چرا کشف یک کریستال جدید تا این اندازه مهم است؟

وقتی درباره پیشرفت فناوری صحبت می‌کنیم، معمولاً ذهن ما به‌سمت تراشه‌ها، هوش مصنوعی یا تلفن‌های هوشمند می‌رود. اما پشت تمام این فناوری‌ها چیزی بنیادی‌تر وجود دارد: مواد. تاریخ تمدن بشر را می‌توان تا حد زیادی تاریخ کشف، ساخت و مهار مواد جدید دانست.

هر دوره بزرگ از پیشرفت انسان با ماده‌ای شناخته می‌شود که توانایی‌های تازه‌ای در اختیار او گذاشته است؛ از سنگ و برنز تا آهن و فولاد. این مواد فقط ابزارهای جدید نساختند، بلکه مسیر زندگی، فناوری و حتی آینده جوامع را تغییر دادند.

کریستال‌ها یکی از مهم‌ترین دسته‌های مواد در دنیای مدرن هستند. دلیل اهمیت آن‌ها فقط زیبایی ظاهری یا نظم هندسی‌شان نیست، بلکه ساختار منظم اتمی آن‌ها باعث ایجاد ویژگی‌های ویژه می‌شود. به‌عنوان مثال، سیلیکون کریستالی پایه اصلی بسیاری از

مانند یک قطب الکتریکی مستقل رفتار می‌کنند، حوزه نام دارند. درون هر حوزه، تعداد زیادی اتم هماهنگ با هم قرار گرفته‌اند و یک جهت قطبی مشترک ساخته‌اند. بنابراین، یک کریستال فروالکتریک در واقع مجموعه‌ای از میلیون‌ها ناحیه کوچک با جهت‌گیری‌های الکتریکی متفاوت است.

این پدیده شباهت زیادی به حوزه‌های مغناطیسی در آهنرباها دارد. همان‌طور که در یک آهنربا مناطق کوچکی وجود دارند که جهت مغناطیسی مشخصی دارند، در کریستال‌های فروالکتریک نیز مناطقی وجود دارند که جهت قطبش الکتریکی مشخصی دارند.

تراشه‌های الکترونیکی و پنل‌های خورشیدی است. برخی کریستال‌ها در ساخت لیزرها، ساعت‌های بسیار دقیق، حسگرها و تجهیزات نوری استفاده می‌شوند. حتی الماس به‌دلیل سختی فوق‌العاده‌اش در ابزارهای برش صنعتی کاربرد دارد.

اما گاهی طبیعت در مقیاس‌های بسیار کوچک، ساختارهایی خلق می‌کند که حتی پیشرفته‌ترین روش‌های مهندسی هم هنوز توانایی ساخت آن‌ها را ندارند. کشف اخیر دقیقاً یکی از همین موارد است؛ دانشمندان برای نخستین بار معماری کاملاً جدیدی را درون یک ماده جامد مشاهده کرده‌اند؛ ساختاری پیچیده که به‌صورت خودبه‌خود شکل می‌گیرد و ویژگی‌هایی دارد که می‌تواند مسیر طراحی مواد آینده را تغییر دهد.

کریستال فروالکتریک چیست؟

برای درک اهمیت این کشف، ابتدا باید با مفهوم کریستال‌های فروالکتریک آشنا شویم. در بعضی مواد، نظم اتمی به شکلی است که بارهای مثبت و منفی دقیقاً در جای معمول خود قرار نمی‌گیرند. همین جابه‌جایی بسیار کوچک در مقیاس اتمی، اثر بزرگی ایجاد می‌کند. در این حالت، ماده در بخش‌هایی از خود صاحب یک جهت الکتریکی مشخص می‌شود. این بخش‌های کوچک که هرکدام

ویژگی جالب مواد فروالکتریک این است که می‌توان جهت این قطبش را با اعمال میدان الکتریکی تغییر داد و پس از حذف میدان، حالت جدید باقی می‌ماند. همین قابلیت باعث شده است این مواد گزینه‌ای جذاب برای ساخت حافظه‌های غیرفرار باشند، یعنی حافظه‌هایی که اطلاعات را بدون نیاز دائمی به انرژی حفظ می‌کنند. پژوهشگران اکنون امیدوارند با کنترل دقیق‌تر الگوهای قطبش در این مواد، راه‌های تازه‌ای برای ذخیره‌سازی اطلاعات نوری و الکترونیکی با سرعت بالاتر و مصرف انرژی کمتر پیدا کنند.

درون این کریستال شفاف، نظم الکتریکی در مقیاسی بسیار کوچک شکل می‌گیرد؛ شبکه‌ای از حوزه‌های فروالکتریک که می‌تواند مسیر را برای ساخت حافظه‌های نوری و معماری‌های جدید محاسباتی هموار کند.

کشف ساختاری ناشناخته در یک کریستال؛ وقتی حوزه‌های الکتریکی سه‌بعدی در هم تنیدند

پژوهشگران در این آزمایش از کریستالی به نام KTN:Li استفاده کردند. این ماده شفاف از خانواده پروسکایت‌ها است که به دلیل ویژگی‌های نوری و الکتریکی خاص خود شناخته می‌شود. آن‌ها با سرد کردن آهسته کریستال، رفتار ماده را در لحظه‌ای بررسی کردند که از یک حالت معمولی به حالت فروالکتریک تغییر می‌کند. این مرحله حساس، جایی است که ساختارهای الکتریکی جدید درون کریستال شروع به شکل‌گیری می‌کنند و کوچک‌ترین تغییرات می‌توانند نحوه شکل‌گیری الگوهای داخلی ماده را تعیین کنند.

درابتدا، رفتار ماده کاملاً مطابق انتظار بود. با کاهش دما، حوزه‌های الکتریکی شکل گرفتند و کریستال وارد ساختاری معمول در مواد فروالکتریک شد. اما زمانی که دما کمی پایین‌تر رفت، اتفاقی رخ داد که پژوهشگران انتظارش را نداشتند. با ادامه کاهش دما، رفتار کریستال از حالت معمول خارج شد. در نزدیکی سطح ماده، حوزه‌های الکتریکی به‌جای تشکیل یک الگوی ساده، شروع به ایجاد رشته‌هایی بلند و پیوسته کردند. این رشته‌ها در فضای سه‌بعدی کریستال به یکدیگر می‌رسیدند، از روی هم عبور می‌کردند و مانند تار و پود یک پارچه

درهم قفل می‌شدند. نتیجه شکل‌گیری یک شبکه سه‌بعدی بافته‌شده از حوزه‌های الکتریکی بود؛ ساختاری کاملاً جدید که تاکنون در هیچ کریستال جامدی مشاهده نشده بود.

اما شگفتی اصلی زمانی مشخص شد که پژوهشگران عمق‌های مختلف کریستال را بررسی کردند. تصاویر چندلایه نشان دادند که این الگو فقط یک نقش دوبعدی روی سطح نیست، بلکه رشته‌ها واقعاً در فضای سه‌بعدی امتداد دارند و درون ماده به شکل یک ساختار درهم‌تنیده ادامه پیدا می‌کنند. به این ترتیب، دانشمندان برای نخستین بار معماری سه‌بعدی جدیدی از سازمان‌یافتگی الکتریکی را در یک ماده جامد مشاهده کردند.

یک پارچه که خودش ساخته می‌شود

احتمالاً شگفت‌انگیزترین بخش این کشف، نحوه شکل‌گیری این ساختار باشد. این ساختار حاصل مهندسی مستقیم انسان نبود؛ دانشمندان آن را چاپ نکردند، لایه‌به‌لایه نساختند و با نیروی بیرونی شکل ندادند. خود ماده، در جریان یک فرایند طبیعی، این معماری پیچیده را ایجاد کرد.

این رفتار نمونه‌ای از پدیده‌ای در فیزیک به نام شکست تقارن خودبه‌خودی است. وقتی یک ماده از یک حالت فیزیکی به حالت دیگری تغییر می‌کند، اتم‌ها و ساختارهای درونی آن می‌توانند مسیرهای مختلفی برای نظم گرفتن انتخاب کنند. در برخی موارد، این فرایند به شکل‌گیری الگوهای غیرمعمول و پایدار منجر می‌شود؛ ساختارهایی که مانند یک اثر طبیعی از فرایند تغییر فاز درون ماده باقی می‌مانند.

البته دانشمندان پیش از این نیز نمونه‌هایی از ساختارهای پیچیده در مواد فروالکتریک، مانند گردابه‌های الکتریکی تا ساختارهای توپولوژیک خاصی مانند اسکایرمین‌ها، دیده بودند. اما چیزی که این کشف را متفاوت می‌کند، شکل‌گیری یک شبکه سه‌بعدی از حوزه‌های الکتریکی درهم‌تنیده است؛ معماری‌ای که بدون دخالت مستقیم انسان درون یک کریستال شکل گرفته است.

به زبان ساده، این ماده کاری انجام داده است که مهندسان معمولاً برای رسیدن به آن به سال‌ها طراحی و فناوری‌های پیشرفته نیاز دارند؛ ساختن یک معماری منظم، پیچیده و

پایدار در مقیاسی که با چشم دیده نمی‌شود. این کشف نشان می‌دهد گاهی خود طبیعت می‌تواند مانند یک مهندس فناوری نانو عمل کند و ساختارهایی بسازد که هنوز طراحی آن‌ها برای انسان بسیار دشوار است.

چرا این ساختار اهمیت فیزیکی دارد؟

شبیه بودن این ساختار به تار و پود یک پارچه، فقط بخش جذاب ماجراست. نکته مهم‌تر این است که این الگو چگونه درون ماده شکل می‌گیرد و چرا به راحتی از بین نمی‌رود؛ موضوعی که به پایداری توپولوژیک مربوط می‌شود.

در بیشتر ساختارهای معمولی، یک تغییر کوچک یا یک اختلال جزئی می‌تواند نظم آن‌ها را به سرعت از بین ببرد. اما ساختارهای توپولوژیک متفاوت رفتار می‌کنند، شکل کلی آن‌ها به گونه‌ای در ماده حفظ می‌شود که تغییر دانشان کار ساده‌ای نیست. برای تصور بهتر، می‌توان آن را به گره‌ای روی یک طناب تشبیه کرد؛ تا وقتی گره باز نشود، با کشیدن یا تغییر دادن جزئی طناب، ساختار اصلی آن باقی می‌ماند.

در این کریستال، رشته‌های تشکیل‌شده از حوزه‌های الکتریکی به شکلی پیچیده در فضای سه‌بعدی به هم می‌پیوندند و یک شبکه درهم‌تنیده را ایجاد می‌کنند. همین ساختار ویژه باعث می‌شود این الگو در برابر برخی تغییرات و اختلالات، پایداری بیشتری داشته باشد. پژوهشگران امیدوارند بتوان از چنین ویژگی‌ای برای ساخت حافظه‌هایی استفاده کرد که اطلاعات را پایدارتر نگه می‌دارند و کمتر تحت تأثیر نویز یا تغییرات ناخواسته قرار می‌گیرند.

کنترل کریستال با نور؛ حافظه‌ای که با لیزر نوشته می‌شود

شاید یکی از جذاب‌ترین بخش‌های این کشف، توانایی تغییر دادن این ساختار پیچیده با نور باشد. پژوهشگران نشان دادند که این شبکه بافته‌شده درون کریستال را می‌توان با تاباندن لیزر دستکاری کرد. آنها از یک لیزر سبز با طول موج ۵۱۴ نانومتر استفاده و مشاهده کردند که در ناحیه تابش، ساختار سه‌بعدی حوزه‌های الکتریکی تغییر می‌کند. رشته‌هایی که قبل‌تر مانند تار و پود در هم تنیده بودند، از هم باز شدند و به الگویی ساده‌تر تبدیل شدند.

اما نکته مهم این بود که این تغییر، تنها به‌خاطر گرم شدن ماده نبود. آزمایش‌های کنترل‌شده نشان دادند که تابش مادون قرمز چنین اثری ایجاد نمی‌کند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد عامل اصلی، برهم‌کنش مستقیم نور با ویژگی‌های الکتریکی کریستال باشد.

این ویژگی، مسیر تازه‌ای را پیش روی پژوهشگران باز می‌کند. در اینجا اطلاعات فقط به شکل بار الکتریکی یا تغییر وضعیت یک قطعه کوچک ذخیره نمی‌شود؛ بلکه خود ساختار درونی ماده می‌تواند حامل اطلاعات باشد و با تابش نور تغییر کند. اگر بتوان این رفتار را کنترل و مهندسی کرد، چنین موادی می‌توانند پایه‌ای برای حافظه‌های نوری آینده باشند؛ حافظه‌هایی که سریع‌تر، کم‌مصرف‌تر و پایدارتر از فناوری‌های امروزی عمل کنند.

آیا این یعنی کامپیوترهای آینده از همین کریستال ساخته می‌شوند؟

نه، حداقل هنوز نه. این کشف در حال حاضر بیشتر یک پنجره تازه به رفتار مواد باز کرده است. پژوهشگران هنوز باید راه‌های دقیق‌تری برای کنترل این ساختار پیدا کنند؛ اینکه چگونه شکل می‌گیرد، چگونه تغییر می‌کند و چطور می‌توان از آن برای ذخیره یا پردازش اطلاعات استفاده کرد.

اهمیت چنین کشف‌هایی همیشه در ساخت یک محصول فوری نیست. بسیاری از فناوری‌هایی که امروز بخش جدایی‌ناپذیر زندگی ما هستند، از آزمایش‌هایی شروع شدند که در زمان خود فقط یک کنجکاوی علمی به‌نظر می‌رسیدند. این کریستال نیز ممکن است یکی از همان مسیرهای



بدون طراحی مستقیم شکل می‌گیرد، در برابر تغییرات پایدار می‌ماند و می‌توان آن را با نور کنترل کرد.

این کشف فقط درباره یک کریستال خاص نیست؛ بلکه نشان می‌دهد مواد جامد می‌توانند رفتارهایی پیچیده‌تر از آنچه تصور می‌کردیم از خود نشان دهند. شاید در آینده، همین نگاه تازه به نحوه شکل‌گیری و کنترل ساختارهای درونی مواد، راه را برای فناوری‌هایی باز کند که امروز هنوز تصور دقیقی از آنها نداریم.

طولانی را آغاز کرده باشد.

یکی از حوزه‌هایی که می‌تواند از این مواد الهام بگیرد، محاسبات نورومورفیک است؛ تلاش برای ساخت کامپیوترهایی که به‌جای تکیه بر معماری سنتی صفر و یک، بیشتر شبیه شبکه‌های عصبی مغز عمل کنند. مغز اطلاعات را در یک ساختار پویا ذخیره می‌کند، شبکه‌ای که دائماً تغییر و خود را با تجربه‌های جدید سازگار می‌کند.

شبکه سه‌بعدی حوزه‌های الکتریکی در این کریستال، با داشتن حالت‌های پایدار اما قابل تغییر، می‌تواند نمونه‌ای از همین ایده باشد: ماده‌ای که ساختار داخلی آن فقط یک شکل ثابت نیست، بلکه می‌تواند حامل و پردازش‌کننده اطلاعات باشد. شاید این مسیر در نهایت به نسل تازه‌ای از حافظه‌ها و سخت‌افزارهای الهام‌گرفته از مغز تبدیل شود.

چرا این کشف می‌تواند آغاز یک مسیر تازه باشد؟

تاریخ فناوری فقط با نرم‌افزارها و الگوریتم‌های جدید تغییر نکرده است؛ بسیاری از بزرگ‌ترین جهش‌ها زمانی اتفاق افتاده‌اند که انسان ماده‌ای تازه با ویژگی‌هایی متفاوت پیدا کرده است. مواد جدید می‌توانند شیوه ساخت تراشه‌ها، ذخیره انرژی، انتقال اطلاعات و حتی طراحی فناوری‌های آینده را تغییر دهند.

کریستال جدید نیز شاید در آغاز یکی از همین مسیرها باشد. هنوز مشخص نیست این ساختار دقیقاً چه کاربردهایی پیدا خواهد کرد، اما نباید فراموش کنیم که دانشمندان با نوع تازه‌ای از سازمان‌یافتگی در یک ماده جامد روبه‌رو شده‌اند؛ ساختاری که

نظره های مشرق

بخش ۱۷ سایر فعالیتها در خارج از دانشگاه و شروع حوادث انقلاب اسلامی



ماه بود کاملاً تعطیل شده بود که استادان دانشگاه اصفهان در یک نشست بزرگ در دانشکده ادبیات تعطیلی دانشگاه را اعلام کردند . در آن نشست از سوی استادان دانشکده پزشکی من شرکت داشتم و در مورد آزادی و دموکراسی و مخالفت با دیکتاتوری شاه سخن گفتم . آن روزشاه در یک پیام رادیویی گفته بود صدای انقلاب مردم را شنیدم ، از این بعد فساد و اختلاف طبقاتی و غیره در ایران نخواهیم داشت ولی از استبداد و حکومت فردی خود سخنی نگفت .

از سوی دیگر در دانشکده علوم دانشگاه اصفهان در جریان زد خورد شدید یک ورزشکار از دانشکده دیگر کشته شده بود . برادر یکی از پزشکان هم در خارج از دانشگاه به ضرب گلوله یک سرباز در جریان تظاهرات کشته شده بود . شب ها در کوی استادان تظاهرات شبانه برقرار بود . جلسات مخفی در منازل تشکیل میشد و همه منتظر حوادث هر روزه ناگوار بودند .

سهم خود را بفروشد و در نتیجه من و سه نفر دیگر که به تهران رفته بودند ، سهام خود را به دیگر سهامداران بیمارستان به مبلغ کمتری فروختیم .

پلی کلینک سپاهان هم بسته شد و همگی مطب هایشان را به بیمارستان منتقل کردند . من هم یک مطب وسط شهر و نزدیک هتل شاه عباس رهن و اجاره کردم ، صبح ها در دانشگاه و بعد از ظهر ها در ان مطب مشغول کار شدم .

از سوی دیگر در اواخر سال ۱۳۵۶ در تظاهراتی که به طرفداری از ایت اله خمینی در قم برگزار شده بود به خشونت کشیده شده و جمعی کشته و زخمی و بازداشت شدند . بعد از ۴۰ روز تظاهراتی در تبریز با تعدادی کشته و زخمی اتفاق میافتد و باز در چهل کشته شدگان تبریز در کرمان و انگاه در اصفهان و مشهد و سایر شهرها . همچنین در گوشه و کنار شهر تهران . و اما مهمترین حادثه در شهریور ۱۳۵۷ در تهران پیش آمد که منجر به کشته شدن بیش از صد نفر گردید . این حادثه نقطه عطفی بود با انعکاس بسیار در سراسر ایران به ویژه در دانشگاه ها و مراکز علمی و محافل روشنفکری . قبلاً ۳ نفر از سران جبهه ملی در تهران طی نامه ای به دولت هشیار داده بودند که کشور در خطر است ، با ید آزادی ، حاکمیت ملی و حقوق بشر رعایت شود.

و اما در اصفهان ، بازار بزرگ شهر دو

بخش ۱۷ خاطرات
در بخش ۱۶ خاطرات به فعالیت های علمی در دانشگاه پرداختم . اکنون به سایر فعالیتها در خارج از دانشگاه و شروع حوادث انقلاب اسلامی . ساختمان بیمارستانی ۱۲۰ تخت خوابی خصوصی ما که سپاهان نامگذاری شده بود ، در سال ۱۳۵۵ به پایان رسید و آماده بهره برداری شد . در نتیجه از ۸ نفری که در پلی کلینک مشغول بودند ، در بیمارستان مطب دایر کردند و تمام وقت در انجا مشغول به کار شدند .

از طرفی سه نفر از سهام داران بیمارستان به تهران رفته و در انجا در یک پلی کلینک شریک شده بودند . یک نفر هم در خارج از بیمارستان عصر ها مطب داشت و در بیمارستان هم صبح ها کار میکرد . و اما تنها من بودم که در دانشگاه همچنان مانده بودم . طبق قرارداد با وزارت بهداشت اگر کسی از سهامداران بیمارستان در دانشگاه و سایر دوایر دولتی در استخدام و حقوق دریافت کند باید



Three American clergymen and a Washington, D.C., professor join in Islamic prayers at Tehran University in Tehran, Iran, on Friday, Dec. 28, 1979. Associated Press

روز عاشورا برگزار شد . ما در تهران و شاهد ان جمعیت بودیم . شاه شاپور بختیار عضو شورا و هیات اجرایی جبهه ملی را به نخست وزیری منصوب کرد و خود از ایران خارج شد . شورای جبهه ملی با نخست وزیری شاپور بختیار موافق نبود و در نتیجه فردی از شورا در کابینه او وارد نشد . شاه برای درمان سرطاننش به امریکا رفت و از آنجا به پاناما و سپس به مصر و در آنجا درگذشت .

۸ شهریور ۱۴۰۵ - ۲۸ اگست

حوالی برویم و به تظاهرات در ان جا ملحق شویم ، ولی من و چند نفر دیگر مخالفت کردیم و نرفتیم . بعدا هم مطلع شدیم دکتر طوسی رئیس دانشگاه ، اصفهان را ترک کرده به تهران رفته است . تظاهرات و راهپیمایی و زد و خورد کم و بیش روز ها ادامه داشت و حکومت نطاهبی شب ها از شهریور ماه همچنان برقرار بود .

در این اثنا همسر من ۹ ماهه حامله بود و هر لحظه ممکن بود نیمه شب درد حاملگی او شروع شود ، در نتیجه دکتر محمود صرام که ان موقع معاون آموزشی دانشگاه و متخصص مامایی و زنان بود به کمک درد مصنوعی در صبح روز دهم ایان برابر با اول نوامبر نگین سومین فرزند و دومین دخترم را به دنیا آورد ! .

آخرین تظاهرات ملیونی و راه پیمایی در تهران و

در ان موقع مدتی بود دکتر معتمدی رئیس دانشگاه به ریاست دانشگاه تهران منصوب و به جای او دکتر طوسی به ریاست دانشگاه اصفهان از تهران فرستاده شده بود . او با من در اداره کنگره درماتولوژیستهای ایران آشنا شده بود ، لذا من با سه نفر دیگر از استادان دانشکده پزشکی نزد او رفتیم تا از حوادث جاری در دانشگاه او را آگاه ویا او گفتگو و چاره جوئی کنیم و از نظرات او هم با خبر شویم . او بدون گفتگوی آرام و منطقی از همان ابتدا شروع به داد و فریاد کرد و دیگر اجازه صحبت به ما نمیداد . به نظر میرسید دچار توهم شده و فکر میکرد ما از انقلابیونی هستیم که میخواهیم او را با خود همراه کنیم ! . در نتیجه ما بدون نتیجه ای اطاق او را ترک کردیم .

من گزارش تماس با دکتر طوسی را هم در یک نشست از استادان دانشکده در بیمارستان ثریا (کاشانی امروز) به اطلاع همکاران رساندیم در ان جلسه برخی از حاضرین نظراتی ارائه کردند از جمله چند نفری پیشنهاد کردند به مسجدی در ان



همدلی و سیاست

17 اوت 2026



سیاست دانشی انسانی و آمیخته به نقص است و دقیقاً به این دلیل که با انسان‌ها سروکار دارد، پیچیده و آشفته است. سیاست در تمام بخش‌های زندگی ما جریان دارد: از تصمیم‌گیری درباره اقدامات بین‌المللی برای مقابله با تغییرات اقلیمی تا اقدامات ملی در حوزه‌های سلامت و آموزش، و حتی کتاب‌هایی که شوراهای محلی اجازه‌ی مطالعه‌ی آن‌ها در مدارس را صادر می‌کنند. از سیاست نمی‌توان گریخت. سیاست را می‌توان «عرصه‌ای مانند پارلمان و نهاد قانون‌گذاری دانست، یا «فرایند» و راهی برای پیشبرد امور جامعه. [1] در هر صورت، سیاست شامل نوعی «عهد» و «پیمان میان سیاستمداران و شهروندان است، [2] عهد و پیمانی مبنی بر اینکه سیاستمداران منافع مردم و مصلحت کشور را در اولویت قرار دهند. به راستی، اگر هدف سیاست بهبود زندگی ما نباشد، اصلاً چه معنا و ارزشی دارد؟

ارسطو در آثارش سیاست را وسیله‌ای برای ایجاد جامعه‌ای فضیلت‌محور می‌داند، جامعه‌ای که در آن همه‌ی شهروندان باید به‌عنوان بخشی از پیکره‌ی سیاسی مشارکت داشته باشند. [3] با این حال، سیاست اغلب به اندازه‌ی لازم مؤثر و کارآمد نیست.

سیاست می‌تواند منبعی برای القای حس تعلق و ایجاد جوامع منسجمی باشد که قادرند از عهده‌ی تغییر برآیند؛ یا به همان اندازه، می‌تواند به ابزاری برای ایجاد احساس بیگانگی و طرد و انزوای افراد تبدیل شود. به قول ماتیاس اشترولتس، سیاستمدار سابق اتریشی، «سیاست جایی است که در آن تصمیم می‌گیریم که چطور می‌خواهیم کنار هم زندگی کنیم.» [4] در جوامع دموکراتیک، این امر به معنای پذیرش تکثر و تنوع دیدگاه‌ها و منافع در نظام سیاسی است. با این حال، دموکراسی عاری از تنش نیست زیرا کارایی‌اش در گرو بحث، گفت‌وگو، درک متقابل و توانایی اتخاذ «تصمیم‌های جمعی، الزام‌آور و

مشروع» است. [5]

ما اغلب برای کنار آمدن با تفاوت‌هایمان به اندازه‌ی کافی مجهز نیستیم. بنابراین، ابتدا باید شرایط فعلی، ریشه‌ی مشکلات موجود و عوامل و نیروهای مؤثر را بشناسیم. سپس باید موانع تغییر و همچنین هزینه‌ها و محدودیت‌های احتمالی همدلی را بسنجیم. افزون بر این، باید تغییر را حاصل تلاشی جمعی بدانیم که وامدار یک شخص یا گروه خاص نیست، بلکه به مشارکت همگانی و بحث درباره‌ی ویژگی‌های جامعه‌ی مطلوب بستگی دارد. علاوه بر این، باید بر روش‌هایی غلبه کنیم که سیاست‌های تفرقه‌افکن با استفاده از آن‌ها جلوی پیشرفت را می‌گیرند و راه را بر گفت‌وگوهای حیاتی میان احزاب می‌بندند. همدلی ویژگی انحصاری چپ یا راست نیست؛ ما باید با تمام وجود بکوشیم تا به انسانیت طرف مقابل پی ببریم.

شرایط کنونی

در سطح بین‌المللی، با ناامنی و بلائیکلیفی روزافزون مواجه‌ایم. منازعه و درگیری میان کشورها در حال افزایش است، امری که ثبات نظم جهانی و ارزش‌های دموکراسی و آزادی را تهدید می‌کند. تغییرات اقلیمی نیز مشکلی حیاتی و همگانی است که دستیابی به راه‌حل‌های پایدار و سریع برای آن نه تنها مستلزم رهبری مؤثر بلکه محتاج

رویکردهایی فراگیر با مشارکت تمام ارکان جامعه است. دستیابی به چنین هدفی دشوار است.

در فضای سیاسی امروز، ما اغلب در چارچوب ساختارهایی رفتار می‌کنیم که موفقیت را در قالب بازی برد و باخت («حاصل‌جمع صفر») تعریف می‌کنند. در محیط سیاسی خصمانه‌ای که احزاب می‌خواهند به هر قیمتی پیروز شوند، چندان مجالی برای گفت‌وگو و تعامل لازم برای کلان‌نگری یا سازش و مصالحه باقی نمی‌ماند.

آنچه بر وخامت اوضاع می‌افزاید کمبود رهبران شجاع و دوراندیشی است که منافع مردم را در اولویت قرار دهند و جوامع را با آرامش و تدبیر از دل بحران‌ها عبور دهند. خلأ ناشی از این کمبود توسط کسانی پُر می‌شود که راه‌حل‌های کلیشه‌ای و سطحی ارائه می‌دهند. تعداد فوق‌العاده زیادی از سیاستمداران جوته‌اند و فقط به تب‌وتاب‌های زودگذر واکنش نشان می‌دهند و به جای دوراندیشی و راه‌حل‌های بلندمدت، مسکن‌های کوتاه‌مدت تجویز می‌کنند.

ما باید نگرش جامع‌تری به نیازهای خود داشته باشیم و بکوشیم تاب‌آوری جامعه را افزایش دهیم، آن هم نه فقط از نظر زیرساخت‌ها و پایه‌های اجتماعی (مثل نظام سلامت، مدارس و رفاه عمومی) بلکه از نظر فضای روانی جامعه و میزان اعتماد به سیاست، نهادها و یکدیگر.

ما باید بیش از پیش ظرفیتی را در خود پرورش دهیم که به لطف آن می‌توانیم در برابر بحران‌ها ایستادگی کنیم بی‌آنکه هویت و ارزش‌های خود را از یاد ببریم. بخش حیاتی این راه‌حل عبارت است از تقویت جوامع محلی و تعمیق حس تعلق. دستیابی به چنین هدفی آسان نیست.

به قول ماتیاس اشترولتس، سیاستمدار سابق اتریشی، «سیاست جایی است که در آن تصمیم می‌گیریم که چگونه می‌خواهیم کنار هم زندگی کنیم.»

در سطح ملی، مشکلات بزرگی وجود دارد که توانایی رهبران سیاسی برای ایجاد تغییرات پایدار یا مقابله با مشکلات بین‌المللی را محدود می‌کند. مسئله‌ی اساسی این است که بی‌اعتمادی به سیاستمداران تقریباً همه‌گیر شده است، تا جایی که آن‌ها معمولاً در قعر جدول رده‌بندی میزان اعتمادپذیری قرار می‌گیرند. [6] این بی‌اعتمادی بر احساس مردم نسبت به نهادهای خدمت‌رسانی و نمایندگان سیاسی‌شان اثر می‌گذارد و در نتیجه، متقاعد کردن جامعه درباره‌ی امکان تغییر و تلاش‌های لازم برای تحقق آن دشوارتر می‌شود. این امر می‌تواند به دوری جستن از فرایندهای سیاسی و بی‌تفاوتی بینجامد. حق اظهارنظر و مشارکت ما شهروندان در تعیین مسیر سیاسی کشور نباید صرفاً به زمان انتخابات محدود شود. بسیاری از داده‌ها نشان می‌دهد که مشارکت مستمر و فعال با میزان اعتماد به سیاستمداران و نهادهای رابطه‌ی مستقیمی دارد. [7]

در درون جوامع با نابرابری فزاینده دست در گریبان‌ایم. شکاف میان ثروتمندترین و فقیرترین اقشار جامعه در حال افزایش است و این امر پیامدهای سیاسی مهمی دارد. این تضاد به‌ویژه در رسانه‌های اجتماعی مشهود است؛ از یک سو میلیاردرها تحسین می‌شوند و از سوی دیگر، بسیاری از مردم شغل خود را از دست می‌دهند یا هشت‌شان گرو تُه‌شان است و دستمزدشان تا آخر ماه کفاف نمی‌دهد. چنین تفاوت‌های فاحشی در توزیع ثروت، تاروپود جوامع سالم را از هم می‌گسلد و بذره‌های کینه و سرخوردگی را می‌کارد. با این حال، کمتر سیاستمداری تمایل دارد که به این مشکل اساسی بپردازد؛ در

عوض، آن‌ها به اصلاحات سطحی بسنده می‌کنند و اهمیت عدالت و انصاف در سیاست‌های اقتصادی کشور را نادیده می‌گیرند. ما به گفت‌وگوی صادقانه‌تری درباره‌ی ثروت، نحوه‌ی توزیع آن، «حق مشروع» و انصاف نیاز داریم. سرمایه‌داری در شکل کنونی‌اش، بدون قیدوبندها و نظارت کافی، منافع مردم یا کره‌ی زمین را تأمین نمی‌کند. این نظام نه تنها عادلانه و اخلاقی نیست بلکه نابرابری‌ها را تشدید می‌کند و به دودستگی‌ها دامن می‌زند. گویی سرمایه‌داری به جای آنکه در خدمت نظام‌های دموکراتیک باشد هدایت آن‌ها را در دست گرفته است. اکنون ثروت‌های کلان و منافع عظیم تجاری به جای حمایت از دموکراسی، دستورکارهای سیاسی و اولویت‌ها را تعیین می‌کنند. [8] علاوه بر این، سرمایه‌داری سیری‌ناپذیر است و میل مداوم آن به تولید و سودآوری بسیار فراتر از آن است که قابل دوام، پایدار، یا از همه مهم‌تر، به نفع جامعه و محیط زیست باشد. برای تغییر این وضعیت باید آن دسته از الگوهای موفقیت که رشد و تولید ناخالص داخلی را معیار سنجش می‌دانند کنار گذاشت؛ شاید این شاخص ثروت کلی یک کشور را نشان دهد اما واقعیت روزمره‌ی نابرابری اقتصادی را پنهان می‌کند.

یکی از دلایل جذابیت و قدرت فزاینده‌ی رهبران پوپولیست این است که بسیاری از آن‌ها درباره‌ی دغدغه‌های اصلی مردم یعنی امنیت اقتصادی، مسکن، اشتغال و قیمت مواد غذایی سخن می‌گویند. در حالی که مخالفان آنان سرگرم برشمردن معایب شخصی پوپولیست‌ها هستند و درباره‌ی خطرات ظهور پوپولیسم هشدار می‌دهند، خود این رهبران بر افت سطح زندگی و بی‌ثباتی فزاینده‌ی وضعیت معیشتی تعداد روزافزونی از مردم تمرکز می‌کنند. این رهبران در داستان‌سرایی سیاسی مهارت دارند و می‌توانند نشان دهند که از ابعاد مشکلات مردم آگاه‌اند و طوری از بی‌فایده‌ی ساختار سیاسی برای مردم حرف می‌زنند که صریح‌تر و صادقانه‌تر از احزاب سنتی به نظر می‌رسد.

علاوه بر این، ما بیش از هر زمان دیگری منزوی شده و از جوامع پیرامون خود فاصله گرفته‌ایم. رسانه‌های اجتماعی، فناوری و جذابیت دنیاهای آنلاین، با آن ظاهر موجه‌شان، تا حدی

در ایجاد این وضعیت نقش دارند؛ اما خودمان هم در این میان مسئول‌ایم و باید دید که به چه چیزهایی بها داده‌ایم. این وضعیت به ساختار جامعه نیز بستگی دارد – به اینکه آیا جامعه زمان، منابع و فرصت‌های کافی برای تحکیم پیوندها در اختیار ما می‌گذارد یا نه. ساعت‌های کاری طولانی، دستمزدهای پایین، خستگی شدید و نابرابری‌های ساختاری عرضه را بر مردم تنگ کرده است. ثروت نیز می‌تواند انزوآفرین باشد و فرد را از واقعیت‌های روزمره‌ی زندگی دیگران دور کند؛ هرچند این نوع انزوا با آن ترس عمیق ناشی از ناتوانی در پرداخت اجاره‌خانه یا تأمین غذای فرزندان همراه نیست.

در مه ۲۰۲۲، دکتر ویوک مورثی، «جراح کل ایالات متحده‌ی آمریکا» (مسئول ارشد دولت در حوزه‌ی سلامت عمومی)، تنهایی را نوعی «بیماری همه‌گیر» خواند. مسئله فقط این نیست که آمریکایی‌ها بیش از گذشته منزوی شده‌اند و پیوندشان با جوامع محلی کاهش یافته است؛ سفرهای گسترده‌ی او به سراسر آمریکا نشان داد که این پدیده پیامدهای ناگواری برای سلامت فردی و اجتماعی دارد. داده‌های او حاکی از آن بود که تنهایی به «افزایش ۲۹ درصدی خطر ابتلا به بیماری‌های قلبی، افزایش ۳۲ درصدی خطر سکته، و افزایش ۵۰ درصدی احتمال ابتلا به زوال عقل در سالمندان» می‌انجامد. [9] علاوه بر این، تنهایی خطر مرگ زودرس را تا ۶۰ درصد بالا می‌برد و به اختلالات روانی و افسردگی دامن می‌زند. به نظر او راه‌حل عبارت است از پیوند اجتماعی، ارتباط با جوامع محلی، و حس تعلق خاطر:

«با توجه به پیامدهای ناگوار تنهایی و انزوا برای سلامت، ما باید ایجاد پیوندهای اجتماعی را در اولویت قرار دهیم، درست همان‌طور که مقابله با دیگر تهدیدهای حیاتی سلامت عمومی – نظیر تنباکو، چاقی، و اعتیاد – را در اولویت قرار داده‌ایم. ما می‌توانیم در کنار یکدیگر کشوری بسازیم که سالم‌تر، مقاوم‌تر، به‌هم‌پیوسته‌تر و کمتر تنها باشد.» [10]

آنچه بر وخامت اوضاع می‌افزاید کمبود رهبران شجاع و دوراندیشی است که منافع مردم را در اولویت قرار دهند و جوامع را با آرامش و تدبیر از دل بحران‌ها عبور دهند. خلاّ ناشی از این کمبود توسط کسانی پُر می‌شود که راه‌حل‌های کلیشه‌ای و سطحی ارائه می‌دهند.

این امر فراتر از راه‌حل‌های سلامت‌محور است زیرا مستلزم بازنگری در شیوه‌ی سیاست‌ورزی و نحوه‌ی تقویت ارتباطات و پیوندهایمان است.

بخشی از مشکل ناشی از این است که نمی‌توانیم دیگر اعضای جامعه را با خود برابر بدانیم. در سراسر آمریکا دودستگی میان کسانی که با یکدیگر اختلاف‌نظر دارند، افزایش یافته است. [11] آمریکا یکی از دوقطبی‌ترین کشورهای دموکراتیک است اما از این لحاظ منحصربه‌فرد نیست. [12] این پدیده هم «قطب‌بندی ایدئولوژیک» – مرزبندی بر اساس ترجیحات و ارزش‌های سیاسی – را شامل می‌شود و هم «قطب‌بندی عاطفی» – مرزبندی بر اثر احساس بی‌اعتمادی و بی‌علاقگی به دگراندیشان – را در بر می‌گیرد. [13] رهبران سیاسی می‌توانند به چنین احساساتی دامن بزنند، ناراضی‌های مردم را توجیه کنند و آن‌ها را به تقابل با همسایگان‌شان وادارند. با این حال، این دودستگی‌ها صرفاً معلول فقدان همدلی نیست و خود همدلی نیز می‌تواند به قطب‌بندی کمک کند زیرا افراد به سمت «گروه خودی» تمایل پیدا می‌کنند و بین اعضای این گروه و دیگران تمایز قائل می‌شوند. [14] چنین شکاف‌هایی جدید نیست؛ این تنش‌ها همواره یکی از مضامین پایدار سیاست بوده و در گذشته اغلب با خشونت بیشتری همراه بوده است. با وجود این، برای مقابله با روندهای مخرب کنونی و تفرقه‌افکنی در سیاست، باید در هنر گفت‌وگو، گوش سپردن به نظرات متفاوت و ارج نهادن به کرامت انسانی ماهرتر شویم. این کار زمانی دشوارتر می‌شود که بیش از حد از یکدیگر و از جوامع محلی خود جدا و منزوی شده باشیم. اکنون به جای کنجکاوی، بیش از پیش بر جهان‌بینی خود پافشاری می‌کنیم. ما از زبان و سواد عاطفی لازم برای مواجهه با ناملایمت‌ها و هضم تفاوت‌ها بی‌بهره‌ایم.

هزینه‌های تحول

چنین تغییری بدون هزینه و مرارت رخ نمی‌دهد. در فضای سیاسی حاکم، همدلی با طرف مقابل برای بسیاری از مردم دشوار به نظر می‌رسد زیرا همدلی صفتی است که اغلب در هنگام درگیری و افزایش تنش‌ها به سرعت رنگ می‌بازد.

همدلی در سطحی بنیادی و شخصی، به شدت دشوار است. همین امر سبب می‌شود که مایل به پذیرش تمام‌عیارش نباشیم. ما به باورهای مسلّم خود علاقه داریم: دوست داریم که احساس کنیم جهان‌بینی‌مان درست، عادلانه و برحق است و دیگران در اشتباه یا گمراهی‌اند. همدلی ما را وامی‌دارد تا با این واقعیت مواجه شویم که دنیا می‌تواند برای دیگران فوق‌العاده متفاوت باشد. همدلی صرفاً به معنای فهم درد و رنج دیگران نیست، بلکه همچنین به معنای فهم منطق حاکم بر باورهایشان و درک مفروضاتی است که با پیش‌فرض‌های ما ناسازگار به نظر می‌رسد. ما با یادآوری «دیگربودگی» دیگری، به دیگربودگی خویش آگاه می‌شویم و این می‌تواند فهم ما از «خود» را به چالش بکشد.

نایومی هُد، استاد روابط بین‌الملل، برخی از هزینه‌های همدلی را «معرفت‌شناختی، شناختی، عاطفی، مادی و ملموس» می‌داند؛ این هزینه‌ها به هویت، حس تعلق به گروه، افکار، احساسات و درک ما از «خود» ربط دارند. [15] این امر به‌ویژه در هنگام درگیری صادق است، یعنی زمانی که دعوت به همدلی با دشمن برای رهبران از نظر سیاسی دشوار و حتی خطرناک است. وقتی که رهبری با دشمنان خود تعامل می‌کند، معمولاً دیگران به رویکرد سازش‌کارانه‌ی نوئل چمبرلین در قبال آدولف هیتلر در سال ۱۹۳۸ اشاره می‌کنند تا بدین ترتیب ضعف ناشی از تعامل با متجاوزان و امتیازدهی به آنان را به باد انتقاد بگیرند. با این حال، پرداخت چنین هزینه‌هایی فقط به رهبران محدود نمی‌شود. برای عموم مردم تغییر عقیده درباره‌ی فرد یا گروهی که پیش‌تر نسبت به آنان حس خصومت داشته‌اند، بسیار دشوار است. تحقق این امر، مستلزم تحولی اساسی در کل جامعه است و ناگزیر تنش‌زا خواهد بود.

با وجود این، تلاش برای فهم نظرات دیگران – به منظور بررسی فرصت‌هایی برای اجتناب از منازعه یا یافتن زمینه‌هایی برای همکاری –

هرگز به معنای تأیید دیدگاه‌های آنان نیست.

با این همه، همدلی با موانع فراوانی روبه‌روست. رالف کی. وایت، روان‌شناس سیاسی، عوامل بازدارنده‌ای را شناسایی کرده است که از میان آن‌ها می‌توان به تقلیل موقعیت‌های پیچیده به روایت‌های ساده، و دوگانه‌سازی‌های مبتنی بر راه‌حل‌های سیاه و سفید اشاره کرد. هنگامی که سیاست ما مبتنی بر پاسخ‌های شسته‌رفته اما فریبنده باشد، تشخیص ظرایف و پیچیدگی‌های لازم برای همدلی مؤثر دشوارتر خواهد شد. [16] رومن کرزناریک چهار مانع را برمی‌شمارد: پیش‌داوری، فرمانبرداری (کورکورانه)، فاصله و انکار. [17] ما می‌توانیم آگاهانه واقعیت‌ها را نادیده بگیریم یا اجازه دهیم که پیش‌فرض‌ها و سوگیری‌هایمان واقعیت‌ها را مخدوش کنند. علاوه بر این، نزدیکی ما به رویدادها یا تمایل به فرار از واقعیت می‌تواند دستیابی به همدلی را بیش از پیش دشوار کند.

پل بلوم، استاد روان‌شناسی دانشگاه ییل، در کتاب بحث‌انگیز خود با عنوان **علیه همدلی**، می‌گوید که همدلی می‌تواند از طریق خلق داستان‌های تأثیرگذار انسانی به ایجاد «سلسله‌مراتب توجه» بینجامد، امری که ما را از طیف گسترده‌تری از مسائل مبرم غافل می‌سازد. [18] توجه مفرط به سرگذشت صرفاً یک کودک مبتلا به بیماری لاعلاج، این خطر را به همراه دارد که صدها کودک دیگر محتاج مراقبت‌های فوری را نادیده بگیریم و در نتیجه، تصمیم‌گیری‌های کلان و اولویت‌بندی منابع را دچار سوگیری و انحراف کنیم. او در عوض، «شفقت عقلانی» را پیشنهاد می‌کند که گرچه همچنان ریشه در توجه و مراقبت دارد اما مستلزم نگاهی عینی‌تر و بی‌طرف‌تر به به‌روزی اجتماعی است. [19] پژوهشگر دیگری به اسم فریتس برایتهاوت نیز به نحو مشابهی بر وجوه منفی این مفهوم دست می‌گذارد. او به‌رغم تصدیق این واقعیت که همدلی بخشی جدایی‌ناپذیر از وجود انسان است، خاطرنشان می‌سازد که تکیه بر آن همیشه مفید نیست و گاه می‌تواند به «از خود بی‌خودشدگی»، تفکر سیاه و سفید دوقطبی یا حتی «همدلی خون‌آشام‌گونه» (ای بینجامد که صرفاً به نفع شخص همدلی‌کننده است و نه طرف مقابل. [20])

همدلی صرفاً به معنای فهم درد و رنج دیگران نیست، بلکه همچنین به معنای فهم منطق حاکم بر باورهایشان و درک مفروضاتی است که با پیش‌فرض‌های ما ناسازگار به نظر می‌رسد. ما با یادآوری «دیگربودگی» دیگری، به دیگربودگی خویش آگاه می‌شویم و این می‌تواند فهم ما از «خود» را به چالش بکشد.

علاوه بر این، همدلی به همان اندازه که می‌تواند به تغییر کمک کند، مشکلاتی واقعی را نیز پدید می‌آورد. همدلی می‌تواند نابرابری قدرت را تداوم بخشد. اگر همدلی از سوی فردی قدرتمندتر نسبت به افرادی ضعیف‌تر ابراز شود بی‌آنکه او به نابرابری قدرت توجه کند یا مایل به تغییر نابرابری باشد، ابراز همدلی ممکن است قیّم‌آبانه یا تحقیرآمیز به نظر برسد و در نتیجه تفاوت‌ها و سلسله‌مراتب را بیش از پیش تشدید کند. کارولین پدول نشان می‌دهد که تمرکز بر همدلی می‌تواند سبب شود که از توجه به محدودیت‌های آن غافل شویم: «همدلی به همان اندازه که پیونددهنده است، می‌تواند فاصله ایجاد کند؛ همان‌قدر که به دیگری جلوه‌ای انسانی می‌بخشد، می‌تواند او را از کرامت انسانی محروم کند؛ به همان اندازه که متحول می‌سازد، می‌تواند تثبیت‌کننده باشد؛ و همان‌قدر که رهایی‌بخش است، می‌تواند مایه‌ی اسارت باشد.» [21] مفهوم همدلی می‌تواند معیارهای مراقبت را تعیین کند و مشخص نماید که چه کسی در خور همدلی است. با این حال، هر مفهومی می‌تواند کاربردهای متفاوتی داشته باشد. قدرت می‌تواند برای ارتقای جایگاه مردم یا برای سرکوب آن‌ها به کار رود. امنیت می‌تواند به معنای انجام اقداماتی برای تقویت یکپارچگی، انسجام و همبستگی اجتماعی باشد، یا اینکه به ایجاد دیوارها، دروازه‌ها و دوربین‌های نظارتی مشروعیت ببخشد. همدلی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

موانع دیگری نیز در برابر تغییر وجود دارد. این احساس که راه و رسم کنونی سیاست‌ورزی ما رو به زوال است، می‌تواند حاکی از چیزی باشد که لورن برلانت، پژوهشگر و نظریه‌پرداز فرهنگی آمریکایی، آن را «خوش‌بینی بی‌رحمانه» می‌خواند،

[22] وضعیتی که در آن، امید به زندگی بهتر می‌تواند با احساس آسودگی خاطری همراه شود که از خود «انسداد» مانع از تغییر نشئت می‌گیرد.

به همین ترتیب، بی‌تفاوتی — این احساس که هیچ‌چیز تغییری ایجاد نخواهد کرد و هرگونه اقدامی بی‌فایده است — می‌تواند زمینه‌ساز فرسودگی و سرخورده‌گی شود که از همدلی جلوگیری می‌کند. بی‌تفاوتی لزوماً معلول بی‌اعتنایی یا انفعال افراد نیست بلکه می‌تواند حاصل دلسوزی بیش از حد و وقوع تغییرات ناچیز باشد. خستگی از همدلی و شفقت زمانی رخ می‌دهد که با مشکلات کمرشکن و گوناگونی مواجه باشیم و انرژی یا منابع کافی برای مقابله با آن‌ها را در اختیار نداشته باشیم. [23] این باور که کاری از دست کسی برنمی‌آید و نظام‌های موجود تغییرناپذیر و «بهترین حالت ممکن» هستند، به سرخورده‌گی سیاسی دامن می‌زند و مانع از پویایی لازم برای خلق چیزی نو می‌شود. بی‌تفاوتی می‌تواند به سکون و کناره‌گیری بینجامد و دستیابی به تغییر را دشوارتر سازد. بی‌تفاوتی حس کنج‌کاو را هم از بین می‌برد — «چه فایده‌ای دارد؟» — و به احساس بی‌هودگی دامن می‌زند و میل و توانایی ما برای تجسم و خلق آینده‌ای بهتر را محدود می‌سازد.

تغییر حاصل تلاشی جمعی است

همدلی در سیاست مستلزم نوعی انتزاع است. این امر صرفاً به همدلی در سطح میان‌فردی یا در میان اعضای جامعه‌ی محلی محدود نمی‌شود. وقتی از شما به‌عنوان شهروند می‌خواهند که با مشکلات دانش‌آموزان محروم از ناهار، پرستاران پرکار با حقوق ناچیز و استراحت‌های کوتاه، کارگران صنعتی خواستار بهبود شرایط محیط کار یا مردم کشورهای که برای مقابله با قحطی و سیل به منابع فوری نیاز دارند همدلی کنید، در واقع از شما دعوت می‌شود تا به افرادی که نمی‌شناسید اهمیت دهید و منافع و رفاه خود و جامعه را درهم‌تنیده با منافع و رفاه آنان بدانید. این یکی از ویژگی‌های اصلی دنیای سیاست است. سیاستمداران و چهره‌های برجسته مردم را به حمایت از امور خاصی مثل اشتغال، مسکن و حقوق بازنشستگی فرا می‌خوانند تا تخصیص منابع، بودجه‌بندی یا تغییر

اولویت‌ها برای حل یا کاهش این معضلات آسان‌تر شود. در نتیجه، همان‌طور که سی. دنیل بتسون و دیگران گفته‌اند، همدلی برای خیر جمعی می‌تواند ما را بر سر دوراهی قرار دهد. [24] تعادل میان نفع فردی و نفع جمعی و مرز میان آن‌ها کجاست؟ پاسخ دادن به این پرسش محتاج مذاکره و مصالحه در فضای عمومی است.

اصطکاک میان نفع فردی و دلسوزی برای دیگران یکی از عواملی است که پرورش همدلی را دشوار می‌سازد. محدودیت منابع و سرخورده‌گی از توانایی سیاست برای ایجاد تغییرات واقعی سبب می‌شود که محافظت از منافع شخصی برای مردم و سیاستمداران به یک اندازه جذاب‌تر و ضروری‌تر از خیر جمعی به نظر برسد. افزون بر این، گذار به سیاستی مبتنی بر همدلی بدون هزینه نخواهد بود و هزینه‌های کوتاه‌مدتی را به ما تحمیل خواهد کرد، حتی اگر در بلندمدت منافع بالقوه‌ای داشته باشد. بنابراین، چگونه می‌توان انگیزه‌ی همدلی را در جامعه ایجاد کرد؟ چطور می‌توان طرز فکر و ذهنیت‌ها را تغییر داد؟

باید آگاهی عمومی افزایش یابد و بفهمیم که زندگی و به‌روزی‌مان به استحکام جوامع و تکتک ما وابسته است. [25] دیگر نمی‌توان سیاست را «بازی برد-باخت» دانست؛ در عوض، باید بر انسانیت مشترک و کرامت ذاتی همگان تمرکز کنیم. چنین مفهومی در قانون بسیاری از قانون‌های اساسی ملی قرار دارد. [26] هرچند شاید کرامت مفهومی «مبهم و تفسیرپذیر» به نظر برسد [27] اما بر ارزش ذاتی هر فرد تأکید می‌کند و بدین ترتیب به همه‌ی اعضای جامعه ارزش و رسمیت می‌بخشد. [28] به رسمیت شناختن کرامت همگانی می‌تواند مانع از «انسانیت‌زدایی» از دیگران شود، پدیده‌ای که خود سدی در برابر همدلی است. برای تحقق این آرمان باید در هنگام سخن گفتن درباره‌ی کسانی که با آن‌ها اختلاف نظر داریم از تحقیر و کم‌ارزش یا کم‌اهمیت جلوه دادن آنان خودداری کنیم و انسانیت ذاتی‌شان را ارج نهیم. پایبندی به این اصول به‌ویژه برای رهبران سیاسی بسیار ارزشمند است زیرا آنان می‌توانند به الگوی پایبندی به نزاکت و احترام در فضاهای سیاسی تبدیل شوند.

گوش‌سپردن واقعی به نظرات متفاوت و تقویت گفت‌وگوهای سازنده‌ای که به همه‌ی طرف‌ها حس دیده و شنیده‌شدن ببخشد، می‌تواند به چنین تحولی کمک کند.

یافته‌های علمی نشان می‌دهد که همدلی را می‌توان از طریق تمرین، تقویت کرد و بهبود بخشید. [29] همدلی را می‌توان آموزش و ارتقا داد. [30] ظرفیت ما برای همدل‌تر شدن تا حدی به همان چیزی بستگی دارد که کارول دوئک آن را «ذهنیت معطوف به رشد» می‌نامد، [31] به این معنا که ما به یادگیری، رشد و بهبود خود تمایل داریم. با وجود این، همدلی می‌تواند متغیر و وابسته به شرایط باشد؛ همان‌طور که جمیل زاکی می‌گوید، میزان همدلی ما درست مثل صدایمان قابل کم و زیاد شدن است. [32]

این باور که کاری از دست کسی برنمی‌آید و نظام‌های موجود تغییرناپذیر و «بهترین حالت ممکن» هستند، به سرخوردگی سیاسی دامن می‌زند و مانع از پویایی لازم برای خلق چیزی نو می‌شود.

همدلی نوعی منش اخلاقی و شیوه‌ی ایجاد ارتباط و تعامل با دیگران است و اعضای جامعه را به یکدیگر پیوند می‌دهد و گفت‌وگو میان رهبران سیاسی و شهروندان را تسهیل می‌کند. همدلی ابعاد اجتماعی مهمی دارد. [33] به لطف افزایش آگاهی برخاسته از همدلی، صاحبان قدرت ترغیب می‌شوند تا به تجربه‌ی دیگران از دنیا و همچنین تأثیر سیاست‌هایشان بر زندگی روزمره‌ی مردم بیندیشند و این مسئله را بهتر بفهمند. همدلی فضای سیاسی را گسترش می‌دهد، به تعداد بیشتری فرصت می‌دهد تا اظهارنظر کنند و باعث جلب توجه به دیدگاه‌های گوناگون می‌شود. در نتیجه، همدلی می‌تواند در فعالیت‌های حیاتی معطوف به بهبود عدالت اجتماعی نقش مؤثری ایفا کند. [34]

مفهوم همدلی از نظر اخلاقی مهم است. درک تفاوت‌ها و نگرستن به جهان از دریچه‌ی چشم دیگران، ما را وامی‌دارد تا درباره‌ی هویت و ارزش‌های خود تأمل کنیم و به این بیندیشیم که اعمال، رفتار و انتخاب‌هایمان چه تأثیری بر زندگی

دیگران دارد. [35] این مفهوم در عرصه‌ی سیاست ما را با این پرسش مواجه می‌کند که چه دینی به یکدیگر داریم؟ بنابراین، همدلی جزئی تفکیک‌ناپذیر از یک قرارداد اجتماعی مناسب و کارآمد است [36] و سازوکاری را برای مدیریت روابط دولت، مردم، نهادها و سازمان‌های تشکیل‌دهنده‌ی جامعه فراهم می‌کند. همدلی نه تنها حقوق بلکه مسئولیت‌های ما را نیز مشخص می‌کند و بر تلاش و سرمایه‌گذاری جمعی لازم برای تحقق جامعه‌ای سرزنده، پویا و کارآمد تأکید می‌ورزد. تلاش برای تعمیق همدلی، پرسش انگیزه‌بخش و مفیدی را پیش روی ما می‌گذارد؛ چگونه می‌توانیم یکدیگر را بهتر بفهمیم و برای ایجاد تغییرات سیاسی سازنده به یکدیگر کمک کنیم؟ پرسش‌های دیگری هم وجود دارد: ما به آینده‌ی خود چه دینی داریم و چطور می‌توان همدلی را چنان نهادینه و پایدار ساخت که رویکردی صرفاً گذرا نباشد؟

در آفریقای جنوبی مفهوم «اوبونتو» بیانگر حس همبستگی و پیوند متقابل در جامعه است. اوبونتو فقط واژه‌ای در زبان‌های زولو و خوسا نیست بلکه نوعی فلسفه است. این فلسفه انسانیت مشترک ما را در کانون توجه قرار می‌دهد و در عبارت زولوی «اومونتو نگومونتو نگابانتو» تجلی می‌یابد، یعنی «انسان به واسطه‌ی دیگر انسان‌ها انسان می‌شود». [37] این مفهوم بر احترام و کرامت مردم تأکید می‌کند و مروج همزیستی مسالمت‌آمیز، گفت‌وگو و هماهنگی در تعاملات ماست. بر اساس این دیدگاه، رفاه جمعی بهتر از منفعت فردی است. این نگرش پس از دوران آپارتاید مبنای تشکیل «کمیسون حقیقت و آشتی» در آفریقای جنوبی شد. واژه‌ی زولوی دیگری به نام «ساووبونا» به معنای «من تو را می‌بینم»، به این معناست که باید ارزش و کرامت ذاتی دیگران را به رسمیت شناخت.

ایده‌های جمعی معطوف به همدلی، پیوند و حس تعلق تا حدی ثمره‌ی عواطف و نگرش حسی ما به یکدیگر، تجربیات و شرایط کنونی است. در سیاست و جامعه اغلب بیش از هر چیز به «عقل» بها می‌دهند، گویی ما صرفاً موجوداتی اندیشمند و قادر به واقع‌بینی عاری از احساس هستیم. ما به خویشتن‌داری در برابر غلیان احساسات تشویق می‌شویم و اغلب

از زبان و تعبیر مناسب برای شرح و تفسیر احساسات خود و اهمیت آن‌ها بی‌بهره‌ایم. با این حال، افراط در عقل‌گرایی می‌تواند به اندازه‌ی افراط در احساسات زیان‌بار باشد. عقل‌گرایی مفرط می‌تواند به تحلیل‌های سود-هزینه و معیارهای متصلبی برای سنجش موفقیت بینجامد که تجربیات پیچیده‌ی انسانی را به میزان سودآوری، بهره‌وری یا اهداف کمی تقلیل می‌دهد، آن هم بدون توجه کافی به این که مردم چه احساسی دارند و این احساس چگونه بر بهروزی یا ظرفیت ما برای شکوفایی تأثیر می‌گذارد.

عواطف جزء ذاتی و حیاتی زندگی انسان‌اند. عواطف تعیین می‌کنند که چه چیزی را ارزشمند بشماریم و ما را به اقدام و عمل سوق می‌دهند. [38] همان‌طور که مارتا نوسبام می‌گوید، احساسات می‌تواند «پیامدهای گسترده‌ای برای حرکت ملت به سوی اهدافش داشته باشد» و به حس تعلق خاطر و هویت ملی جان تازه‌ای ببخشد یا شکاف‌های جدیدی را ایجاد و تقویت کند و به تنش‌ها دامن بزند. [39]

سیاست در میان ما اغلب بیش از آن که متأثر از منافع عقلانی‌مان باشد به آنچه از نظر احساسی برایمان مهم جلوه می‌کند بستگی دارد. افرادی که در شرایط اقتصادی و اجتماعی متزلزل‌تری قرار دارند، اغلب به احزابی رای می‌دهند که سیاست‌هایشان از نظر عقلانی به زیان آن‌هاست، سیاست‌هایی مثل کاهش مالیات ثروتمندان، کاهش کمک‌هزینه‌ها و خدمات دولتی، یا خصوصی‌سازی نظام سلامت. چرا؟ چون دیگر سیاست‌های این احزاب با احساسات آن‌ها درباره‌ی مسیر حرکت کشورشان، بیم‌ها و امیدهایشان و حس هویت و ارزش‌هایشان همخوانی دارد.

آنچه جوامع و تعاملات اجتماعی ما را هدایت می‌کند عواطف، احساسات جمعی و سرمایه‌گذاری مشترک در غرور، خشم، شادی، اندوه یا اضطراب است. در واقع، «برخی از عمیق‌ترین شکل‌های همدلی بر اساس تجربه‌های مشترک درد، اضطراب و فقدان شکل می‌گیرد». [40] این احساسات اغلب ما را به همبستگی بر اساس تجربیات مشترک سوق می‌دهد و فرصت‌هایی را برای خلق معنای مشترک فراهم می‌سازد.

برخی از عمیق‌ترین شکل‌های همدلی بر اساس تجربه‌های مشترک درد، اضطراب و فقدان شکل می‌گیرد

این احساسات، به‌ویژه وقتی شدید باشد، ممکن است «ماندگار» یا مُسری شود. [41] دیگران می‌توانند احساسات خود را به ما منتقل کنند، حال‌وهوای جامعه می‌تواند بر ما اثر بگذارد و ما هم می‌توانیم به رویدادهای جاری و افکار عمومی واکنش نشان دهیم. این فرایندها تا حدی می‌تواند به صورت خودجوش از درون جامعه نشئت بگیرد، هرچند عمیقاً متأثر از تمامی انواع رسانه‌هاست؛ رهبران نیز می‌توانند هدایت این جریان‌ها را به دست گیرند و به نحوه‌ی واکنش ما به شرایط پیرامونی شکل دهند. هر کسی که در اجرای زنده‌ی موسیقی، جشنواره‌ها یا رویدادهای ورزشی حضور داشته است، با حس واگیردار تعلق خاطر و احساسات مشترک در هنگام شنیدن یک ترانه‌ی حماسی یا مشاهده‌ی پیروزی مهیج یا شکست تحقیرآمیز یک تیم ورزشی آشناست. احساسات به شیوه‌های گوناگون در میان مردم جاری می‌شود و گسترش می‌یابد و بدین ترتیب بر استنباط و تفسیر آن‌ها از رویدادها تأثیر می‌گذارد. در نتیجه، این احساسات می‌تواند به «ایجاد عاملیت سیاسی»، تقویت حس قدرت یا استقبال مردم از ایده‌ها، و همچنین توانایی آن‌ها برای تأثیرگذاری بر رویدادها یا ایجاد تغییر کمک کند. [42]

سیاستمداران می‌توانند بر احساسات ما تأثیر بگذارند و به «همدلی» به‌عنوان نوعی واکنش جمعی مشروعیت ببخشند. آن‌ها به همین اندازه می‌توانند مانع همدلی شوند، آن را تحقیر کنند و نوعی ضعف یا تسلیم در برابر «دیگری» جلوه دهند. به همین دلیل است که گفتار و کردار فعالان عرصه‌ی سیاست تا این حد اهمیت دارد؛ مهم است که آن‌ها درباره‌ی مردم چطور سخن می‌گویند، چه ارزش‌هایی را ترویج می‌کنند و چه ارزش‌هایی را خوار می‌شمارند. سیاستمداران می‌توانند از طریق گفتار و رفتارشان تعیین کنند که چه چیزهایی مجاز و ممکن است. این امر به تصور ما از آنچه می‌توانیم و باید انجام دهیم، شکل می‌دهد. به همین ترتیب، هنگامی که سیاستمداران به مردم بها می‌دهند و به آنان توجه

می‌کنند، به همدلی در جامعه میدان می‌دهند.

با این حال، این مسیری یک‌طرفه یا فرایندی صرفاً بالا به پایین نیست. در دموکراسی‌های پویا جامعه‌ی مدنی و رسانه‌ها نیز به همان اندازه به رهبران فضا و آزادی عمل می‌دهند تا خود را سازگار کنند، شجاعت بیشتری به خرج دهند و با اتکا به پشتوانه‌ای محکم دیدگاه خود را ارائه کنند. سیاستمداران در چارچوب آنچه در گفتمان سیاسی ممکن، مقبول و مشروع به شمار می‌رود رفتار می‌کنند.

جامعه‌ی مدنی و رسانه‌ها می‌توانند این چارچوب را گسترش دهند و فضا را برای رویکردهای متفاوت مهیا سازند. در این صورت، سیاستمداران با اطمینان بیشتری احساس می‌کنند که از حمایت کافی برخوردارند — هرچند در دنیایی بی‌عیب‌ونقص، آرمان‌های سیاسی را نباید بر اساس نتایج نظرسنجی‌ها تغییر داد.

حال سؤال این است که سیاستمداران و تشکلهای جمعی چگونه می‌توانند وضعیت موجود را دگرگون سازند؟ افزایش «سواد عاطفی» و «انعطاف‌پذیری عاطفی» نقشی حیاتی در تحقق این امر دارد. [43] ما با آگاهی از احساسات خود و دیگران و درک ریشه‌های آن می‌توانیم احساس ارتباط، شفقت یا دلسوزی را تقویت کنیم و واکنشی مؤثرتر به دیگران نشان دهیم. بدین ترتیب، می‌توان همدلی را «فعالانه پرورش داد و جامعه‌ای پذیراتر، خشونت‌پرهیزتر و پویاتر ایجاد کرد.» [44]

علاوه بر این، سیاست باید حاکی از نوعی «چشم‌انداز جمعی» و «خیر همگانی» باشد و به ما بفهماند که دستیابی به خیر جمعی مستلزم چه فداکاری‌ها و سازش‌هایی است. در این میان، «داستان‌سرایی» و روایت‌پردازی اهمیتی حیاتی دارد. سیاست همواره فرایندی آمیخته به «داستان‌سرایی» بوده است — نوعی مذاکره و گفت‌وگو بر سر این که چطور به هویت خود در مقام جامعه و ملت معنا ببخشیم. این داستان‌ها به ما می‌گویند که چه چیزهایی را ارزشمند بشماریم، توجه و دلسوزی خود را به چه اموری معطوف کنیم و سرمایه و منابع سیاسی‌مان را کجا به کار

گیریم. گاه این داستان‌ها به قیمت آسیب رساندن به یک گروه دیگر تمام می‌شود و گاه بیش از حد ساده‌انگارانه و انحصارطلبانه است. همدلی به ما فرصت می‌دهد تا داستان‌های متفاوتی تعریف کنیم، داستان‌هایی شمول‌گراتر، فراگیرتر و توانمندسازتر که از امید و همبستگی سخن می‌گوید، نه از ترس و تفرقه — داستان‌هایی که ما را برمی‌انگیزد تا دیگران را هم در دایره‌ی افکار و احساسات خود بگنجانیم. برای مقابله با یأس و سرخوردگی حاکم بر فضای کنونی باید داستان‌های بهتری درباره‌ی هویت و آرزوهای خود برای آینده تعریف کنیم. این داستان‌ها باید هم‌زمان با ترسیم ابعاد گسترده‌ی مشکلات، راه‌هایی را نیز برای گره‌گشایی از آن‌ها ارائه دهد. ما باید با یکدیگر همکاری کنیم و از تجربیات گوناگون یکدیگر بهره‌بریم تا بر غنا و تاب‌آوری سیاست و جوامع خود بیفزاییم.

**برای مقابله با یأس و سرخوردگی
حاکم بر فضای کنونی باید
داستان‌های بهتری درباره‌ی
هویت و آرزوهای خود برای آینده
تعریف کنیم. این داستان‌ها باید
هم‌زمان با ترسیم ابعاد
گسترده‌ی مشکلات، راه‌هایی را
نیز برای گره‌گشایی از آن‌ها ارائه
دهد.**

همدلی در قالب یک طیف

هر یک از ما ذاتاً طیف مشخصی از همدلی داریم. بسته به عواملی مثل پیشینه، محیط رشد و تربیت، جایگاه اقتصادی-اجتماعی، موقعیت فعلی، درک از خویش‌شن و میراث فرهنگی‌مان، ممکن است به طور طبیعی با بعضی افراد بیش از دیگران احساس همدلی کنیم. اینکه به چه چیز و چه کسی اهمیت می‌دهیم و با آن همدلی می‌کنیم، گرایش و هویت سیاسی ما را شکل می‌دهد. کسانی که بیش از هر چیز به حفظ ارزش‌های سنتی خانواده و عدم مداخله‌ی دولت در اقتصاد و جامعه اهمیت می‌دهند بیشتر به جناح راست تمایل دارند، در حالی که مدافعان محیط زیست بیشتر به احزاب سبز گرایش می‌یابند. کسانی که به حقوق حیوانات علاقه دارند، ممکن است از احزاب کوچک‌تری حمایت کنند که به این مسائل بها می‌دهند.

در واقع، طیف دلبستگی و تعلق خاطرمات تعیین می‌کند که به چه موضوعاتی توجه کنیم و علاقه نشان دهیم. ما می‌توانیم این طیف را گسترش دهیم، اما چنین کاری اغلب مستلزم تلاشی آگاهانه‌تر و سنجیده‌تر است و به صرف وقت و انرژی برای فراتر رفتن از حاشیه‌ی امن و دانسته‌هایمان احتیاج دارد. و این، در نهایت، همان هدف همدلی در عرصه‌ی سیاست است.

انکار توانایی دیگران، به‌ویژه مخالفان سیاسی‌مان، در ابراز همدلی می‌تواند به شکل‌گیری گفت‌وگوی لازم برای تغییر آسیب برساند. این کار باور آن‌ها به تعهد و ارزش اخلاقی‌شان را کم‌اهمیت جلوه می‌دهد، چهره‌ای سنگدل یا نامهربان از آنان ترسیم می‌کند و ما را از توجه به پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های حاکم بر فضای سیاسی باز می‌دارد. همه‌ی ما باید بکوشیم تا بر اساس استدلال با دیگران گفت‌وگو کنیم و از مغالطه‌ی حمله‌ی شخصی پرهیزیم.

ممکن است ما به شکل‌های متفاوت و با اشخاص و گرایش‌های سیاسی مختلفی ابراز همدلی کنیم اما اگر به جای تمرکز بر هویت‌ها و ایدئولوژی‌های افراد، درباره‌ی مسائل واقعی - نظیر مالیات، حمل‌ونقل، دسترسی به خدمات درمانی و قیمت سوخت - گفت‌وگو کنیم، می‌توانیم به شیوه‌ای مؤثرتر و فراتر از خط‌کشی‌های سیاسی از این توانایی بهره‌بریم. برای مثال، با تمرکز بر آنچه مردم «می‌خواهند» - «و نه آنچه نمی‌خواهند» - می‌توانیم نقاط اشتراک و ارتباط را پیدا کنیم. پتر کولمن، استاد روان‌شناسی و علوم تربیتی در نیویورک، با انجام آزمایش‌هایی درباره‌ی مسائل مناقشه‌انگیزی مثل سقط جنین دریافت که وقتی افراد فرصت دارند که با مخالفان خود گفت‌وگو کنند، با استدلال‌های آنان آشنا شوند و به دلسوزی‌شان پی ببرند، هرچند لزوماً تغییر عقیده نمی‌دهند اما دشمنی‌شان کاهش می‌یابد و یافتن راه‌حل‌های سازنده‌تر آسان می‌شود. [45] این کار همچنین سبب می‌شود که بر خود مشکل تمرکز کنیم و اقداماتی را برای دستیابی به راه‌حل‌های مشترک انجام دهیم، راه‌حل‌هایی که مستلزم سازش و انعطاف‌پذیری همه‌ی طرف‌هاست.

تأکید بر همدلی به این معنا نیست که ما همیشه با یکدیگر موافق

خواهیم بود و اختلاف‌نظر نخواهیم داشت؛ قدرت ما در همین اختلاف‌نظرها نهفته است. در فضای دوقطبی کنونی، هضم این مسئله آسان نیست. ما نمی‌خواهیم با افراط‌گرایی - از سوی هیچ جریانی - کنار بیاییم. و نباید هم چنین کنیم. اما برای یافتن راهی و رای افراط و تفریط‌های فعلی، باید مهارت بیشتری در میانه‌روی پیدا کنیم - یعنی وجوه مشترکی بین میانه‌روهای هر دو طرف بیاییم و با حفظ کرامت و احترام و برابری به حرف‌های یکدیگر گوش دهیم. به عبارت دیگر، به جای تمرکز بر این مسئله که کدام جناح سیاسی را می‌توان محق‌ترین مدعی دلسوزی برای مردم دانست، باید به گفت‌وگوهای حیاتی درباره‌ی اولویت‌های جامعه و نحوه‌ی رفتارمان در هنگام اختلاف‌نظر توجه کنیم.

برگردان: عرفان ثابتی

کلر یورک استادیار سیاست و راهبرد بین‌المللی در دانشگاه دیکین در کانبرا، پایتخت استرالیا، است. آنچه خواندید برگردان گزیده‌هایی از فصل اول کتاب زیر است:

Claire Yorke (2025) **Empathy in Politics and Leadership: The Key to Transforming Our World**, Yale University Press.

[1] Adrian Leftwich, What is Politics? The Activity and Its Study, John Wiley & Sons, 2015.

[2] Ben Ansell, Why Politics Fails: The Five Traps of the Modern World and How to Escape Them, Random House, 2023.

[3] Aristotle, Nicomachean Ethics, Penguin Classics, 2004, and Aristotle, The Politics, Penguin, 1982.

[4] <https://www.lovepolitics.net/ausbildung>

[5] Michael E. Morrell, Empathy and Democracy: Feeling, Thinking, and Deliberation, Penn State Press, 2010.

[6] IPSOS Global Trustworthiness Index 2022, p. 3, <https://www.ipsos.com/sites/default/files/ct/news/documents/2022-07/Global%20trustworthiness%202022%20Report.pdf>

[7] Mariana Prats, Sina Smid, and Monica Ferrin, 'Lack of trust in institutions and political engagement: An analysis based on the 2021 OECD Trust Survey', OECD Working Papers on Public Governance 75, 2024, <https://doi.org/10.1787/83351a47-en>

[8] Thomas Piketty, Capital in the 21st Century, Harvard University Press, 2014; Kate Raworth, Doughnut Economics: Seven Ways to Think Like a 21st-Century Economist, Penguin, 2018.

[9] 'New Surgeon General Advisory raises alarm about the devastating impact of the epidemic of loneliness and isolation in the United States', U.S. Department of Health and Human Services, <https://www.hhs.gov/about/news/2023/05/03/new-surgeon-general-advisory-raises-alarm-about-devastating-impact-epidemic-loneliness-isolation-united-states.html>

[10] Surgeon General Advisory, Our Epidemic of Loneliness and Isolation, U.S. Department of Health and Human Services, 2023, <https://www.hhs.gov/sites/default/files/surgeon-general-social-connection-advisory.pdf>

[11] A. Goldsworthy, L. Osborne, and A. Chesterfield, Poles Apart: Why People Turn Against Each Other, and How to Bring Them Together, Penguin, 2022.

[12] Levi Boxell, Matthew Gentzkow, and Jesse M. Shapiro, 'Cross-country trends in affective polarization', Review of Economics and Statistics 106:2 (2022): 557-565, https://doi.org/10.1162/rest_a_01160

of Empathy: Ethics, Solidarity, Recognition, Routledge, 2013, p. viii.

[36] Minouche Shafik, *What We Owe Each Other: A New Social Contract for a Better Society*, Princeton University Press, 2021.

[37] Abeba Birhane, 'Descartes was wrong: "A person is a person through other persons"', Aeon, 7 April 2017, <https://aeon.co/ideas/descartes-was-wrong-a-person-is-a-person-through-other-persons>

[38] Jonathan Mercer, 'Emotional beliefs', *International Organization* 64:1 (2010): 1–31, <https://doi.org/10.1017/S0020818309990221>

[39] Martha Nussbaum, *Political Emotions: Why Love Matters for Justice*, Belknap Press, 2013, p. 2.

[40] Krznaric, *Empathy*, p. 56.

[41] Sara Ahmed, *The Cultural Politics of Emotion*, Routledge, 2012, and Andrew A.G. Ross, *Mixed Emotions: Beyond Fear and Hatred in International Conflict*, University of Chicago Press, 2019.

[42] Ross, *Mixed Emotions*, p. 3.

[43] Susan David, *Emotional Agility: Get Unstuck, Embrace Change, and Thrive in Work and Life*, Penguin, 2016.

[44] Emma Hutchison and Roland Bleiker, 'Emotions in the War on Terror', in Alex J. Bellamy, Roland Bleiker, Sara E. Davies, and Richard Devetak (eds), *Security and the War on Terror*, Routledge, 2007, p. 57.

[45] Peter Coleman, *The Five Percent: Finding Solutions to Seemingly Impossible Conflicts*, Public Affairs, 2011.

[25] Carolyn Calloway-Thomas (ed.), *Empathy in the Global World: An Intercultural Perspective*, Sage, 2010.

[26] Doron Shulztiner and Guy E. Carmi, 'Human dignity in national constitutions: Functions, promises and dangers', *American Journal of Comparative Law* 62:2 (2014): 461–490, <https://doi.org/10.5131/AJCL.2013.0003>

[27] Steven Pinker, 'The stupidity of dignity', *New Republic*, 28 May 2008, <https://newrepublic.com/article/64674/the-stupidity-dignity>

[28] Michèle Lamont, *Seeing Others: How Recognition Works – And How It Can Heal a Divided World*, Simon & Schuster, 2023.

[29] در حوزه‌های گوناگون – از جمله هنر، ادبیات، علوم تربیتی، مراقبت‌های درمانی و پرستاری – رویکردهای متنوعی به آموزش همدلی وجود دارد. برای مثال، نگاه کنید به

Erika Weisz and Jamil Zaki, 'Empathy building interventions: A review of existing work and suggestions for future directions', in E.M. Seppälä, E. Simon-Thomas, S.L. Brown, M.C. Worline, C.D. Cameron, and J.R. Doty (eds), *The Oxford Handbook of Compassion Science*, Oxford University Press, 2017, pp. 205–217.

[30] Karina Schumann, Jamil Zaki, and Carol S. Dweck, 'Addressing the empathy deficit: Beliefs about the malleability of empathy predict effortful responses when empathy is challenging', *Journal of Personality and Social Psychology* 107:3 (2014): 475.

[31] Carol Dweck, *Mindset: The New Psychology of Success*, Ballantine Books, 2008.

[32] Zaki, *The War for Kindness*, p. 15.

[33] Elizabeth Segal, *Social Empathy: The Art of Understanding Others*, Columbia University Press, 2018.

[34] Segal, *Social Empathy*

[35] Anthony M. Clohesy, *Politics*

[13] Shanto Iyengar, Yphtach Lelkes, Matthew Levendusky, Neil Malhotra, and Sean J. Westwood, 'The origins and consequences of affective polarization in the United States', *Annual Review of Political Science* 22 (2019): 129–146.

[14] Elizabeth N. Simas, Scott Clifford, and Justin H. Kirkland, 'How empathic concern fuels political polarization', *American Political Science Review* 114:1 (2020): 258–269.

[15] Naomi Head, 'Costly encounters of the empathic kind: A typology', *International Theory* 8:1 (2016): 171–199, <https://doi.org/10.1017/S1752971915000238>

[16] Ralph K. White, 'Empathizing with Saddam Hussein', *Political Psychology* 12:2 (1991): 291–308.

[17] Roman Krznaric, *Empathy: A Handbook for Revolution*, Random House, 2014.

[18] Paul Bloom, *Against Empathy: The Case for Rational Compassion*, Random House, 2017.

[19] Bloom, *Against Empathy*.

[20] Fritz Breithaupt, *The Dark Sides of Empathy*, Cornell University Press, 2019.

[21] Carolyn Pedwell, 'Empathy's entanglements', in Francesca Mezzenzana and Daniela Peluso (eds), *Conversations on Empathy: Interdisciplinary Perspectives on Imagination and Radical Othering*, Routledge/Taylor & Francis, 2023, pp. 279–288.

[22] Lauren Berlant, *Cruel Optimism*, Duke University Press, 2011, p. 5.

[23] این یکی از مضامین مهم در آثار دانشگاهی درباره‌ی پرستاری و مراقبت‌های درمانی است.

[24] C.D. Batson, J.G. Batson, R.M. Todd, B.H. Brummett, L.L. Shaw, and C.M.R. Aldeguer, 'Empathy and the collective good: Caring for one of the others in a social dilemma', *Journal of Personality and Social Psychology* 68:4 (1995): 619–631, <https://doi.org/10.1037/0022-3514.68.4.619>

Are the mullahs' days numbered?

